

شماره ۳۸۸۱
چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۹
بها ۷۰۰۰ تومان

این گزارش شما را آرام می کند
حذف زندگی، غافلگیرمان نکرد
زندگی ساده، آرامش بیشتر
نبات، تنها شیـــرینی من



آندرس اینیستا:
باید از این وضعیت وحشتناک بهترین استفاده را ببریم

بسم الله الرحمن الرحیم

ولادت باسعادت دومین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت، امام مظلوم، کریم اهل بیت، حضرت امام حسن مجتبی (ع) بر همه شما مبارک باد

صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)
مدیر مسوول و سردبیر: فتح‌الله جوادی
معاون سردبیر: سید احمد شهابی
معاون فنی و ناظر چاپ: کریم ملکی
صفحه‌آرا: حمید دانش‌اندوز ـ مهدی اسماعیلی
حروفچین: مریم شیرانی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی (تابان غربی) - پلاک ۸ - مجله اطلاعات هفتگی
کدپستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
روابط عمومی: نیلوفر گردان - تماس:
(از شنبه تا چهارشنبه - ۸ الی ۱٦) ۲۹۹۹۳۴۰۴-۲۲۲۲٦۲۲٦
نمابر: ۲۲۲۷۱۸۱۳ Email: haftegi@ettelaat.com
آگهی ها: ۱۸-۲۲۲۵۸۰۱٤ نمابر آگهی: ۲۱ و ۲۲۲۵۸۰۱۹
آبونمان: ۲-۲۹۹۹۳٤۷۱ چاپ از ایرانچاپ تلفن: ۲۹۹۹۹
شماره تلگرام مجله: ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹
لینک کانال مجله: @ettelaathaftegi

یادداشت هفته

محمد امین جوادی



لزوم مراقبت بیشتر در سال سخت اقتصاد

این روزها شاهد کاهش قابل توجه آمار مبتلایان به کرونا در کشور هستیم. خوشبختانه تعداد بهبودیافتگان نیز هر روز بیشتر می‌شود و آمار کسانی هم که متأسفانه تسلیم بیماری می‌شوند، دیگر مثل هفته‌های گذشته سه رقمی نیست. کسب و کارها هم تا حدودی فعالیت خود را از سر گرفته‌اند و مغازه‌ها یکی یکی باز می‌شوند و ان‌شاءالله با رعایت نکات بهداشتی جامعه ما از این بیماری و آثار مرگبار آن خلاصی می‌یابد. خوشبختانه در طول دو سه ماهی که گرفتار این ویروس منحوس بوده‌ایم کشور و نظام و دولت و ملت با همدلی وهمراهی و با وحدت و اتحاد و به ویژه با تلاش قابل تقدیر جهادگران عرصه سلامت کشور و نیز همه نهادها و ارگانها و سازمانها و نیروهای مسلح و بسیج و... به نحو شایسته ای از آثار و تبعات این بیماری کاستند و کارنامه کشور در مقابله با این بحران کارنامه قابل دفاع و مناسبی بوده و هست. اما نکته‌ای که نباید از آن غافل شد مقابله با آثار اقتصادی این بیماری است.

متأسفانه در همین ماههای ابتدایی سال شاهدیم که برخی اجناس و کالاها سیر صعودی قیمتی پیدا کرده‌اند بخصوص برخی کالاهایی که از جمله نیازهای ضروری مردم نیستند اما در مسیر سوداگری برای عده ای ثروتهای بادآورده ایجاد می کنند. آنچه که درباره افزایش قیمت خودرو و مسکن و نیز افزایش اجاره خانه می‌شنویم و نیز بسیاری از اقلام و کالاهای تولیدی که بعضاً وارداتی هم نیستند و نیاز چندانی هم به ارز خارجی ندارند، قاعدتاً افزایش قیمت و تورم غیر منطقی آنان به اقتصاد آسیب دیده مردمان لطمه وارد می کند. طبیعی است که مقداری افزایش قیمت و تورم اقتضای تولید و فعالیت تولیدی است. چون وقتی مواد اولیه افزایش می‌یابد تولید کننده نمی‌تواند با ضرر به فعالیت تولیدی خود ادامه دهد. اما برخی اتفاقات در حوزه اقتصاد می‌افتد که ربطی به نهادهای تولید ندارد از جمله به عنوان مثال تفاوت قیمتی که خودرو در بازار آزاد و در کارخانه دارد. بیش از ۳۰ درصد اختلاف قیمت بین قیمت کارخانه و بازار آزاد نشانگر نقش پررنگ واسطه‌ها است که تقریباً تمام منفعت افزایش قیمت را به جیب خود می‌ریزند وظاهراً دولت هم سالهاست که قادر به جمع کردن بازار واسطه گری نیست. مثال دیگر برای فهم اثر تخریبی اقتصاد دلالی و واسطه گری که به شدت برای تولید در سال رونق تولید زیان آور است حوادثی است که برای جامعه کشاورزی در حال رخ دادن است. اینکه کشاورزان با زحمت پیاز تولیدی خود را حتی به قیمت تمام شده هم نمی توانند بفروشند و همین محصول با ده برابر قیمت به دست مصرف کننده می‌رسد و یا گوجه کاران کرمانی صدای فریادشان بلند شده است که با وجود این همه زحمت محصول ما را حتی کیلویی ۵۰۰ تومان هم نمی خرند و بین ۸ تا ۱۰ برابر قیمت به دست مصرف کننده می‌رسد نشانگر همین چرخه معیوبی است که حاصل آن نه نفع تولید کننده را در پی دارد و نه نفع مصرف کننده را؛ بلکه این واسطه گران هستند که در این میان بیشترین بهره را می‌برند. البته در مورد چرایی مشکلات بخش کشاورزی باید جداگانه بحث مفصلی داشت و تنها همین مثال کوچک برای اینکه بدانیم در اقتصاد کشور تولید مهجور و بی پشتوانه است کفایت می کند.

امسال که سال جهش تولید نامگذاری شده قاعدتاً باید بیشتر مراقب بود بویژه پس از مشکلاتی که کرونا برای بازار کسب و کار ایجاد کرده و نیز دشواری‌هایی که دولت برای تامین هزینه‌های خود دارد مراقبت شدید برای جلوگیری از فعالیت اخلالگران اقتصادی، سوءاستفاده کنندگان و عوامل تورم و گرانی و نیز دلالان و واسطه‌هایی که در مسیر زنجیره تولید به مصرف اخلال ایجاد می کنند و نیز همه آنهایی که در فکر گرفتن ماهی‌های درشت از آب گل آلود هستند کاملا حیاتی و ضروری است.ضمن آنکه در سال سختی که در پیش داریم همچنان نیازمند همتهای بلند و تقسیم مهربانی و همدلی هستیم تا به آنها که به شدت آسیب دیده‌اند کمک کنیم تا به فضل خدا در حوزه اقتصاد نیز آثار ویروس منحوس را به حداقل برسانیم. ان‌شاءالله.

خداوند ماه رمضان را میدان مسابقه خلق قرار داده تا با طاعتش به کسب رضایت حق سبقت گیرند ●امام حسن مجتبی(ع)

نامه‌های بی‌واسطه

نقش بیماری در تحول جهانی

به نظر می‌رسد که بیماری‌های فراگیر در کره زمین نقش بسزایی در شکل گیری روند تاریخی نهضت‌ها و حاکمیت‌ها و دگرگونی‌های جهانی داشته است. اگر سیر بیماری‌ها را در تاریخ رصد کنیم، ملاحظه می‌کنیم، طاعون "ژوستین" باعث متلاشی شدن روم شرقی و تضعیف پادشاهی ساسانیان شد. "**ژوستین**" امپراتور بیزانس به مرکزیت قسطنطنیه از این بیماری جان سالم به در برد. یکی از عوامل موثر شکست امپراتوری ایران و روم شاید همین بیماری بود که توام با خستگی‌ها ناشی از جنگ‌های پیاپی و نقش مغول‌ها و چینی‌ها در ایجاد و پخش این بیماری، شکست دو امپراتوری را تسهیل کرد. یکی دیگر از عوامل فروپاشی نظام فئودالیته در اروپا، کنار جنگ کلیسا، مالکین و کشاورزان آزادیخواه، همین طاعون سیاه است که نیروها را تحلیل می‌برد و مالکین علی رغم پرداخت حقوق بیشتر به زارعین، آنها نمی‌توانستند نیروی کار آنها را تضمین کنند.

آنفولانزای اسپانیایی که بروز آن در اواخر جنگ جهانی اول بود، در کنار کشتارهای جنگ حدود پنجاه میلیون قربانی گرفت. آن هنگام هنوز واکسن آنفلانزا کشف نشده بود. مردم و سربازان در آمریکا، اروپا ایران و آسیا می‌مردند. در ایران کنار این بیماری، قحطی، گرسنگی و سایر بیماری‌های دیگر مثل تیفوس، مالاریا به شدت بحران می‌افزود. محتکرین اقلام غذایی را به بیگانگان می‌فروختند. و لذا میلیون‌ها ایرانی تلف شدند. در دهه‌های اخیر گرچه با پیشرفت بهداشت و واکسیناسیون‌های پیاپی، بیماری‌های واگیردار تا اندازه‌ای مهار شدند، اما کرونای جدید شاید بتواند باعث دگرگونی اساسی در روابط کشورها و تجدید نظر در دشمنی‌ها و عداوت‌ها و همگرایی جوامع متضاد جهانی شود.

آیا این بیماری می‌تواند باعث سرعقل آمدن مجدد نظام سرمایه‌داری شود و جهانیان را به سوی عدالت نسبی سوق دهد؟ یا باعث رقابت‌های جدید اقتصادی و جنگ‌های فراملیتی جدیدی می‌شود؟ ما منتظر می‌مانیم.

ولی الله رضی

عبرت در مترو

در قطار مترو ایستاده بودم تکیه بر ستون میله‌ای یک دست کیف یک دست هم کتاب اسکات بر اون... پیر مردی به احترام بلند شد که جای خودرا به من بدهد.... گفتم: تو وضعی بهتر از من نداری... گفت: من برخاستم تا جوانانی که نشسته‌اند یاد بگیرند!

دکتر عبدالحمید حسین نیا

اختلاس و آلوچه

می گویند روزی یک دزد با یک نابینا یک کاسه آلوچه خریدند و با هم قرار گذاشتند که به انصاف با هم بخورند تا تمام شود. وسط کار نابینا مچ دزد را گرفت و به او گفت مرد حسابی توچرا مشت مشت می‌خوری قرار بود دانه دانه بخوریم. دزد گفت: تو که کوری از کجا فهمیدی که من مشت مشت می‌خورم؟ نابینا گفت: از آنجا که من چهار تا چهار تا می‌خورم و تو صدایت در نمی‌آید...

حالا می‌شود فهمید که اختلاسهای کشور چرا در خیلی از موارد پیگیری نمی‌شوند و به نتیجه‌ای نمی‌رسند... واقعاً اینجوری نیست؟!

ناصر پوریوسف

طنز گرانی و کرونا

ای کرونا تو مرا خانه نشینم کرده‌ای / ناتوانی خسته در روی زمینم **کرده‌ای** / قبض آب و برق و گاز آمد شتابان در برم / در شب عیدی چه سان زار و حزینم **کرده‌ای** / شد مدارس بسته از دست توای بی‌معرفت / ماه فروردین تو با غم‌ها قرینم **کرده‌ای** / مسجد و محراب را تعطیل کردی بی‌هدف / از چه رو بیگانه با مُهر جبینم **کرده‌ای** / آتشی بر جان من انداختی کز سوز آن / گوئیا بر جان، چماقِ آتشینم **کرده‌ای** / من نخواهم زندگانی را چنین پر دردسر / در سرای زنده ماندن تو غمینم **کرده‌ای** / می زنم ماسکی به روی خود که نشناسی مرا / چون پلنگ تیز دندانی کمینم **کرده‌ای** / بسکه ماندم توی خانه طاقتم گردیده طاق / با غم و غصه کرونا تو عجینم **کرده‌ای** / این کلام طالب گلپایگانی ماندگار / از گرانی‌ها تو خاکسترنشینم **کرده‌ای**

ابوالقاسم طالبی (طالب) - گلپایگان

به یک زن خودسرپرست یاری رسانید

زنی زحمتکش و سرپرست خانوار هستم که چند سالی است از همسرم جدا شده ام و به ناگزیر خود خانواده را اداره می کنم. شغل و حقوق ماهیانه یک میلیون تومانی خود را که در مهد کار خدماتی انجام می‌دادم بر اثر شیوع کرونا از دست داده ام. حالا هر روز نگرانم که فرداشرمنده دختر نوجوانم نشوم. مادر باشی و دغدغه معیشت فرزند خود را داشته باشی، زندگی هر روز برایت زجرآور خواهد بود. لذا از همه خوانندگان عزیز مجله که در این ماه پربرکت قصد کار خداپسندانه دارند درخواست کمک دارم. شرایط و مشخصات خویش را برای دفتر مجله اطلاعات هفتگی ارسال کرده‌ام...

❋ **ما به سهم خود به او یاری رسانده‌یم اما این زنجیره نوع دوستی همچنان باز است. اگر می‌خواهید شما هم در این کمک سهیم باشید می توانید با روابط عمومی مجله تماس حاصل فرمایید.**

نامه به سردبیر

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هفتگی و با آرزوی قبولی طاعات و عبادات شما در ماه پرفیض و برکت رمضان و با تبریک ولادت باسعادت کریم اهل بیت امام حسن مجتبی(ع) و با این درخواست همیشگی از شما خوانندگان عزیز که در همه ارتباطات کتبی یا اینترنتی و تلگرامی از ذکر نام، نشانی و بویژه شهر و دیار خویش دریغ نفرمایید.

***

❋ **غلامرضا نجار بهبهانی**

از ابراز لطف شما متشکرم و همین طور از مشارکت شما در نظرسنجی آن مطلب را که در ضمیمه فرستاده بودید را به دوستان در تحریریه سپردم تا مورد استفاده قرار گیرد. از همکاریتان سپاسگزارم. سرفراز باشید.

❋ **دکتر امیر اصلانزاده**

همانطور که بارها اشاره کرده‌ایم این مجله متعلق به خوانندگان فهیم آن است و هرچه همکاری خوانندگان باذوقش بیشتر باشد غنا و اعتبار بیشتری خواهد داشت. لذا اگر احساس می کنید می‌توانید مطالب مفیدی برای مجله تهیه و قلمی کنید آماده استفاده از آنها در نشریه هستیم. درباره سال پرحادثه نوشتید: یک سال گذشت و سال دیگر که رسید، یک سال ز عمر همگان سر برسید. سالی که گذشت سال صد حادثه بود، ای کاش که امسال درخشد پس از این نور امید... برایتان توفیق و سرفرازی آرزو دارم.

❋ **غلامعلی چریکی - گچساران**

معمولا داستانهای ارسالی شما را به آقای شیرزادی تحویل می دهیم. یکی از مطالب شما هم در شماره آینده به چاپ خواهد رسید. برای شما خواننده دیرپای مجله آرزوی توفیق دارم.

❋ **زهرا پاشازاده**

از لطف شما خواننده صمیمی سپاسگزارم. از اینکه گزارش سفر پرماجرا مورد توجه شما قرار گرفته خوشحالم. امیدواریم بتوانیم هر هفته بهتر از هفته قبل رضایت شما خوانندگان محترم را فراهم آوریم.

❋ **حسام دشتی زاده - گلستان**

مطلب ترازوی سنجش اعمال شما به دستم رسید. همانطور که شما هم اشاره کردید افرادی مانند شیخ ابوالحسن خرقانی مدارج بالایی از عرفان را پیموده‌اند و خوشا به حال آنان که در این طریق قدم بردارند به هر حال مطلب شما را در نوبت چاپ قرار دادم.

سمیه داوودبیگی
beigi_somayeh@yahoo.com



خدایا من یاغی نیستم

روزی روحانی مشهوری مشغول وضوگرفتن بود که شخصی باعجله آمد، وضو گرفت و به داخل اتاق رفت و به نماز ایستاد ...مرد روحانی بادقت وضو می گرفت و همه آداب و ادعیه وضو را بجا می آورد؛ قبل از اینکه وضویش تمام شود، آن شخص نماز ظهر و عصر خود را هم خوانده بود !...به هنگام خروج، با روحانی مسجد رو به رو شد...روحانی پرسید: چه کار می کردی؟... گفت: هیچ...فرمود: تو هیچ کار نمی کردی!؟... گفت: نه! (می دانست که اگر بگوید نماز می‌خواندم، کار بیخ پیدا می کند...!(روحانی فرمود: مگر تو نماز نمی‌خواندی!؟... گفت: نه!
آخوند فرمود: من خودم دیدم داشتی نماز می‌خواندی...!
گفت: نه آقا اشتباه دیدید!...سؤال کردند: پس چه کار می کردی؟
گفت: فقط آمده بودم به خدا بگویم من یاغی نیستم، همین!
این جمله در مرد روحانی خیلی تأثیر گذاشت...
تا مدتها هر وقت از احوالش می‌پرسیدند، ایشان با حال خاصی می‌فرمود:
من یاغی نیستم...
* خدایا!... ما خودمان هم می‌دانیم که عبادتی در شأن خدایی تو نه می‌توانیم و نه می کنیم... نماز و روزه‌مان اصلاً جایی دستش بند نیست..! فقط آمده‌ایم بگوییم که: خدایا ما یاغی نیستیم...بنده‌ایم ...اگر اشتباهی کردیم برای جهلمان است... لطفا همین جمله را از ما قبول کن.

دو مطلب ارسالی جداگانه و یکسان از دو خواننده محترم مجله: احمد فیض و محیا جعفری

درنگ



در دوران نوجوانی با یک چوبدستی دم در آغل گوسفندان می‌ایستادم و برای سرگرم کردن خودم، هنگام خارج شدن گوسفندان، چوبدستی را جلوی پایشان می گرفتم جوری که مجبور به پریدن از روی آن می‌شدند. پس از آنکه چندین گوسفند از روی آن می‌پریدند، چوبدستی را کنار می کشیدم، اما بقیه گوسفندان هم با رسیدن به این نقطه از روی مانع خیالی می‌پریدند.تنها دلیل پرش آنها این بود که گوسفندان جلویی در آن نقطه پریده بودند. گوسفند تنها موجودی نیست که از این گرایش برخوردار است. تعداد زیادی از آدمها نیز مایل به انجام کارهایی هستند که دیگران انجامش می‌دهند؛ مایل به باور کردن چیزهایی هستند که دیگران به آن باور دارند، مایل به پذیرش بی‌چون و چرای چیزهایی هستند که دیگران قبولش دارند... وقتی خودت را همصدا با اکثریت می‌بینی، وقت آن است که بنشینی و عمیقاً فکر کنی.

خلاص شدن از افکار منفی

خیاطی می گفت اگر شبها جیب لباسها را خالی کنید، لباسها زیباتر می‌مانند. خالی کردن ذهن هم به همین شکل است.
در طول روز مجموعه‌ای از آزردگی،پشیمانی را جمع می کنیم، ذهنمان را پاک کنیم تا دنیای زیباتری بسازیم.
ما هر روز با افکار منفی بسیاری مواجه می‌شویم، افکاری که ما را از هرگونه اقدام و حرکتی باز می‌دارند و می‌ترسانند.
این خرده افکار منفی روزانه بسیار خطرناک هستند و نه تنها مانع پیشرفت و موفقیتمان می‌شوند، بلکه می‌توانند حتی مارا بیمار کنند. با چند تکنیک ساده می‌توان از شر افکار منفی خلاص شد:
افکار منفی را روی یک کاغذ نوشته و آنها را پاره کنید .هرگاه فکر منفی به سراغتان آمد، بگویید: ایست، نه... اگر فکر منفی به ذهنتان رسید، فوراً با خود بگویید: بعدی ...تصور کنید افکار منفی را درون یک بادکنک فوت می کنید و سپس آن بادکنک را به هوا پرتاب کنید



به مچ دستتان یک کش کوچک ببندید، هرگاه فکر منفی آمد یکبار کش را کشیده و رها کنید، درد، موجب فرار فکر منفی از ذهنتان می‌شود.

اراده، بهترین راهنمای طبیعت است
● اسمایلز

لحظه‌ها

مردی در حال مرگ بود، وقتی که متوجه مرگش شد خدا را با جعبه‌ای در دست دید ...
خدا: وقت رفتنه! ...**مرد**:به این زودی؟ من نقشه‌های زیادی داشتم!
خدا: متأسفم ولی وقت رفتنه ...**مرد**: در جعبه‌ات چی دارید؟
خدا: متعلقات تو را ...**مرد**: متعلقات من؟ یعنی همه چیزهای من؛ لباسها، پولهایم و...
خدا: آنها دیگر مال تو نیستند آنها متعلق به زمین هستند...**مرد**: خاطراتم چی؟
خدا: آنها متعلق به زمان هستند ...**مرد**: خانواده و دوستهایم؟
خدا: نه، آنها موقتی بودند ...**مرد**: زن و بچه‌هایم؟
خدا: آنها متعلق به قلبت بود...**مرد**: پس وسایل داخل جعبه حتما بدنم هستند!
خدا: نه، نه.... آن متعلق به گردوغبار هستند ...**مرد**: پس مطمئناً روحم است!
خدا: اشتباه می کنی، روح تو متعلق به من است .
مرد با اشک در چشمهایش و با ترس زیاد جعبه در دست خدا را گرفت و باز کرد و دید خالی است !مرد دلشکسته گفت: من هرگز چیزی نداشتم؟
خدا: درسته. تو مالک هیچ چیز نبودی ...!**مرد**: پس من چی داشتم؟
خدا: لحظات زندگی مال تو بود. هرلحظه که زندگی کردی مال تو بود...
زندگی فقط لحظه‌ها هستند ...قدر لحظه‌ها را بدانیم و لحظه‌ها را دوست داشته باشیم.



ایران و جهان

* پیام رهبر انقلاب به مناسبت روز معلم:
هیچ پدیده ارزشمندی با نسل جوان پرورش یافته برابری نمی کند
* رئیس‌جمهوری: حقوق کارکنان و بازنشستگان باید به موقع پرداخت شود
* وزارت بهداشت از ورود احتمالی موج دوم و سوم کرونا در کشور ابراز نگرانی کرد
* رئیس ستاد کل نیروهای مسلح: آماده انتقال تجربیات مقابله با کرونا به کشورهای منطقه ایم
* سازمان خصوصی سازی: ارزش سهام عدالت طی ۱۳ سال ۱۳/۹ برابر شده است
* رئیس قوه قضاییه: اصلاح ساختارها و سیاستهای فسادزا ضروری است
* همتی رئیس کل بانک مرکزی: انتشار اوراق بدهی روش مناسبی برای جبران کسری بودجه است
* نامه وزیر خارجه روسیه به ظریف: روسیه در مخالفت با تحریم‌های آمریکا با ایران اعلام همبستگی می کند
* پلیس آلمان به مساجد و موسسه‌های شیعی وابسته به حزب الله لبنان یورش برد
* چندین طرح ملی و شبکه‌های آبیاری در استان ایلام افتتاح شد
* خط تولید موتورهای دیزلی و جعبه دنده در تبریز افتتاح شد
* نحوه و زمان مراجعه دارندگان سهام عدالت به سامانه اعلام شد
* مراجعان سرپایی کرونا به یک پنجم دوره پیک این بیماری کاهش یافت
* جهانگیری معاون اول رئیس جمهوری: باید علل ناکامی در تحول اقتصادی ریشه یابی شود
* ۵۶ دستگاه ناوگان تولید داخل وارد شبکه ریلی شد
* لوریس چکناواریان: اولویت بازسازی کشور باید بر اساس فرهنگ باشد
* سازمان ملل: کرونا احتمال وقوع جنگهای جدید در جهان را افزایش داده است
* وزیر امور خارجه ظریف خطاب به دولت آمریکا: رویاپردازی را متوقف کنید
* ناوشکن‌های ترکیه در سواحل لیبی برای حمایت از دولت طرابلس مستقر شدند
* واشنگتن: دور ساختن سوریه از محور ایران غیر ممکن است
* رهبر کره شمالی با حضور در انظار عمومی به شایعات درباره مرگش پایان داد
* حشدالشعبی در دیاله عراق کمربند امنیتی ایجاد کرد
* شورای انتقالی وابسته به امارت از برقراری حکومت خودمختار در جنوب یمن انصراف داد
* پاکستان و هند از شکاف قوانین جهانی برای پیشبرد برنامه‌های اتمی بهره می‌برند

پویا حمدالهی

روسیه و مشکلات پیش‌بینی شده پیش رو

پوتین در طول حکومت دراز مدتش به عنوان رهبر روسیه، این تصور را به مردم این کشور القا کرده که روسیه را از هرج و مرج دوره پس از شوروی خارج کرده و نظم و رفاه را برای مردم به ارمغان آورده‌است، اما واقعیت‌ها با این نگاه فاصله قابل تاملی دارند و اوضاع خیلی به نفع رئیس‌جمهوری روسیه پیش نمی‌رود...

در واقع برنامه پوتین طی دو هفته گذشته این بود که با تکیه بر "ثبات" سیاسی‌اش بتواند در رأی گیری سراسری پیروز شده و با ترمیم قانون اساسی راه را جهت حفظ قدرت برای دو دوره دیگر، هموار کند. ولی علیرغم میل او، رأی گیری به دلیل این که در اوج همه گیر بودن ویروس کرونا بسیار خطرناک خواهد بود، به تعویق افتاد.

آندره کولسنیکف، از اندیشکده مرکز کارنگی مسکو معتقد است حالا مشکلات تحقیر آمیزی در انتظار آقای پوتین خواهد بود: "این که نظام پدرسالاری دولت روسیه نمی‌تواند وعده‌های خود را عملی کند. آنها نمی‌توانند به مردم کمک کنند، نمی‌توانند به کسب و کارها کمک کنند."

البته بخش عمده کمک‌های دولت روسیه مستقیما به کسب و کارهای کلان تعلق می گیرد که مهم‌تر بوده و کمتر منتقد آقای پوتین هستند. در حالی احتمال وفاداری کسب و کارهای کوچک نسبت به او زیاد نیست و ضمنا برای اقتصاد کشور اهمیت کمتری دارند و این سیاست سبب شده که بقیه مردم احساس کنند آن‌ها را به حال خود رها کرده‌اند.

آقای کولسنیکف، با خاطر نشان کردن این که آقای پوتین در حال حاضر مخالفانی ندارد که به طور مشهود با شعارهای تازه در صدد جلب حمایت مردم برآمده و توجه آن‌ها را از مشکلات کنونی‌شان منحرف کنند، می گوید: "نمی‌توانم یک فاجعه را برای این رژیم پیش بینی کنم این یک چالش جدی برای پوتین خواهد بود و حالا یک ویروس همه گیر در مقایسه با مخالفان سیاسی و تظاهر کنندگان، موثرتر کار می کند."

البته اگر بخواهیم واقعیت‌های سیاست روسیه را بررسی کنیم، مانند گسترش این ویروس، هم اکنون نشانه‌هایی از گسترش سرخوردگی در مناطق مختلف روسیه هم مشاهده می‌شود.

طی چند روز گذشته بود که هزاران نفر در شهر ولادی‌قفقاز، در جنوب روسیه در تظاهراتی علیه محدودیت خروج از منزل شرکت کردند آنها اعلام می کردند دولت محلی به کسانی که کار خود را از دست داده‌اند تنها سه هزار روبل (برابر ۴۰ دلار) پرداخت می کند.

این در حالی است که تظاهرات پراکنده مجازی هم

آینده سیاسی عراق و مامور جدید تشکیل کابینه

در پی انصراف "عدنان الزرفی" از تشکیل کابینه عراق، "برهم صالح" رییس جمهوری این کشور، "مصطفی الکاظمی" رییس دستگاه امنیتی عراق را مامور تشکیل کابینه کرد. صالح در حضور تعداد زیادی از نمایندگان فراکسیون های مختلف در کاخ ریاست جمهوری، حکم الکاظمی را تحویل وی داد.

در واقع رییس جمهوری عراق بر اساس قانون، موظف به معرفی الکاظمی به عنوان نامزد فراکسیون های عمده شیعه برای تشکیل کابینه است و الکاظمی جایگزین "عادل عبدالمهدی" نخست وزیر دولت پیشبرد امور عراق شده است.

طبق توافق هم عمر دولت الکاظمی یکساله خواهد بود و وی طی این مدت بستر لازم را برای برگزاری انتخابات زودهنگام پارلمانی مهیا کرده و همچنین بودجه ۲۰۲۰ را تهیه و به پارلمان می‌فرستد. در این شرایط هم الکاظمی یک ماه فرصت دارد تا کابینه خود را تشکیل داده و از پارلمان بخواهد به دولت وی رای اعتماد دهد.

گفتنی است در پی مخالفت بیشتر گروه های شیعه عراق، عدنان الزرفی از تشکیل کابینه انصراف داد و دلیل مخالفت این گروه ها، وابستگی وی به آمریکا عنوان شده است، اما...

مصطفی الکاظمی کیست؟

گرچه "مصطفی الکاظمی" به عنوان رییس سازمان امنیت و اطلاعات عراق شناخته می‌شود، اما در واقع او با کار در رسانه فعالیت خود را آغاز کرد و حالا به پست نخست وزیری رسیده است.

"مصطفی عبداللطیف مشتت" معروف به مصطفی الکاظمی متولد ۱۹۶۷ میلادی در شهر بغداد است. او مدرک دیپلم خود را در بغداد به دست آورده و در اوایل دهه ۱۹۸۰ به دنبال صدور حکم اعدام علیه اش به دلیل وابستگی به حزب الدعوه اسلامی عراق، کشور را ترک کرد.

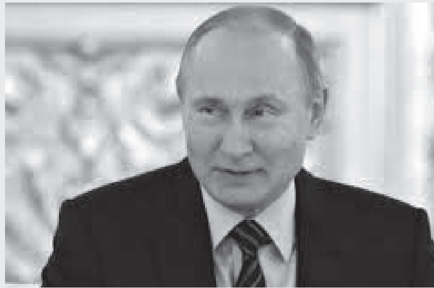
طبق گزارش هایی که در رسانه های عراق منتشر شده، او در دهه ۸۰ به حزب الدعوه اسلامی عراق پیوسته است. البته گفته می‌شود که او دارای تابعیت دوگانه است، اما برخی از روزنامه نگاران عراقی تاکید کرده اند که او فقط دارای تابعیت عراقی است

از طریق اپلیکیشن‌های آنلاین صورت گرفته، جایی که مردم در خارج ساختمان‌های دولتی پیام‌هایی را قرار داده‌اند که مبنی بر "درخواست" کمک بیشتر است.ناستیا میخائیلوا، از شهر نووسیبیرسک در سیبری، به بی‌بی‌سی گفت: احساس می کند اکنون کوتاهی بزرگی از دولت سرزده است.

ناستیا که ۲۹ ساله است به تازگی کارش را که برنامه‌ریزی برای برگزاری کنفرانس‌ها و مسابقات و سایر رویدادها بود از دست داده و پس اندازش تنها برای چند هفته کفایت می کند و بر اساس نظر کارشناسان ویروس کرونا قبل از مهار شدن موجب بیکار شدن دست کم ۸ میلیون نفر در روسیه خواهد شد.ناستیا می گوید: "احساس من این است که آن‌ها واقعا به این که چطور مردم را یاری کنند، فکر نمی کنند و ما نگران هستیم."

البته ولادیمیر پوتین دستور افزایش پرداخت مزایای بیکاری را داده که تنها برای تامین حداقل معیشت کافی خواهد بود.به عنوان کمک هزینه هم برای شرکت‌ها حدود ۱۲ هزار روبل در نظر گرفته شده که از مبلغی که بسیاری از دولت‌های اروپایی پرداخت می کنند به مراتب کمتر است. این مبلغ تنها به شرکت‌هایی تعلق می گیرد که ۹۰درصد کارمندانشان را نگاه می‌دارند، که این کار برای بسیاری از شرکت‌های کوچک‌تر غیر ممکن است.

صاحب باشگاه‌های بدنسازی زنجیره‌ای در شهر یکاترینبرگ، که برای پرداخت حقوق به تیم خودش دچار مشکل است، در نامه‌ای که اینترنتی برای



کارمندانش نوشته بود خشم خود را نشان داد.

آلکسی رومانف، ولادیمیر پوتین را متهم کرد که به جای این که به ویروس کرونا بپردازد تمام حواس خودش را بر برنامه ترمیم قانون اساسی متمرکز ساخته‌است. از نظر او سیاستمداران رشته کار را کاملا از دست داده‌اند. آقای رومانف که بازرگان است به بی‌بی‌سی گفت: تدابیر دولت به هیچ وجه کافی نیست و ما را نجات نخواهد داد. به نظر من آن‌ها بی کفایتی خود را نشان می‌دهند و ما مجبوریم تنها به خودمان تکیه کنیم.

این در حالی است که سخنگوی کاخ کرملین از پاسخ در باره تاثیر سیاسی بالقوه هر گونه نارضایتی شانه خالی کرده واعلام می کند: کاملا مخالف چنین احتمالی است.اما این که این بحران چقدر طول خواهد کشید، روشن نیست. در یکی از کافه‌های آناستاسیا تاتولوا، صندلی‌ها هنوز چیده شده و نمک و فلفل روی میزهاست و روی بعضی صندلی‌ها خرس‌های بزرگ عروسکی را نشانده‌اند.

ولی درها کاملا بسته است در حالی که همه‌گیری ویروس به اوج نرسیده است. اعم از این که چه اتفاقی بیافتد، خانم تاتولوا، درباره نحوه نجات کسب و کارش چیز بیشتری برای گفتن ندارد. او می گوید: به دنبال صحبت‌های از پیش نوشته نشده‌اش در برابر آقای پوتین، از گروه مشورتی دولت کنار گذاشته شده‌است.

او با تبسم به بی‌بی‌سی می گوید: "احتمالا آن‌ها نگران بودند که بعدا چه حرفی خواهم زد. فکر نمی کنم حرف اهانت‌آمیزی زده باشم، من تنها حرف‌هایی را زدم که همه کسانی که آنجا بودند می‌خواستند به او بگویند."

در واقع ماجرا این بود که وقتی محدودیت‌های ناشی از ویروس کرونا وضع می‌شد و شرکت‌ها اخراج کارمندانشان را شروع کرده بودند. خانم تاتولوا، در جریان ملاقات کارآفرینان با پوتین در صف اول قرار داشت و به ولادیمیر پوتین گفت که حمایت‌های نیمه کاره موثر نخواهد بود: "من سعی می کنم بدون گریه کردن تقاضای کمک کنم، ولی واقعا این یک تراژدی است" سخنرانی پرُاحساس دوازده دقیقه‌ای انتقادآمیز او زنده از تلویزیون دولتی پخش شد.

خانم تاتولوا می گوید"فکر می کردم او من را درک کرده، ولی نتیجه‌ای نداشت و تدابیر دولت کافی نیست. ما خودمان باید ترتیب کارهایمان را بدهیم."این در حالی است که با توجه به پیش بینی صندوق بین‌المللی پول، مبنی بر وخیم‌ترین رکود اقتصادی از زمان رکود اقتصادی فاحش دهه ۱۹۳۰، اقتصاد روسیه به وضوح مصون نخواهد بود.

ارزش های میهنی یکپارچگی کشورها را به همراه دارد

● واریوند

و هیچ تابعیت دیگری ندارد.وی در سال ۲۰۱۴ توانست مدرک کارشناسی رشته حقوق را از یکی دانشگاه های خصوصی در عراق دریافت کند.البته الکاظمی در طول دوران معارضه علیه رژیم صدام، به عنوان یک خبرنگار معارض شناخته می‌شد و از او به عنوان یکی از روزنامه نگاران در رسوایی رژیم صدام در سطح بین المللی یاد می‌شود.

همچنین او تاکنون چند کتاب به رشته تحریر درآورده و ادعا می‌شود که اتحادیه اروپا در سال ۲۰۰۰ یکی از کتاب های او را به عنوان بهترین کتاب یک پناهنده سیاسی برگزیده است.در واقع الکاظمی بعد از سال ۲۰۰۳ وارد عراق شد و در سلیمانیه به کار رسانه ای خود ادامه داد و در همین برهه نیز رابطه خوبی با دو حزب عمده کردستان (دموکرات و اتحادیه میهنی) برقرار کرد.

نخست وزیر جدید مامور تشکیل دولت، در ۲۰۰۷ با همکاری "برهم صالح" رییس جمهوری کنونی عراق، نشریه ای به نام "الاسبوعیه" (هفته نامه) را منتشر کرد.الکاظمی در ایام معارضه مدیرعامل بنیاد "الذاکره العراقیه" بود که برای مستند سازی و بایگانی جنایات رژیم صدام تاسیس شد، بر همین اساس گفته می‌شود که او در زمینه تهیه اسناد به ویژه فیلم از



قربانیان جنایات رژیم سابق تجربه زیادی دارد.

با توجه به تجربه ای که این چهره در زمینه های جمع آوری و طبقه بندی اطلاعات دارد، حیدرالعبادی نخست وزیر (۲۰۱۴ - ۲۰۱۸) او را در ۷ ژوئن ۲۰۱۶ (۱۸ خرداد ۹۵) به عنوان رییس سازمان امنیت و اطلاعات عراق برگزید و گفته می‌شود که الکاظمی از وقتی مسوولیت سازمان اطلاعات و امنیت عراق را برعهده گرفته، نقش و اثر گذاری آمریکا به ویژه سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا (سیا) را بر این سازمان امنیتی عراق کاست.

برخی رسانه ها از الکاظمی به عنوان "مرد در سایه" یا "مرد علاقه مند شدید به ارتش های سایبری" یاد می کنند.همچنین از الکاظمی به عنوان دوست نزدیک ایران وآمریکا یاد می‌شود و برخی معتقدند که می تواند در کاهش تنش بین ایران و آمریکا نقش ایفا کند.اما الکاظمی از طرف برخی از گروه های مقاومت اسلامی عراق متهم است که در مساله عملیات جنایتکارانه ترور سرداران شهید قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس به دست نیروهای آمریکایی، در انجام وظایفش کوتاهی کرده است

امری که خود الکاظمی آن را رد کرده و می گوید که از اصل عملیات بی اطلاع بوده است..نخست وزیر جدید مامور تشکیل کابینه در دوران فعالیت رسانه ای همواره از ایران به نیکی یاد کرده و در آخرین اظهارات منتسب به او در اوائل اکتبر ۲۰۱۶ از تهران و رهبر معظم انقلاب اسلامی به عنوان عامل صلح جهانی نام برده است.حذف شعبه ایران در سازمان امنیت و اطلاعات عراق که سازمان سیا آمریکا در ۲۰۰۴ ایجاد کرده بود نیز یکی از مواردی است که گفته می‌شود علاقه الکاظمی را به جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد.

الکاظمی اما حال با چند چالش مهم در این مدت روبه رو است که یکی چالش ویروس کرونا و دیگری بحران اقتصادی و همچنین مطالبات برحق تظاهر کنندگان برای بهبود وضع معیشتی و رفاه عمومی است..مساله اخراج نیروهای آمریکایی از عراق طبق مصوبه پارلمانی این کشور یکی از مهمترین چالش هایی است که دولت الکاظمی با آن مواجه خواهد بود .

سه‌گانه

فریاد بورس پرده اول

بعد از ماجرای عجیب کرونا که از اواخر سال گذشته آغاز شد و خبرهایش مهمترین اخبار ابتدای سال ۹۹ شد حالا چند روزی هست که بورس اوراق بهادار به صدر اخبار ایران رسیده و حتی آنها که هیچ روزی از زندگی به بورس اعتنا نکرده بودند یا درباره‌اش چیزی نشنیده بودند به بورس فکر می کنند و می‌خواهند درباره اش، بیشتر و بیشتر بدانند. برای دانستن بهتر این ماجرا اما باید اندکی به عقب رفت و داستانهایی را از چند سال قبل به خاطر آورد. زمانی که اقتصاد ایران با تصمیم یک شبه رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا با تحریم‌های بسیار سنگین روبرو شد و این رئیس‌جمهور تصمیم گرفت تا خروج از برجام، تمام راههایی را که به اقتصاد ایران می‌رسید، ببندد و از نفت آغاز کرد. فروش نفت ایران تقریباً پس از مدتی به میزان بسیار زیادی کاهش یافت و درست زمانی که فروش نفت روزانه کشور به حدود ۲۰۰ هزار بشکه رسید، ناگهان بهای نفت در جهان هم به پایین‌ترین قیمت تمام چندین سال گذشته رسید و روزهای زیبای اقتصاد ایران که در آن روزانه بیش از ۲ میلیون بشکه نفت به فروش می‌رفت و هر بشکه نفت، یکصد دلار پول به کشور می‌آورد، تبدیل شد به روزگاری که تنها حدود ۲۰۰ هزار بشکه نفت آن هم به بهای کمتر از ۲۰ دلار به فروش می‌رود و همین فروش هم باعث نمی‌شود که پول آن، تحت تأثیر تحریم، به سادگی به دست دولت ایران برسد. درآمد کشور در عمل، تنها طی چندین ماه، به نصف کاهش یافت، در حالی که هزینه‌های کشور، همان بود که بود، زنگ خطر جدی برای دولت به صدا درآمد و شروع کرد به فهرست کردن تمام راهکارهایی که به وسیله آن می‌تواند این کاهش درآمد را جبران کند. در مدت کوتاهی، بخشنامه‌های متعددی به دستگاهها ارسال شد و از آنها خواسته شد یا دستور داده شد که تا آنجا که می‌توانند باید صرفه جویی کنند چرا که دولت کاملاً احساس کرده بود، با خطر بی‌پولی شدید مواجه است و تبعات این بی‌پولی می‌توانست هر چه باشد حتی اغتشاش و ناامنی. صرفه جویی دستگاهها اما پاسخ مناسبی برای حسابهای خالی دولت نبود، بلافاصله راهکارهای بعدی فعال شد، بهای دلار که مدتها با اصرار و مدیریت دولت ثابت نگه داشته شده بود، رها شد تا ناگهان طی مدت کوتاهی بهای ارزهای خارجی، به ویژه دلار، جهش چند برابری را تجربه کند. با این افزایش بهای شدید ارزهای خارجی، حالا دولت می‌توانست ارزی را که از فروش نفت یا هر درآمد دیگری به دست می‌آورد، به بهای گرانتری در بازار بفروشد و از این طریق، راه حل دیگری برای پر کردن جیب خالی خود بیابد. جیب خالی که باید پر می‌شد تا دولت بتواند از عهده پرداخت مخارج روزانه خود برآید و حقوق ماهانه میلیونها نفر کارمند خود را بدهد و تهیه ملزومات کشور را

فریاد بورس پرده دوم

بورس اوراق بهادار در ایران برای سالها در ایران فعال بود و همیشه محلی بود برای عرضه سهام کارخانجات و بنگاههای بزرگ اقتصادی، همیشه هم توصیه اقتصاددانان این بود که پولهای در اختیار مردم به جای بازارهای دلالی و ارز و سکه باید به این بازار راهی شود و هم تولید را رونق بخشد و هم اشتغال ایجاد کند و هم سود متعارفی برای سهامداران داشته باشد. گاهی اوقات هم در برخی سالها رشدهای بزرگی در بهای اوراق سهام در بازار ایجاد می‌شد و ناگهان سودهای چرب تری به جیب سهامداران می‌ریخت. یک عدد هم، همواره در بورس بسیار مهم بود. عدد شاخص قیمت سهام. این عدد نشان می‌داد که متوسط قیمتها در بورس و شرکتهای داخل آن چه مقدار است و با پایین و بالا رفتن آن، اوضاع بورس و وضع دارایی صاحبان سهام، بسیار سریع و ساده معین و معلوم می‌شد. در فروردین ماه سال ۱۳۹۸، یعنی یک سال قبل، رقم شاخص بورس، حدود ۱۸۰ هزار واحد بود و این روزها در اردیبهشت سال ۱۳۹۹ این شاخص در حال رسیدن به عدد رویایی و باور نکردنی یک میلیون است و این رشدی که از سال گذشته شروع شد در روزهای اخیر، چنان شتابی گرفته که روزانه چندین هزار واحد به سمت بالا پرتاب می‌شود. به این ترتیب اگر یک ایرانی

فریاد بورس پرده آخر

اینکه به هر قیمتی مردم ایران بورس را دریابند و برای یک بار هم که شده آن را بشناسند و به این ترتیب رونقی دایمی در بورس ایجاد شود، حتماً امر مبارکی است و اینکه با فروش سهام دولت در بورس، جیب خالی دولت پر شود تا بتواند به وظایف خود در برابر مردم، بهتر عمل کند هم، مبارک تر. اما واقعیت دیگری هم نمی‌تواند پنهان بماند، و آن اینکه این افزایش ناگهانی و خیره کننده شاخص بورس، تحت تأثیر چند عامل است. اول اینکه دولت طبق دستور بانک مرکزی به بانکها اعلام کرد که باید سود سپرده‌های بانکی را در سال ۹۹ به ۱۵ درصد کاهش دهند و همین چند سطر دستور کوتاه باعث شده میلیاردها تومان پول از بانکها خارج شود چرا که صاحبان این پولها در روزهایی که تورم بالایی را در جامعه می‌بینند، حاضر به گرفتن سود کمتر از ۱۵ درصد نیستند و این پولها باید به سمت بازار دیگری سرازیر شوند. بازار دلار و سکه و ارز هم پس از افزایش شدید در ۳ سال گذشته، دیگر برای فعالان بازار جذابیتی ندارد و کمتر کسی در شرایط کنونی احتمال افزایش شدید بها در بازارهای دلار و سکه در سال ۹۹ را در ذهن دارد. به این ترتیب این حجم فراوان تقاضای خرید سهام باتوجه به آن سودآوری چشمگیر سال قبل، وارد بورس شده و این سیل تقاضا به طور طبیعی به داغ شدن قبلی این بازار

به انجام رساند. بسیاری از کارشناسان اقتصاد اما دولت را نهی کردند از این روش وهشدار می‌دادند که این روش تورم و گرانی بزرگی ایجاد خواهد کرد ولی،عطش دولت برای جبران کاهش درآمد خود، آنچنان بود که به این توصیه‌ها، فرصت چندانی نداشت تا گوش کند. این افزایش قیمت ارزها هم، پس از مدتی برای دولت که نیاز فراوانی به درآمدهای از دست رفته خود داشت، کافی نبود، گام بعدی جدی گرفتن ماجرای مالیات بود، اینکه با روشهای گوناگون، جلوی فرارهای مالیاتی را بگیرد و تا جایی که ممکن است و قانون اجازه می‌دهد از تمام آنها که مشمول پرداخت مالیات می‌شدند، مالیات بگیرد. توان نه چندان بالای نگاههای اقتصادی و طولانی شدن اجرای این روش باعث شد تا درآمدهای جدید مالیاتی هم، چندان کمکی به پر شدن خزانه دولت نکند، از طرفی شرایط رکود در اقتصاد کشور، درآمدها را پایین آورده بود و باعث می‌شد مقدار مالیات گرفته شده، چندان زیادنباشد و از طرفی یافتن تمام آنها که از دادن مالیات فرار می‌کردند، آنچنان سریع و ساده نبود. پس گام بعدی برای افزایش درآمدهای دولت آغاز شد و ماجرای

داغ گران کردن بهای بنزین آغاز شد و برای مدتی آتش به خیابانهای شهرهای کوچک و بزرگ افتاد و اغتشاشاتی هم به بهانه گرانی بنزین ایجاد شد ولی سرانجام دولت توانست بهای بنزین را نیز به اندازه‌ای که ممکن بود افزایش دهد و باز هم درآمدی جدید برای خود دست و پا کند تا همچنان بتواند حقوق میلیونها نفر را در انتهای هر ماه کامل پرداخت کند و ارزاق عمومی را به فراوانی تهیه کند و اجازه ندهد، آثار اقتصادی تحریم‌های سنگین علیه کشور، ساختارهای کشور را تحت تأثیر قرار دهد. اما امان از روزی که دولت بعپد از حساب و کتابهای فراوان و محاسبات هر روزه، دانست که این افزایش بهای بنزین هم نمی‌تواند تمام نیازها را پوشش دهد، اینجا بود که کارشناسانی در دولت، یکی از آخرین تیرهای ترکش را به دولت معرفی کردند تا پرتاب کند و باز هم بتواند درآمدی جدید برای خزانه ایجاد کند، در حالی که همچنان برخی کارشناسان اقتصادی، او را از چنین تصمیماتی برحذر می‌داشتند و نسبت به عاقبت این تصمیمات پی در پی برای افزایش درآمدهای دولت، هشدارهای بلند، می‌دادند.

عزیز مقداری از پولش را وارد بورس کرده بود در فروردین ۱۳۹۸، امروز به طور متوسط دارایی او به حدود ۶ برابر افزایش یافته بود. این شش برابر شدن ارزش دارایی،چنان خبر بزرگی بوده که بعد از کرونا، شاید بتوان گفت بزرگترین و عجیب‌ترین خبر امسال را ساخته است و بسیاری از مردم عزیز را به وسوسه بزرگی انداخته تا دارایی خود را به این چرخه بیاندازد و سوار بر بالهای بورس به آسمان اقتصاد سفر کنند. رویایی که البته برای کسانی که از سال گذشته تا امروز، در بورس مشارکت کرده‌اند به واقعیت تبدیل شده و چند روزی هست که این طعم خوش شش برابر شدن را کاملاً احساس

می‌کنند!

حال دولت هم، این بار بی‌پرده وارد شده و می‌گوید قصددارد مقادیر بسیار فراوانی از سهام شرکتهای بزرگ خود را در بورس به مردم بفروشد، کاری که در ابعادی کوچکتر در سال گذشته نیز به شکلی نه چندان پرسر و صدا، انجام داد. به این ترتیب در روزهای پیش رو، بسیاری از ایرانیان، دارایی خود را وارد بورس خواهند کرد و سهام‌های رنگارنگ دولتی را خواهند خرید و پول فراوانی به جیب دولت واریز خواهد شد تا یک بار دیگر دولت بتواند این بار از طریق بورس کاهش درآمدها را خوب جبران کند.

هم، افزوده و باز هم وسوسه‌ها را برای خریدبیشتر و بیشتر می‌کند. البته افزایش بهای کالاها در ۲ سال گذشته به طور طبیعی افزایش بهای ارزش کارخانجات و سهام بورس را هم به دنبال داشته و زمانی که این دلایل، دست در دست هم می‌دهند این قیمتهای عجیب و این رشد طولانی شاخص، اتفاق می‌افتد. ولی کاملاً پیداست که افزایش ارزش سهام کارخانجات نمی‌تواند بسیار بیش از ارز واقعی آن در بازار بالا برود. کافیست مدتی دیگر، برخی از این کارخانجات در پایان سال یا پایان دوره کاری سالانه، نتوانند سود چندانی به صاحبان سهام بدهند یا سیل تقاضا برای خرید سهام، پس از چند ماه کاهش یابد، آنگاه ممکن

است ریزش قیمتها در تابلوی بورس آغاز شود و همانطور که امروز همه خریدارند و این تقاضا برای خرید باعث افزایش بهای سهام شده، آن روز همه فروشنده خواهند شد و صفهای فروش سهام تشکیل می‌شود و این تقاضا برای فروش، بهای سهام را به شدت کاهش می‌دهد و ضرر فراوانی در دامن سهامداران خواهد نشست. پس برای آنکه دولت هم از این حرفها چندان دلگیر نشودو گلایه نکند که چرا جلوی افزایش درآمد دولت، گرفته می‌شود، باید به متقاضیان خرید سهام توصیه کرد، با تمام دارایی خودوارد این بازار نشوند تا آرامش و تعادل، بر هم نخورد.

▪ مکتوب هفته

دکتر محمدعلی فیاض‌بخش

کرونای گفتمان‌ساز

دنیای ما در حال گذر و پوست‌انداختن به یک پارادایم جدید است. در این پارادایم، توگویی طبق نظریه‌ی تکامل انواع و تنازع بقا و انتخاب اصلح داروین، گونه‌های جدیدی از جانداران (آدمیان) ظهور خواهند کرد و تثبیت خواهند شد.

خیلی دلم می‌خواست عمر هزار ساله می‌داشتم و تطور و تحول آدم‌ها را می‌دیدم و نقشه تاریخ را یک جا می‌توانستم بخوانم.

اصطلاح "پساکرونا" در حال جاانداختن خود در ترمینولوژی علمی-فلسفی آینده است. هوشمندان آینده‌نگر خود را برای الزامات پساکرونایی از هم اکنون آماده می‌کنند.

چه حدس‌هایی را در همین دوران کوران کرونا برای عصر گفتمان پساکرونا می‌توان به میان آورد؟:

-روابط انسانی از نوعی واگرایی و قدرناشناسیِ عادت‌شده، شاید به انقباض و همگرایی جمع‌های هسته‌ای تبدیل شود و بی‌برنامگی در ارتباط میان آدم‌های نزدیک به‌هم، به نوعی برنامه‌ریزی برای همبستگی و بهره‌وری غنی‌تر تبدّل یابد.

-مشاغل و حرفه‌ها در ادغام‌های فشرده و خلاصه‌سازی و ذخیره‌سازی منابع و نیروها میل کنند و انبساط و تنوع در شغل‌های همگن، به انقباض و کوچک‌سازی مکانی و زمانی روی کنند.

-روال آموزش، از هزینه‌های سنتی و عادتی، به سمت و سوهای خانگی (home school) جهت‌گیری شود و کمیت و کیفیت در نظام آموزش به کلی صورت و سیرت دیگری یابد.

-همبستگی آدمیان، فارغ از نژاد و رنگ و فرهنگ، این بار بر ستون یگانگی و وحدت در خلقت بشری بنشیند و گفتمان "اصالت بشریت" بر هژمونی "قدرت و ثروت" فراز آید.

-دور جدیدی از فلسفه و درک از هستی و فهم از بود و نمود در متفکران زبانه کشد و دورانی از گفتمانی تحت عنوان "نئوکانتسم" در تاریخ فلسفه و تفکر سر برآورد.

-ارتعاشاتی بنیان‌برانداز بر بُنِ اعتقاداتی صدها و هزاران ساله درافتد و فارغ از حقانیت و یا اختلاط آن به حق و باطل، سده و یا هزاره‌ی جدیدی را با چالش‌هایی نوین روبرو سازد.

-و نیز بسیاری گمان‌های نزدیک و دور، که نویسنده‌ی این سطور نمی‌داند آیا نزدیک‌هایش را با جان به‌در بردن در برابر کرونا خواهد دید؟ عمر هزار ساله‌ی آرزو کرده در ابتدای نوشتار پیشکش!

انسان تا وعده نداده آزاد است، وقتی وعده می‌دهد زیر بار مسئولیت است و تا به آن عمل نکند رها نمی‌شود

● امام حسن مجتبی(ع)

دیدنی‌های ایران



زیر نظر: محمود صفادار

روستای ناو

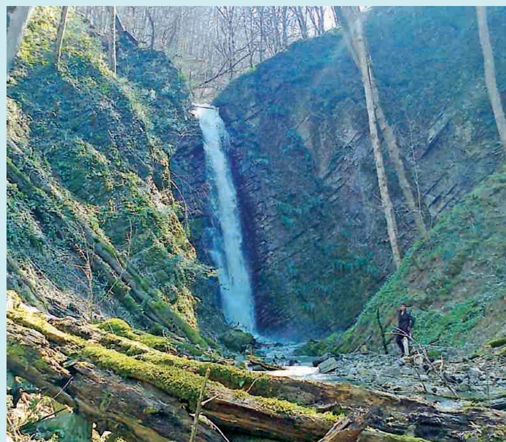
حتماً جاده اسالم به خلخال را می‌شناسید که به یکی از زیباترین جاده‌های ایران معروف است. دیدنی‌های اطراف این جاده کم نیستند و روستای گردشگری ناو نیز می‌تواند مقصد بسیار مناسبی برای گردشگران این منطقه به شمار رود.

روستای "ناو" در مجاورت جاده قدیم اسالم به خلخال واقع شده که هوای شرجی سواحل تالش را ندارد و در شهریورماه، از سرمای کوهستان هم در آن خبری نیست. ناو روستایی است با خانه‌های پراکنده و سقف‌های شیروانی که همچنان بافت سنتی خود را حفظ کرده و آرامشی دلپذیر تمام آن را فرا گرفته است. درختان قطور و با صلابت منطقه نشان از قدمت بسیار زیاد ناو و نواحی اطراف آن دارند. روستای ناو تا شهر اسالم حدود ۲۵ کیلومتر فاصله دارد. روستای ناو در مرز جنگل و کوهستان واقع شده است و حتی در فصل تابستان هم شانس دیدن هوای مه آلود را در آن خواهیدداشت.

درختان جنگل‌های اطراف ناو، قطور و کهنسال هستند و در سایه آن‌ها می‌توان جنگل پیمایی فرح بخشی انجام داد. روستا بافت سنتی خود را حفظ کرده است و این می‌تواند برای شهرنشینان جذاب باشد. خانه‌های روستا به صورت کلبه‌های از هم جدا هستند که اکثرا نمای دورنگ دارند؛ یعنی سفید در بالا و تیره در پایین. روستای ناو بالا عملاً خالی از سکنه است ولی در ناو پایین مسجد، فروشگاه و سرویس بهداشتی وجود دارد. بسیاری از خانه‌های ناو تنور دارند و نان خانگی در آنها پخته می‌شود.

از دیگر دیدنی‌های این روستا، آبشار ناور است







روستای شیوند

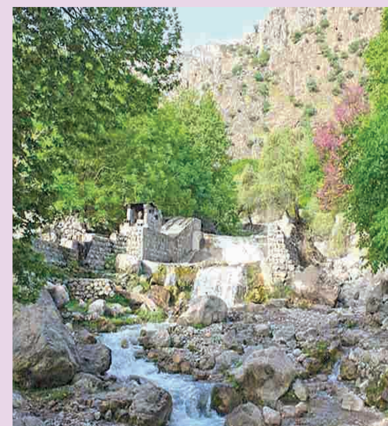
روستای شیوند در شمال شهرستان ایذه در استان خوزستان واقع شده است. این روستا از یک سو با رشته کوه‌های زاگرس و از سوی دیگر با سد و رودخانه کارون محاصره شده است. این روستا در محاصره آب‌های سد کارون ۳ قرار گرفته است و بنابراین برای رفت و آمد به آن از بارج و یا قایق‌های موتوری استفاده می شود. شیوند در منطقه حفاظت شده منگشت و شالو قرار دارد و با وجود اینکه هنوز تسهیلات و امکانات گردشگری خاصی برای گردشگران فراهم نشده است ولی به دلیل طبیعت بکر آن در فصول مختلف سال گردشگران مختلفی از شهرستان‌های استان خوزستان و استان‌های همجوار به این مکان بی‌نظیر سفر می کنند.

اقتصاد روستا بر پایه فعالیتهای زراعی، باغداری، دامداری و پرورش زنبورعسل استوار است. اهالی روستای شیوند به زبان پارسی با گویش لری سخن می گویند و برگزاری مراسم اعیاد ملی و مذهبی در میان مردم روستای شیوند اهمیت بالایی دارد.

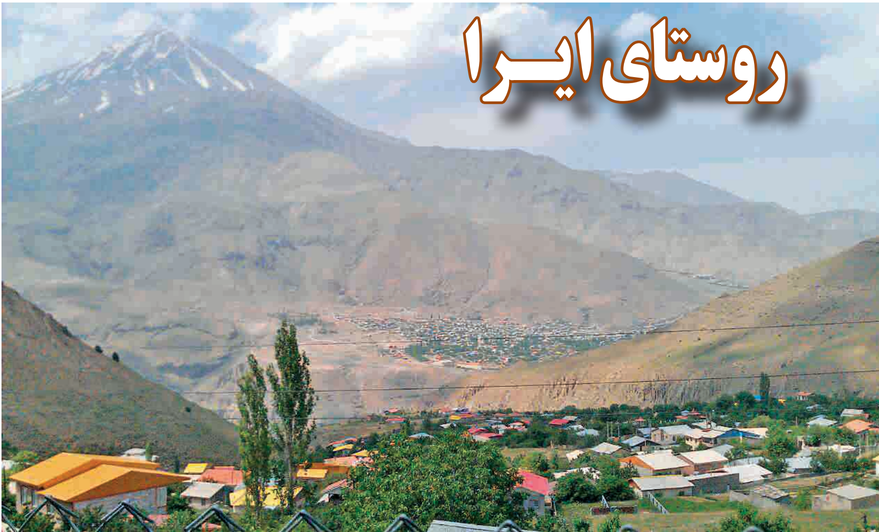
آبشار شیوند یکی از دیدنیهای این منطقه است. این آبشار بلند و مرتفع روستای شیوند از دل کوه فاصله‌ای حدود چهار کیلومتر را طی می کند و به دریاچه می ریزد. ارتفاع این آبشار که بلندترین آبشار خوزستان است، حدوداً ۹۰ متر است که از دل کوه‌های منگشت سرازیر می شود .برای رسیدن به آبشار باید حدودا ۲ ساعت از جاده ای مال رو و سخت، کوه نوردی کرد. زیبایی این آبشار به حدی است که بعد از یک کوهنوردی سخت و نفس گیر با تماشای ابهت و قدرت برخورد آن با زمین خستگی را از تن هربیننده‌ای خارج می کند.







روستای ایـرا



روستای ییلاقی ایرا از روستاهای بخش بالا لاریجان واقع در شهرستان آمل است که به علت سالها اقامت تابستانی علامه حسن‌زاده آملی شهرتی منحصر دارد. این روستا در پایین روستای آب اسک واقع شده است. شهر رینه و روستاهای نوا، نیاک و لاسم از مناطق اطراف آن هستند. ایرا روستایی کوچک است که ۶۹ نفر در آن زندگی می کنند. بیشتر جمعیت این روستای ییلاقی به صورت خوش نشین بوده و در فصول سرد سال در شهر آمل ساکن هستند. تعداد خانوارها در فصول گرم سال بیش از ۱۱۵ خانوار می‌باشد.

روستای ایرا دارای آب و هوایی کوهستانی و خشک در تابستان و سرد و به شدت برفی در زمستان می‌باشد. این آب و هوا سبب شده که این روستا در ماه‌های گرم سال و خصوصاً نیمه دوم تابستان، ییلاق مردم منطقه باشد و از هوای مطبوع آن در تابستان لذت ببرند.

رودها و آبشارهای روستای ایرا از جاهای دیدنی مازندران بیشتر فصلی می‌باشند که از اواخر زمستان تا اواسط بهار؛ پر آب و جاری هستند. رودها و آبشارهای آن بیشتر فصلی هستند که از اواخر زمستان تا اواسط بهار پر آب و جاری هستند. امّا چشمه‌های آن همیشه پر آب و در حال جوشش‌اند که آب مناطق سه گانه ایرا یعنی محل، یاح و خارو را تامین می کنند.از جاذبه‌های طبیعی منطقه یک یخچال طبیعی است که در زیر کوه گلندان قرار دارد. این یخچال در دل صخره‌های بزرگ، به صورت چاهی به عمق حدود ۱۵ متر قرار دارد که برف و باران‌های زمستان در آن به صورت کریستالهای سفید یخ ذخیره شده و محیط سردی را برای تمامی فصل‌های سال ایجاد می کند. . از دیگر جاذبه‌های طبیعی منطقه می‌توان به کوه زرین جک، گردنه سایه خونی، کوه زرداش، دره برافتو، دره اسپه خاک و قله کوه سنگنو اشاره کرد. انواع گیاهان بوته ای نظیر تمشک، گون، توت فرنگی و خرگوشک و سبزیهای خوراکی از جمله شوال، منا، شنگ، سیرچه، ترم و کرک چک در این روستا به چشم می‌خورد. باغات روستا و اطراف آن نیز میزبان درختان میوه‌های مختلفی است که محصولاتی همچون آلبالو، گیلاس، زردآلو، آغچه نبات و انواع توت از آنها بدست می آید.جالب است بدانید که روستای دیگری هم با همین نام در فاصله ۲۵ کیلومتری غرب رودهن و در مسیر دشت لار قرار دارد. گفته می‌شود که عده‌ای از مردم روستای ایرا در قدیم به این منطقه کوچ کرده‌اند و روستای دیگری با همین نام بنا کردند. از دو مسیر می‌توانید به روستای ایرا برسید. مسیر اول از جاجرود و کنار سد لتیان و عبور از روستاهای چهارباغ، رسنان و سپس علائین است. مسیر دوم از طریق رودهن و عبور از روستاهای وسگاره، اردینه و جوردبه است که بعد از آن به روستای ایرا می‌رسید.





که بهتر است به کمک یکی از راهنمایان محلی، به دیدن این آبشار ۳۰ متری بروید. آبشار ناو در مسیر ناو به دریابن و نزدیک حوضچه پرورش ماهی قرار دارد. توصیه می کنیم لذت خوردن ماهی کبابی را از دست ندهید.

اگر قصد سفر به روستای ناو را دارید، تعدادی از اهالی روستای ناو پایین خانه‌های خود را به طبیعت گردها و کوهنوردها اجاره می‌دهند. ضمن این که می‌توانید در طبیعت هم چادر بزنید و با رعایت موارد ایمنی، شب را به صبح برسانید. برای اقامت، ترجیحا از روستا یا مرکز پرورش ماهی دور نشوید.



علاوه بر تمامی این زیبایی‌ها آثار باستانی متعددی در این روستا وجود دارد که گواه بر قدمت تاریخی آن می باشد.

از جمله این آثار می توان به کاروانسرایی قدیمی از دوره صفوی، دو آسیاب، گورستان قلعه‌ای مخروبه متعلق به هزاره‌های سوم و چهارم قبل از میلاد و همچنین کاروانسرای عباسی و امامزاده محمد، سیاه چال قدیمی که زمانی به عنوان زندان از آن استفاده می شده و ۲۵ متر عمق دارد، کتیبه‌های بردگاری و آثار نقش برجسته در هر طرف روستا اشاره کرد.



دور و وسخن چین از مهر یزدان نی بهر وه و از او در هر اسند

● حکیم بزرگمهر

مترجم: نیلوفر یوسفی

منبع: نیویورک تایمز

این هفته در ماجرای پیش روی شما به بررسی گروه آسیب پذیر در برابر اعتیاد، مواردی از بدترین رفتارهای اطرافیان و رفتارهای کمک کننده در ترک اعتیاد با نگاه به تجربیات خود افراد در گیر خواهیم پرداخت

تو نجات پیدا خواهی کرد، چون راه دیگری نداری!

شاید برای شما هم اتفاق بیفتد!

در هر ۱۱ دقیقه یک نفر در آمریکا به دلیل مصرف بیش از حد مواد مخدر جانش را از دست می‌دهد. مشکل اعتیاد فقیر و غنی، پیر و جوان نمی‌شناسد. ولی بیشترین گروهی که از این بیماری رنج می‌برند، فقرا هستند. این مشکل هر روز گسترده‌تر می‌شود و دلایل مختلفی دارد.

متأسفانه مصرف مواد مخدر در ابتدا یک نوع حس آرامش و اعتماد به نفس به شخص می‌دهد و همین باعث می‌شود او به جای حل کردن مشکل، رو به مصرف مواد بیاورد و در دام آن گرفتار شود. وقتی فرد مبتلا به این مرحله می‌رسد، در چاهی گرفتار شده که بیرون آمدن از آن نیازمند دست کمکی است که از بیرون این چاه به سوی او دراز شود و این دست می‌تواند بجز دست اعضای خانواده، دست من یا شما و یا حتی یک غریبه باشد.

نیویورک تایمز بعد از چاپ این مطلب، مردم را از سراسر جهان دعوت می کند تا تجربیات خودشان را در این زمینه در اختیار افراد دیگر قرار بدهند و بعد از این درخواست بیش از پانصد نفر حاضر می‌شوند در این زمینه کمک کنند، که در این گزارش گزیده‌هایی از بهترین و کارامدترین آنها را برای شما انتخاب کرده‌ایم.

کدام گروه از ما باید بیشتر مراقب نشانه‌های اولیه اعتیاد در افراد خانواده امان باشیم؟ آیا همه افراد جامعه در خطر هستند؟ و ...

این چنین بود که معتاد شدم..

از نظر بسیاری از ما افراد معتاد افراد ضعیف‌البنیه‌ای به نظر می‌رسند که به دلیل هوش پایین و عدم آگاهی در دام اعتیاد گرفتار شده‌اند و خیلی از ما با وجود آگاهی از برخی مشکلات در جوانهای عضو خانواده امان، به اندازه کافی مراقب او نیستیم. بررسی پانصد مورد مصرف کننده توسط تیم نیویورک تایمز نشان داد که اعتیاد بیشتر دامنگیر افرادی می‌شود که جزو گروه‌های آسیب پذیر هستند. تجربه افراد زیر به شما توضیح می‌دهد که چطور این اشخاص، در گروه‌های سنی متفاوت در دام اعتیاد گرفتار شده اند. البته ما در این گزارش فقط به چند مورد از دلایل اصلی اعتیاد می‌پردازیم زیرا این مسأله مستلزم صرف وقت و فضای بیشتری است که در گزارش‌های آینده و به مرور کامل می‌شود.

آنهایی که قبل از گرفتار شدن باید مراقبت شوند

" مایکل سویک "، ۵۸ ساله اهل ورمونت

دلیل اعتیاد: مشکلات زمینه‌ای اجتماعی فقر، طلاق و بیماری‌های دوران کودکی

" از بچگی یاد گرفته بودم که هروئین طعم زندگی بدون ترس را به انسان هدیه می‌دهد. این مسأله برای گروه بزرگی از جامعه مثل تعارف کردن دارویی برای درمان فلجی، به یک ناتوان می‌ماند. به شکلی که بداند بعد از خوردن دارو بلند می‌شود و راه می‌رود! کدام فردی چنین پیشنهادی را رد می کند؟!

" استفان دیپاسک "، ۳۵ ساله از کلیفتون‌هایتس

دلیل اعتیاد: احساس ضعف در شخصیت و عدم موفقیت در توانایی دوست داشتن خود

" اولین ماه‌هایی که مواد می کشیدم بر خلاف شخصیت واقعی که داشتم، زرنگ و اجتماعی شده بودم و احساس می کردم یک قدرت پنهانی دارم. حس می کردم کلید موفقیت را به من داده‌اند و وقتی این قدرت با نکشیدن مواد کم می‌شد از اینکه تنبلی و ضعف شخصیتی‌ام باز برگردد، حسابی می‌ترسیدم. من کاملا از این این موضوع غافل شده بودم که برای حفظ کردن این حالت باید مدام دوز مصرفی موادم را بالاتر ببرم. مدتی بعد متوجه شدم دیگر حفظ قدرتی که عاشقش بودم در اولویت خواسته‌هایم نیست. بلکه صرفا مصرف مواد و آرامشی که از آن می گرفتم دلیل مصرفم شده بود ".

" هیترهادسون "، ۲۷ ساله از سنت لوئیس

دلیل اعتیاد: دست و پنجه نرم کردن با درد از دست دادن یک عزیز، عشق نافرجام، مرگ و از دست دادن شغل

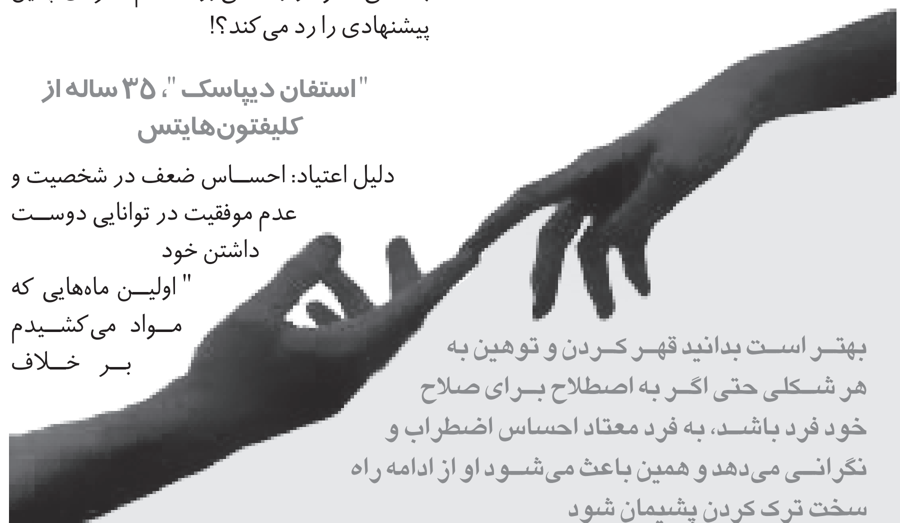
" من هرگز قصد نداشتم معتاد بشوم! تا اینکه دو سه سال پیش من و برادرم، جسد آن یکی برادر بزرگترمان را درحالیکه به علت مصرف بیش از حد مواد جان داده بود، طبقه بالای خانه امان پیدا کردیم. مدتی بعد وقتی نمی‌دانستم چطور با غم از دست دادن او کنار بیایم، اضافه مواد مخدر خود برادرم را در دست شویی رستورانی که برای وقت گذرانی به آنجا رفته بودم، مصرف کردم. ولی هر چه جلوتر رفتم هیچ وقت به آرامش همیشگی نور نرسیدم و دیگر گرفتار شده بودم ".

تجربه رفتارهایی که باعث بدتر شدن وضعیت در هر سه گروه شده است از زبان خودشان:

اگر یکی از اطرافیان شما با مشکل اعتیاد دست و پنجه نرم می کند، حتما تاکنون به میزان اهمیت رفتار اطرافیان در نوع واکنش او پی برده اید. فرد معتاد برای کنترل حالات روحی خود به کمک دیگران نیاز دارد و گاهی اطرافیان نا خواسته با رفتارهای نا به جا باعث می‌شوند او بیشتر در دام اعتیاد گرفتار شود. پس بهتر است از خواندن تجربیات خود افراد درگیر به رازهایی درباره رفتارهای نادرست پی ببرید:

به فرد درگیر اعتیاد حس ناامنی ندهید!

استلا ۳۶ ساله اهل دنور و مادر دو کودک است که بیش از یک دهه با مشکل اعتیاد دست و پنجه نرم می کرده است. به گفته خودش



بهتر است بدانید قهر کردن و توهین به هر شکلی حتی اگر به اصطلاح برای صلاح خود فرد باشد، به فرد معتاد احساس اضطراب و نگرانی می‌دهد و همین باعث می‌شود او از ادامه راه سخت ترک کردن پشیمان شود



مهربانی عمیق خاطره جاودانی دارد

● آبراهام لینکون

دلیل اصلی روی آوردن او به مواد مخدر مشکلات و سختی‌هایی بوده است که در دوران نوجوانی به علت جدایی والدینش تحمل کرده است. استلا بعد از ازدواج با همسرش اولین بار به صورت اتفاقی در یک مهمانی مواد مخدر را امتحان کرد و با اینکه زندگی نسبتا خوبی داشت، ناخواسته به دام اعتیاد گرفتار شد.

در تمام این مدت استلا بارها تصمیم گرفته بود که مصرف مواد را کنار بگذارد ولی هر بار وقتی در راه ترک حتی کوچکترین خطایی از او سر می‌زد، همسرش برای هفته‌ها با او قهر می‌کرد. او به یاد می‌آورد که یک بار بعد از اینکه همسرش متوجه شده بود بعد از یک هفته ترک، مقداری مواد خریده است، او را "سست عنصر" صدا زده بود و سعی کرده بود هر طور شده به او توهین کند.

استلا با اینکه مواد را فقط برای اطمینان خاطر خریده بود، بعد از شنیدن صحبت‌های همسرش دوباره برای کاهش استرس، مقداری مواد مصرف کرده و زحمات یک هفته‌اش را به باد داده بود.

پس بهتر است بدانید قهر کردن و توهین به هر شکلی حتی اگر به اصطلاح برای صلاح خود فرد باشد، به فرد معتاد احساس اضطراب و نگرانی می‌دهد و همین باعث می‌شود او از ادامه راه سخت ترک کردن پشیمان شود و این نتیجه عکس می‌دهد. اینکه شما به فرد معتاد یادآوری کنید که تمام مشکلات خانواده به خاطر او است، نیز جزو همین دسته رفتار نا مطلوب حساب شده بوده و تأثیر مشابهی دارد. فرد درگیر با اعتیاد اصولا یک فرد آسیب دیده است که برای درمان به حس همدردی و احساس امنیت خاطر نیاز دارد. پس روش‌های ترک اجباری، کتک زدن، توهین کردن، ترک کردن و یا تهدید به ترک او می‌تواند اوضاع را خرابتر کند.

رفتارهایی که باعث بهتر شدن وضعیت معتادین یا کمک به تصمیم برای ترک اعتیاد در آنها شده است:

با بررسی تمام موارد ترک موفقیت‌آمیز مواد مخدر، می‌شود بی‌شک به این نتیجه رسید که ترک اعتیاد موفق با کمک اطرافیان انجام می‌گیرد. بعد از شناخت علل اصلی اعتیاد به کمک مشاور متخصص که می‌تواند یکی از دلایلی باشد که در بالا به آنها اشاره شد، حالا نوبت خانواده و دوستان و آشنایان است که با کمک‌های روحی خود، فرد درگیر را همراهی کنند... **و اما گزیده‌ای از موفق‌ترین رفتارهای کمک کننده به درمان اعتیاد از زبان افرادی که ترک کرده اند:**



به فرد معتاد نشان بدهید که او را دوست دارید و به آینده‌اش امیدوارید!

"سم ادموند" یک پسر مجرد سی و نه ساله اهل دیترویت است که همراه با مادر خود زندگی می‌کند. او سالهای زیادی از زندگی‌اش را با مشکل اعتیاد دست و پنجه نرم کرده و حالا از دلیل اصلی خودش برای ترک می‌گوید. سم به یاد می‌آورد، آن روز هم مثل روزهای دیگر تمام فکر و ذکرش پول گرفتن از مادرش برای خرید مواد بود و فکر می‌کرد مثل هر روز باید برای گرفتن پول یک دعوای جانانه را پشت سر بگذارد ولی وقتی برای درخواست پول پیش مادرش رفت، در کمال تعجب بدون دعوا پول را گرفت.

مادرش برای اولین بار مستقیم در چشمهای او نگاه کرد و گفت: "پسرم از این به بعد من هر وقت که بخواهی به تو پول می‌دهم. ولی بدان که من نگران از دست دادن تو به علت مصرف مواد هستم!". سم با شنیدن این حرف کمی عقب نشینی کرد و از اینکه می‌شنوید دلیل مقاومت‌های مادرش برای پرداخت نکردن پول به او، نگرانی از سلامت خودش بوده است، احساس رضایت می‌کرد.

بنا به گفته‌های خودش، همین یک حرف مادرش دلیلی شد تا اعتمادش جلب شده و شب بعد برای درد دل پیش مادرش برود و به او بگوید که چقدر از وضعیت اسفناکی که دارد عذاب می‌کشد. همه این‌ها جرقه‌ای برای شروع راه ترک اعتیاد سم بود. با بررسی تمام موارد ترک مخدرها، می‌توان به این نتیجه رسید که افرادی که از طرف خانواده حمایت می‌شوند شانس بیشتری برای بازگشت به دوران سلامت دارند.

پس اگر می‌خواهید مفید باشید از فرد معتاد حمایت کنید، علاقه خود را به او نشان دهید، به او بگویید که در راه ترک به او کمک خواهید کرد و ... بدانید اینکه مدام به او گوشزد کنید که باید ترک کند و راه حلی عملی برایش نداشته باشید هیچ فایده‌ای ندارد. باید نشان بدهید که راه حل‌هایی وجود دارد و او را تشویق کنید از میان این راه حل‌ها یکی را انتخاب کند. این انتخاب حتی می‌تواند موکول به آینده‌ای نزدیک باشد تا از حالت اجباری خارج بشود.

و اما بخوانیم از نظرات افرادی که توانسته‌اند غول اعتیاد را شکست بدهند...

"استلا دالی"، ۲۱ ساله اهل سیراکوس"

احساس می‌کردم اعتیاد دستانش را دور گردنم حلقه کرده و تا مرا خفه نکند دست بردار نیست. تصورم این بود که باید بمیرم تا از دست اعتیاد نجات پیدا کنم ولی دستی از غیب رسید و به من کمک کرد و در کمال تعجب موفق شدم به زندگی برگردم.

اگر این مطلب را می‌خوانید بدانید شما هم می‌توانید یکی از میلیون‌ها نفری باشید که به زندگی برگشته‌اند ".

" کاترین " ۲۹، ساله اهل فیلادلفیا

"باید بگویم که ترک اعتیاد مثل یک دستور پخت و آشپزی نیست که بشود آن را برای همه معتادها عملی کرد هر کسی برای ترک روش منحصر به فرد خودش را نیاز دارد ولی خیلی از ماها درمان شده‌ایم و من آرزو دارم درمان شما نیز روزی پیدا بشود ولی باید بدانید اولین قدم این است که دست کمک به سمت اولین کسی دراز کنید که فکر می‌کنید بتواند به شما کمک کند ".



تهیه و تنظیم:
محسن طیب

بر اساس سرگذشت:
هانیه

Mohsen.ak۲۱۲
@gmail.com

تیغ پنجم!

قسمت دوم و آخر

در قسمت اول خواندید که؛ دختری جوان به نـام "هانیه" پس از مرگ پـدر و مادرش، متوجه می‌شـود تنها برادرش "هرمز" به شـدت معتاد اسـت. وقتی هرمز که از هانیه بزرگتر است به او اصرار می‌کند که خواهرش راضی شود که خانه را بفروشد تا او با سهم خودش، پول موادی را که از قاچاقچیها خریده بپردازد، دختر جوان به کمک یکی از دوستان بـرادرش "جهانگیر" تصمیم به انتقام می‌گیرد، جهانگیر با تیغ روی صورت چهار نفـر از آنها خط انتقام می‌انـدازد، اما نفر پنجم را پیدا نمی‌کنند و.. و اینک پایان زندگینامه

***

پیـدا کردن "نفـر پنجم" تبدیل شـده بود به بزرگترین غصه من. جهانگیر می‌گفت: "اصلاً انگار پنجمین نفر وجود خارجی نداره...، من اینو می‌دونم که "هرمز" فقط با پنج نفر "هم سـفره منقل" بوده! چهـار نفرشـان را در کمتر از ۴۸ سـاعت طوری زخمـی کردم کـه وقتی خودشـون رو توی آئینه می‌بینند از ترس دیدن قیافه شون جیغ می‌کشند! ولی نفر پنجم انگار آب شـده و رفته تو زمین، تنها چیزی که ازش می‌دونم اسم و فامیلشه، ولی نگران نباش هانیه خانم، هر طور شده این یکی رو هم پیدا می‌کنم و به سزای عملش می‌رسونم..."

این حرفها را جهانگیر تقریباً سـه یا چهار روز پس از زخمی کردن آن چهار گرگ بهم گفت تا من امیدوار به یافتن نفر پنجم باشم! دیگر هرمز برایم اهمیت نداشـت و فقط برای اینکه مزاحمم نباشد، هر وقت پول می‌خواست از حقوق و مستمری پدر که به حسـاب من ریخته می‌شـد، مقـداری به او می‌دادم تا او در نعشـگی غرق شود و کاری با من نداشـته باشد و من فقط منتظر خبر جهانگیر باشم که نفر پنجم را هم یافته باشد. برنامه‌ام این بود که پس از اتمام این انتقام، درخواسـت هرمز را انجام بدهم، یعنی خانه را بفروشم و چهار دانگ برادرم را پرت کنم جلویش و خودم هم با سهم الارثم جایی را اجـاره کنم و با حقوق پـدر زندگی را بگذرانم تا درسـم تمام شـود و... اما حالا یک مشکل بزرگتر سر راهم قرار گرفته بود؛ جهانگیر جواب تلفن‌هایم را نمـی‌داد، یعنی اصلاً تلفنش خاموش بود! کم کم آن تصوری که در ذهنم به وجود آمده بود داشت برایم رنگ واقعیـت پیدا می‌کرد: "نکند نفر پنجم خود جهانگیر باشد که حالا خودش را از من پنهان می‌کنـد؟" حتی فکر کردن به ماجرا نفرتم را به او بیشتر می‌کرد! تا اینکه تقریباً دو هفته بعد موبایلم زنگ خورد. شـکل شـماره تلفن معلوم بود که از تلفن عمومی زنگ می‌زنند.

گوشـی را که برداشـتم و تا "الو" گفتم، صدای جهانگیر را شـناختم که با هراس و نگرانی شروع کرد به صحبت: "سـلام هانیه...، بدبخت شـدم، نمی‌دونـم اون چهار نفر از کجا منو شـناختند که الان دنبالم هسـتند، حتی پلیس هم حکم جلبم رو گرفته، یعنی شدم دو سر باخت؛ اگر گیر اون چهار تا نامرد بیفتم که سـرم رو می‌برند، اگر هم پلیس پیدام کنه که راحت چند سـال رو باید آب خنک بخورم، من دارم فرار می‌کنم‌هانیه خانم، فقط کمی پـول نیاز دارم تـا با زنم -که چنـد روز قبل عقد کردیـم- از تهـران فرار کنم، اگر شـما کمی بهم قرض میدی که به این آدرسـی که میگم بیا، و اگر هم نداری یا دوست نداری پول بدی باز هم خیالی نیسـت و من توقعی ندارم، فقط یک اطلاعاتی در مـورد نفر پنجم دارم کـه باید بهت بگم، اگر نیای می‌تونـم تلفنی بهت بگم، اینـو گفتم که فکر نکنی دارم گروکشی می‌کنم!

نمی دانم چرا حرفهای جهانگیر را باور کردم؟ اگر او همان "نفر پنجم" بود دیدارمان می‌توانست خطرناک باشد؟ اصلاً شاید آن چهار نفر به کمک جهانگیر این نقشـه را کشـیده بودند تا انتقامشان را از مـن بگیرند؟ همه ایـن فکرها در چند لحظه بـه مغزم هجـوم آوردند و... اما "هرچـه باداباد" گفتم و به سـوی آدرسی که او داده بود راه افتادم. نمی‌توانسـتم باور کنم که جهانگیر -که سالها سر سـفره ما نشسـته بود- بتواند بلایی سرم بیاورد! در عیـن حال او آنقدر به مـن کمک کرده بود که این کمترین وظیفه‌ام بود که وقتی گرفتار شـده و می‌خواهد بگریزد پول در اختیارش بگذارم.

هوا تاریک شـده بود که به آن میدان رسیدم. جهانگیـر با موتورش آمده بود و همسـرش کمی آنسـوتر ایسـتاده بود تـا حرفهایمان را نشـنود. جهانگیـر که هـراس و نگرانی در رفتـارش پیدا بود گفـت: "آن چهار نفر در بـه در دارند دنبالم می‌گردن و قسـم خوردن که منو می‌کشن. پلیس هم دو بار رفته دم خونه پدر و مادرم و برای همین مجبورم از این شـهر فرار کنم. زنـم همه چیز رو می‌دونه و کمی هم از شـما دلخوره، واسـه همین گفتم اونطرف وایسه که خدای نکرده بهت توهین نکنـه! ایـن آدرس خونه نفر پنجمه که اسـمش "فرتاش" و اونطرف شـهره، دیگه چیز بیشـتری ازش نمی‌دونم هانیه خانم، اگر از ترس تنها ماندن زنم نبود، می‌رفتم و نفر پنجم رو هم ناکار می‌کردم و خودم رو به پلیس معرفی می‌کردم!"

جهانگیر اینها را گفت و آدرسـی را که نوشته بود در دسـتم گذاشت. من هم پولی را که آورده بودم -و خیلی بیشتر از انتظار جهانگیر بود- به او دادم و سپس به سوی همسـر تازه عقد کرده‌اش که با کینه نگاهم می‌کرد رفتم و النگوهـا و گردنبند و... همه طلاهایی که به دست و گردنم بود در دستش گذاشتم و گفتم: "منو ببخش...، اما شوهرت خیلی جوانمرده!"

دختـر جـوان بـه زور لبخنـد زد و گفـت: "ممنونم،ولی آوارگی خیلی بده" و بعد سوار موتور شد و جهانگیر برایم دست تکان داد و رفت...!

حـدود نیم سـاعت دور میـدان چرخیدم و از اینکه با کینه من، یک زن و شـوهر جوان این چنین آواره شـده بودند، دچار عذاب وجدان شده بودم. اما قبـل از اینکه مغلوب وجدانم شـوم، نگاهی به آدرس انداختم و با خودم گفتم: "انصاف نیست که جهانگیر بیچاره را در این چاه تنها بگذارم، اول باید نفـر پنجم را پیدا کنم و انتقام خودم را بگیرم و کار نیمـه کاره جهانگیر را تمام کنم، آن وقت برای هر پنج نفرشـون عذاب وجدان پیدا کنم! یا شاید هم خودم را معرفی کنم تا جهانگیر بیچاره تاوان نده!"

آن شب تا صبح پلک نزدم و شکلهای مختلف حمله به نفر پنجم را در ذهنم تجسـم کردم، چون می‌دانسـتم فقط یک بار فرصت دارم جای تیغ را در صورت پنجمین نفر بنشـانم! فردا صبح ساعت نزدیک ۸ بود که از تاکسـی پیاده شـدم؛ درست مقابـل خانه فرتاش! روی نیمکت پارکی که مقابل آن خانـه ویلایی کوچک قرار داشـت نشسـتم و منتظر ماندم تا گرگ پنجم بیرون بیاید. کافی بود



بپرسم: "شما فرتاش هستی؟" و اگر گفت: "بله" تیغی را که در دست داشتم بکشم روی گونه‌اش و خلاص! صد بار این تصویر را در ذهنم بازسازی کرده بودم تا کم نیاورم، اما چرا این لعنتی از خانه بیرون نمی‌آمد؟ ساعت نزدیک ۱۲ ظهر بود که به سراغ فروشگاهی که کنار منزلشان قرار داشت رفتم و با لحنی خونسرد که فروشنده مشکوک نشود پرسیدم: "فرتاش از صبح تا حالا پیداش نیست؟ شما ندیدی از خونه بیاد بیرون؟" فروشنده که مردی چهل ساله بود با تعجب گفت:

-فرتاش کی از خونه اومده بیرون که حالا دفعه دومش باشه؟ لااقل در این یک سال آخر که...

و بعد حرفش را قطع و به خانم مسنی که از تاکسی پیاده شده اشاره کرد و گفت: "این خاله شه، برو ازش سراغش رو بگیر." از مرد تشکر کردم و زدم بیرون و پا تند کردم و زن مسن با کلید در را باز کرد و خواست آن را ببندد، که نفس نفس زنان لنگه در را نگه داشتم و سلام کردم: "ببخشید... با فرتاش کار دارم" زن با چهره‌ای عبوس و مانند اینکه به چیز چندش آوری نگاه می‌کند پاسخم را داد:این یکی رو هم گرفتند، یا تو فروشنده جدید هستی؟ (و در را باز کرد و من داخل شدم و پلاستیک پر از غذایی را که در دست داشت به دست من داد و گفت) پس این غذاها را هم بهش بده...زن مسن اینها را گفت و رفت که از خانه خارج شود، اما انگار چیزی ته دلش مانده باشد، قبل از بیرون رفتن گفت: "فقط جنس بهش می‌فروشی؟ زیبا و خوشگل هم که هستی، پس خودت را هم می‌فروشی؟"!

حرف زن مانند پتک روی سرم فرود آمد و نفهمیدم کی خارج شد و از خودم دلخور بودم که چرا جوابش را نداده‌ام و... که صدای مرد جوانی را از داخل عمارت شنیدم:

"خاله منیژه من بیام یا غذا رو میاری داخل؟"

به طرف صدا راه افتادم. خانه بزرگی نبود؛ شاید سیصد متر که صد مترش حیاط بود. سعی کردم ترسم را در اعتماد به نفسم پنهان کنم و با پلاستیکی که درونش چند قابلمه غذا بود، عرض حیاط را گذشتم و پا داخل خانه گذاشتم و "او" را دیدم که با دیدنم گفت: "بفرمایید داخل، پس خود سبحان کجاست؟ قرار بود خودش بیاد؟ در هر حال ممنون، اگر تشریف میارین داخل بفرمایید، اگر هم نه، جنس را بگذارید روی میز، پول را هم گذاشتم روی میز...!"

بیشتر از آن که توجهم به چهره آن جوان باشد، نگاهم به "ویلچری" بود که رویش نشسته بود! فرتاش هم رد نگاهم را دنبال کرد و با لحنی پرخاشگر گفت: "خوشم نمیاد کسی اینطوری نگاهم کنه... پول را بردار و برو..."!

بیشتر از آن که توجهم به چهره آن جوان باشد، نگاهم به "ویلچری" بود که رویش نشسته بود! فرتاش هم رد نگاهم را دنبال کرد و با لحنی پرخاشگر گفت:...

من اما طوری مصمم جلو رفتم که او ویلچر را کمی عقب راند و قبل از اینکه چیزی بگوید، با صدای بلند گفتم: "چرا هرمز را معتاد کردی؟"

کمی با حیرت خیره ام شد. سر تا پایم را نگاه کرد. کمی مکث کرد و بعد که نگاهش به تیغی افتاد که لای انگشتانم برق می‌زد، یک مرتبه زد زیر خنده و روی ویلچر چپ و راست شد و خنداخند گفت: "آهان... فهمیدم، پس تو همان کسی هستی که چند تا از رفقای هرمز را تیغی کردی؟ ولی بهم خبر داده بودند که یکی از رفقای هرمز داره از بقیه رفیقاش انتقام می‌گیره، می‌گفتن اسمش جهانگیره و واسه خودش نره غول محسوب میشه، اما شما...

-جهانگیر هر چه بود، با شرف بود، از امثال تو و آن ۴ نفر باشرفتر بود،ولی من خواهرشم... خواهر هرمز...، الان هم اومدم کار جهانگیر رو که نیمه کاره مانده تمام کنم، فقط بگو چرا برادر منو معتاد کردی نامرد؟

فرتاش که پیدا بود انتظار آمدن جهانگیر را داشته، کمی نگاهم کرد و پوزخند زد: "داستان جالب شد، من فکر می‌کردم یک نفر مثل قیصر پیدا شده تا انتقام "فرمان" رو بگیره... ولی انگار شما "خواهر فرمان" هستی- و پرصدا خندید و اخم مرا که دید او هم با اخم ادامه داد-پس هرمز بهت گفته من معتادش کردم؟ این برادرت خیلی بی‌شرفتر از اونیه که بشه فکرش رو کرد... من از آن چهار نفر خبر ندارم که واقعاً قاچاقچی هستند و خرده فروشی می‌کنند یا عمده فروشن؟ به این هم کاری ندارم که هیچ مواد فروشی به زور یک نفر رو معتاد نمی‌کنه، شاید فریبش بده، اما تا یک نفر خودش نخواد معتاد نمیشه! درست مثل من و اون برادر ناجوانمرد شما سر کار خانم...! هرمز رفیق دوره دبیرستان من بود و بعد از دیپلم گرفتن دیگه ندیدمش، یعنی چون سال قبل با موتور تصادف کردم وویلچرنشین شدم،ارتباطم بااکثر رفقام قطع شد، تا اینکه یک روز سرو کله هرمز توی زندگیم پیدا شد، آدرس را از همکلاسی‌های قدیمی گرفته بود و می‌گفت "دلم برات تنگ شده"! ولی دروغ می‌گفت؛ او که خبر داشت من-به قول خودش- بچه مایه دار هستم! به بهانه احوالپرسی به دیدنم آمد و بعد هم مثل ابلیس در گوشم زمزمه کرد: "دوای دردت پیش منه و اگر می‌خوای ضایعه و درد نخاعت برطرف بشه، کافیه چند بار تریاک بکشی تا روبراه بشی"! منم فریبش رو خوردم و می‌دونستم که دروغ میگه، اما فکر کردم شاید دردم کمتر بشه! ولی اشتباه می‌کردم، چون دردم که برطرف نشد هیچی، خانواده‌ام هم منو ترک کردند و الان خواهر و پدر و مادرم ولم کردن و در یک خانه بزرگتر زندگی می‌کنند و به من هم پیغام دادند؛ یا توی همین خانه می‌میری و یا ترک می‌کنی و برمی‌گردی پیش ما"! و فقط این خاله‌ام را هر روز می‌فرستن برام غذا بیاره.

فرتاش بغضش را نفس کشید و ادامه داد: "همانطور که گفتم این داداش شما یک حیوون واقعیه...هرمز بیشرف چون می‌دونست من با این وضعم نمی‌تونم برم جنس تهیه کنم، برام مواد می‌آورد، اما ده برابر قیمت با من حساب می‌کرد! من هم تا چند ماه قبل چاره‌ای نداشتم و مستعمره او شده بودم، اما از وقتی یک "موادفروش تلفنی" پیدا کردم. دیگه جواب تلفن هرمز رو نمیدم و توی خونه هم راهش ندادم، اما حالا شما اومدی میگی من برادرت رو معتاد کردم؟ منو از تیغ می‌ترسونی؟ الان تنها آرزوی من اینه که یک شب بخوابم و دیگه بیدار نشم، حالا اگر با تیغ شما کشته بشم که راحت ترم هست!

حرفهای جوانی که روی ویلچر نشسته بود آتشم زد؛ انگار هرمز همان بلایی را که سر فرتاش آورده بود، با تغییر دادن شخصیت‌ها و اسامی برای من تعریف کرده بود! چند دقیقه‌ای فقط نگاهش کردم. حتی وقتی فروشنده مواد آمد و جنس را به فرتاش تحویل داد و رفت، او انگار از شرم حضور من از مواد استفاده نمی‌کرد! از جا برخاستم و موقع خداحافظی گفتم: "من تکلیفم رو با برادرم روشن می‌کنم، اما شما هم سعی کن تکلیفت رو با خودت روشن کنی، من می‌دونم معنی خانواده نداشتن یعنی چی؟ پس کاری کن که خانواده‌ات ببخشنت! در ضمن به خاله تون بگین که من نه مواد فروش بودم، نه تن فروش!

فرتاش از خجالت سرخ شد و سکوت کرد و من یکسره به خانه‌مان برگشتم و آن شب آنقدر بیدار نشستم تا هرمز خوابش برد و موقعی که تیغ را روی صورتش کشیدم و او ضجه می‌زد گفتم: "هیچ وقت جوونای مردم رو معتاد نکن کثافت!"

وقتی به اورژانس زنگ زدم و آمبولانس برای کمک به برادرم آمد، او فریاد می‌زد: "میندازمت زندان... اعدامت می‌کنم... پس آن چهار تا رفیقم رو هم تو زخمی کردی... می‌کشمت هانیه..."

اما هرمز شکایت نکرد. وقتی پیشنهاد کرد که "اگر دو دانگ سهم خودت رو به نام من بزنی رضایت می‌دم و رضایت آن چهار نفر رو هم ازشون می‌گیرم..."! و من پذیرفتم!دیگر برخلاف گذشته، از پلید بودن برادرم حیرت نمی‌کردم، حالا که با بخشیدن سهمم به هرمز می‌توانستم جلوی آوارگی جهانگیر را بگیرم، و هرمز را هم دیگر نبینم، این کمترین کاری بود که می‌توانستم انجام بدهم!

بقیه در صفحه ۵۵

بهترین هدیه پدر و مادر به فرزند، آموزش ادب است
ارسطو

از هر دری سخنی

ترامپ تعادل ندارد



دونالد ترامپ که در روزهای ابتدایی شروع بحران کرونا در چین می‌گفت از این بابت نگران نیستم و در آمریکا مشکلی نداریم چرا که هر ساله بالغ بر ۲۵ هزار نفر در آمریکا بر اثر آنفلوآنزا می‌میرند و در آمریکا صد نفر کشته را نباید در بوق و کرنا کرد... و لذا حاضر نشد قرنطینه و فاصله گذاری را جدی بگیرد وقتی با موج ویران کننده ابتلا در آمریکا روبرو شد و مجبور شد قرنطینه و تعطیلی کسب و کارها را جدی بگیرد و نیز وقتی فهمید که آمار فوتی‌ها در آمریکا به دلیل بی کفایتی او و تیم حاکم بر کاخ سفید مرتب در حال افزایش است حالا برای توجیه آمار وحشتناک مرگ و میر در این کشور می‌گوید چین، ایران و روسیه دهها برابر آمار اعلامی مبتلا و فوتی داشته‌اند اما آن را اعلام نمی‌کنند!! بی آنکه لحظه‌ای با خودش فکر کند که اگر اینطور بود الان در ایران سر هر کوچه‌ای باید یک حجله برپا می‌شد و مگر می‌شود مرگ هزاران نفر را لاپوشانی کرد؟ جالب اینکه حالا رسانه‌های خودشان می‌گویند که مثلاً در آمریکا یا انگلیس آمار بسیاری از مرگ و میرهای کرونایی به خصوص در خانه ها اعلام نمی‌شود.

مهم‌ترین دستگاه این روزهای دنیا



به نوشته عصر ایران هم‌اینک یک شرکت سازنده دستگاه ونتیلاتور در شنزن چین (شرکت میندرای) بزرگ‌ترین سازنده و صادر کننده این دستگاه در جهان است.

کارکرد دستگاه "ونتیلاتور" این است که اکسیژن را به داخل ریه‌ها می‌برد و "دی‌اکسید کربن" را از بدن بیمار خارج می‌کند؛ کارکردی که برای یک فرد عادی و در شرایط عادی از سوی ریه‌های او انجام می‌شود اما وقتی بیماران بدحال کرونایی با ریه پر از مایعات در حالت "فیبروز" قرار می‌گیرند دیگر قادر به انجام آن نیستند و به حالت کُما می‌روند و این دستگاه است که ممکن است در حالت کمای بیمار کرونایی به مدت ۱ یا حتی بیش از ۲ هفته کارکرد اکسیژن رسانی به بدن بیمار را به انجام برساند تا بیمار در اثر نبود اکسیژن جان ندهد تا ریه‌هایش با تزریق دارو مبارزه سیستم ایمنی بدن با ویروس کرونا از عفونت خالی شود و بتواند به کارکرد قبلی خود برگردد.بنابراین وجود دستگاه ونتیلاتور در شرایط کنونی برای همه کشورهای دنیا یک امر حیاتی است. تا پیش از شیوع کرونا برخی شرکت‌ها سازنده ونتیلاتور بودند و تقاضایی معمول برای خرید بازار را پوشش می‌دادند اما پس از شیوع ویروس کرونا درخواست برای خرید این دستگاه به ناگاه به ۱۰ برابر قبل رسید و شرکت‌ها گاه تا ماه‌ها از مشتریان خود وقت می گیرند تا سفارش آنها را به چندین برابر قیمت‌های سابق در اختیار آنها قرار دهند و در حال حاضر تقاضا برای این دستگاه بسیار بالاست. خوشبختانه در ایران هم چند شرکت دانش بنیان کار ساخت دستگاه ونتیلاتور را انجام می‌دهند و طبق اعلام مقامات مسئول، ظرفیت ساخت این دستگاه در کشورمان روزانه ۴۰ دستگاه است که ظرفیت بالنسبه مغتنم و خوبی است.

اهمیت این ۴۰ دستگاه زمانی بیشتر معلوم می گردد که به یاد داشته باشیم برخی کشورهای فقیر آفریقایی در کل کشورشان تنها به تعداد انگشتان ۱ یا ۲ دست از دستگاه‌های ونتیلاتور دارند و در صورت شیوع بیماری کرونا در این کشورها و نیاز به بخش‌های مراقبت ویژه بیمارستان‌ها (آی سی یو) بسیاری از بیماران کرونایی در این کشورها به دلیل نبود دستگاه ونتیلاتور جان خواهند داد. برای مثال در باریکه غزه که متراکم‌ترین نقطه زمین با جمعیتی بالغ بر ۲ میلیون نفر است تنها ۲۰ دستگاه ونتیلاتور وجود دارد یعنی به ازای هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت ۱ دستگاه.

هم‌اینک یک شرکت سازنده دستگاه ونتیلاتور در شنزن چین (شرکت میندرای) بزرگ‌ترین سازنده و صادر کننده این دستگاه در جهان است. این شرکت از زمان شیوع ویروس کرونا ظرفیت تولید خود را نسبت به سال گذشته ۱۰ برابر کرد و هم‌اینک ماهانه ۳۰ هزار از این دستگاه تولید می کند که پس از شیوع ویروس کرونا در جهان و فروکش کردن بحران کرونا در چین همه این دستگاه‌ها در قراردادهای طولانی مدت گاه ۶ ماهه و ۱ ساله از سوی کشورهای اروپایی پیش خرید شده است.مدیر عامل این شرکت به شبکه خبری بلومبرگ آمریکا گفته اگر ماهانه ۳۰۰ هزار دستگاه هم تولید می کردند در شرایط کنونی حتی یک دستگاه هم در انباری این شرکت نمی‌ماند و آن قدر مشتری دست به نقد داشت که این دستگاه‌ها را در مزایده بفروشد.برای مثال تنها ایالات متحده آمریکا در پیش بینی‌های بدبینانه درباره شیوع ویروس کرونا به ۹۶۰ هزار دستگاه ونتیلاتور نیاز خواهد داشت؛ در حالی که هم‌اینک در کل این کشور ۲۰۰ هزار دستگاه موجود است و تنها این کشور ۷۶۰ هزار دستگاه کسری برای روز مبادا دارد.

آفرین بر بیل

کار خوب و انسانی از هر که سر بزند شایسته ستایش است. مسلمان باشید یا مسیحی، هندی باشید یا چینی یا آمریکایی. فرقی نمی کند. باید کار خوب را تحسین کرد.

بیل گیتس یک سرمایه‌دار آمریکایی است که دومین فرد ثروتمند دنیا هم هست. مدیرعامل شرکت کامپیوتری مایکروسافت. او و همسرش ملیندا بنیاد خیریه‌ای دارند به نام بیل و ملیندا گیتس.اخیراً بیل گیتس گفته ویروس کرونا بزرگترین کابوس زندگی من است. اگر واکسن آن تولید شود تمام هزینه‌های تولید انبوه میلیاردها واکسن را تقبل خواهیم کرد. ما حاضریم تمام سرمایه ۴۰ میلیارد دلاری خود را صرف مقابله با این ویروس کنیم...جالب است بدانیم که بنیاد او تا به حال ۲۵۰ میلیون دلار برای مبارزه با ویروس هزینه کرده. و نیز بد نیست بدانیم که ۴۰ میلیارد دلار از کل بودجه سالانه بسیاری از کشورهای دنیا هم بیشتر است. حالا این بیل را مقایسه کنید با آن کلنگ(دونالد) که حتی آبروی پست ریاست جمهوری را هم برده است.

چرا کسی به داد کشاورز نمی‌رسد؟



در سال رونق و جهش تولید، اوضاع در بخش کشاورزی چندان خوشایند نیست.البته خوشبختانه وضع بارندگی و نیز اوضاع محصول و تولید خوب است. اما وضع کشاورز هیچ خوب نیست. بعد از عید تقریباً قیمت همه چیز در شرایط کرونا بالا رفته و دلالان و واسطه گران و حتی بورس بازان، سرمایه‌هایشان را دو برابر کرده‌اند اما محصولات کشاورزی روی دست کشاورز مانده و حالا پیاز که تا همین قبل از عید کیلویی ۱۵ هزار تومان در مغازه‌ها فروخته می‌شد به قیمت کیلویی هزار تومان هم سر مزرعه خریدار ندارد و اخیراً هم کشاورزان کرمانی گوجه فرنگی اعلای درجه یک خود را با بوته بار کامیون کرده و به حراج گذاشته‌اند چرا که هزینه کارگر برای برداشت و بسته بندی آن و نیز قیمت سبد گوجه بیش از بهای خود آن است و گوجه فرنگی به نسبت قبل

نصف قیمت شده و به کیلویی پانصد تومان رسیده که سبب ورشکستگی کشاورزان و بی‌میلی آنان نسبت به کشت خواهد شد.
راستی چرا کسی برای مشکلات کشاورزان، سیاست تنظیم کشت، صنایع تکمیلی و بسته بندی، خرید تضمینی محصول، حذف واسطه ها و مواردی از این قبیل آستین بالا نمی‌زند؟

نرخ بهبودی- نرخ مرگ

این روزها خبرهای فراوانی درباره آمار کرونا در ایران و جهان، آمار مبتلایان یا آمار فوتی‌ها، آمار بهبودیافتگان و نظایر آن منتشر می‌شود و تقریباً همه ما با این واژه‌ها و آمار و ارقام آشناییم.
از جمله این واژه‌ها که شاید چندان آشنا نباشد، دو اصطلاحی است به نام نرخ بهبود و نرخ مرگ... که نرخ بهبود حاصل تقسیم بهبود یافتگان بر آمار فوتی‌ها و بهبود یافته‌ها، ضربدر عدد صد است.
نرخ بهبود= (آمار بهبود یافتگان) تقسیم بر (آمار فوتی ها + آمار بهبودیافتگان) × ۱۰۰
نرخ مرگ را نیز از حاصل تقسیم آمار فوتی‌ها بر آمار فوتی‌ها به اضافه آمار بهبود یافتگان ضربدر صد به دست می‌آورند.
نرخ مرگ= (آمار فوتی‌ها) تقسیم بر (آمار فوتی‌ها + آمار بهبودیافتگان)×۱۰۰
با توجه به این آمار نرخ بهبودی در کشورمان ۲۲ و نرخ مرگ کمتر از ده درصد است که تقریباً نصف آمار جهانی و نسبتاً آمار کاملاً قابل قبولی است.

کار بزرگ در مقابله با کرونا

بیش از ۲۰ هزار کادر پزشکی و بیش از صد هزار پرستار در کشور کار بزرگی را صورت دادند و در این راه حدود صد شهید تقدیم ملت ایران کردند و در طی ۶۹ روزی که در حال مبارزه با این ویروس بودیم، در ۶۴ دانشگاه علوم پزشکی به ملت خدمات تقریباً رایگان صورت گرفت و با همراهی همه ارگانها و نهادها، بسیج، نیروهای مسلح، ستاد اجرایی و مردم فداکار کشور کمبودهای مختلف در شرایط تحریم برطرف شد و هزاران داوطلب خدمت پای کار آمدند و حماسه‌ای در این بحران خلق شد که مایه افتخار است...
اینها بخشی از صحبتهای سردار نصرالله فتحیان مدیر هماهنگی ستاد ملی کرونا در نشست خبری سه شنبه هفته قبل بود.

یک صفر اضافه به حساب بیرانوند

سایت مشرق طی مطلبی که هفته گذشته منتشر کرد به این نکته اشاره داشت که چطور ممکن است در این شرایط مالی که همه بازیکنان از باشگاهشان طلبکارند، یک بازیکن بیش از مبلغ قراردادش دریافتی داشته باشد؟ آن هم بیش از یک میلیارد و دویست میلیون؟ مشرق نوشت:طبق شنیده‌ها این پول در زمان مدیرعاملی ایرج عرب به حساب علی بیرانوند واریز شده و البته عرب و معاون مالی‌اش هم هیچ عمدی نداشته‌اند بلکه کاملاً سهوی به حساب دروازه‌بان مبلغی اضافه واریز کرده‌اند یعنی با یک صفر اضافه پول واریز شد، که می‌شود ده برابر مبلغی که باید واریز می‌شد به فرض مثلاً به جای دویست میلیون، دو میلیارد واریز کردند! و دروازه بان سرخها هم بلافاصله پول را از حسابش برداشت کرده و گفته از مطالبات بعدی کسر شود. برخی هم می گویند وقتی انصاری فرد مدیرعامل شد و بیرانوند قصد لژیونر شدن داشت مدیر عامل جدید این مبلغ اضافه را بخشید تا گلر سرخها را نگه دارد و همه اینها در حالی است که خود بیرانوند این گفته‌ها را تأیید نمی کند. اما اگر قضیه اشتباه تعداد صفرها درست باشد، همه این ماجراها هیچ. اما می‌ماند اینکه چه باشگاه گل و بلبلی بوده و چه مدیریت شاهکاری داشته که امور مالی حواسش به صفرهای واریزی هم نبوده است!

کارگران فقیرتر شده اند

دکتر محسن رنانی، استاد دانشگاه و نظریه پرداز اقتصاد، در مطلب مفصلی که هفته گذشته سایت جماران آن را بازتاب داده به فروپاشی تدریجی طبقه متوسط در ایران پرداخته و به مناسبت روز جهانی کارگر، اوضاع اقتصادی کارگران را نیز مورد بررسی قرار داده است. او در بخش نخست یادداشت خود می‌گوید: اگر یک کارگر اوایل انقلاب با ۲۴ سال قسط دادن می‌توانست صاحب خانه شود در سال ۹۸ باید ۱۳۰ سال قسط بدهد. و اگر در سال ۵۸ با پس انداز ۱۳ ماه دستمزدش می‌توانست یک پیکان بخرد اکنون باید ۴۶ ماه حقوقش را پس انداز کند تا یک پراید بخرد و اگر در همان سال ۵۸ با دستمزد یک ماهش می‌توانست ۷۰ کیلو گوشت بخرد حالا می‌تواند بیست کیلو گوشت بخرد و اگر در آن سال با یک ماه حقوقش می‌توانست ۱۲ گرم طلا بخرد حالا تنها می‌تواند ۴ گرم طلا بخرد و هر طوری که حساب کنیم سفره‌اش کوچکتر شده است. چرا که در فاصله ۵۸ تا ۹۸ یعنی در فاصله چهل سال حداقل دستمزدش ۹۰۰ برابر شده اما به طور تقریبی مثلاً قیمت بنزین و نان دو تا سه هزار برابر، قیمت مسکن ۶ هزار برابر و قیمت سکه ده هزار برابر و ... شده است.

حقوق شهروندی

۶۶
محمدجعفر جوادی

بند ۱۰-اصل سوم دولت را موظف کرده است تا نسبت به "ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیرضرور" اقدام نماید. اصلاح نظام اداری کشور که متأسفانه در بسیاری از موارد دست و پا گیر و بیمار است دو وجه دارد که هر دو در این بند قید شده است. "ایجاد نظام اداری صحیح" یعنی وضع و "حذف تشکیلات غیرضرور" یعنی قلع، اینکه شهروندان نظام اداری کارآ، روان، مفید و موثر داشته باشند تا در پیچ و خم‌های نظام اداری دست و پا گیر دچار مشکلات عدیده وقت کشی، واسطه گری، رشوه دهی، پارتی و امثال آن برای انجام امور روزمره خود نشوند حق بدیهی و طبیعی آنان است.
بند ۱۱ تأکید بر آموزش عمومی نظامی به مردم برای تقویت بنیه دفاع ملی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور دارد، حفظ استقلال و نظام اسلامی دارای چنان اهمیتی است که قانونگزار آموزش نظامی عموم مردم را تأکید کرده است، در حال حاضر آمادگی نظامی در حوزه عموم، عملی نمی‌شود و فقط محدود است به دوره آموزشی خدمت سربازی که آن هم برای مردان (جوانان) است و همه بانوان و مردانی که سالها آموزش خدمت سربازی را طی کرده‌اند دیگر آشنایی و آموزشی در حوزه ابزار و عملیات نظامی ندارند. پایگاههای بسیج قبلاً جدی‌تر به آموزش نظامی و دفاعی اعضا، چه بانوان و مردان و چه جوانان و میانسالان می‌پرداختند که در حال حاضر خیلی جدی نیست و لازم است برای احقاق این حقوق اساسی شهروندان که در مواقع حمله و دفاع از ضروریات است اقدامات اساسی‌تر و جدی‌تر به عمل آید.
اقتصاد صحیح و عادلانه، رفاه، رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار و بهداشت از مسلمات حقوق شهروندی آحاد مردم کشور است که اصل سوم قانون اساسی در بند ۱۲ بر آن تأکید کرده است، برای تحقق این وظیفه مهم، تشکیلات و وزارتخانه‌های مهمی در پیکره دولت قرار دارد که موظف به اجرای این تکلیف مهم دولت در قبال شهروندان هستند، عدم اسلامی بودن ساختار اقتصادی کشور که در تعارض با بنیادهای فکری و عقیدتی اقتصادی مردم است که ریشه در اقتصاد اسلامی دارد عامل اصلی معضلات اقتصادی حال حاضر کشور و عوارض و پدیده‌های نامطلوب آن از جمله فاصله‌های غیرقابل پذیرش طبقاتی، مشکلات مسکن، کار، ازدواج، تغذیه، بهداشت، گردش و تفریح و بهره برداری از مواهب حکومت اسلامی است.

ادامه دارد

کار، زندگی کردن را هم به انسان می آموزد
●هنری فورد



گزارش اختصاصی

سفر پر ماجرا

۹

مجید کاظمی

سفر داروی رفع تبعیض و تعصب است!

در طول مسیر با دزد هم روبرو شدید؟

معمولاً نود و نـه در صد مردم در تمام نقاطی که سـفر کرده ام، انسـان‌هایی صادق و پاک بوده‌اند و به تجربه درک کرده‌ام که فقط باید مواظـب آن یک در صد بود و بـا وجود آنها هم نباید همیشه از جوامع و زندگی، دیدگاهی منفی رسم کرد.

در واقع **من معتقدم ما خودمان مسئول امنیت خودمان هستیم و باید همیشه پیش گیری‌های لازمـه را مد نظر داشـت تا قربانی نشـویم و عقل سـلیم و قضاوت صحیح در سفر بهترین ابزار برای امنیت اسـت** و سـفر در طول شب یک خطای امنیتی اسـت برای مسافر و فرصتی برای افرادی که دام می‌گسترند پس باید از آن برحذر ماند!

از ماجراهای جالب سفرتان بگویید.

در شـهرک "لوانـگ پرانـگ" در لائـوس کـه آبشـارهایش معروفنـد. با تاکسـی از هتل محل اقامت به بـازار روز که جای دیدنی و محل تجمع توریست‌ها ست رفتم، برای حفظ سلامتی تصمیم گرفتـم پیـاده به هتـل مراجعت کنم. اما مسـیر طولانی‌تر از محاسبه‌ام بود و قبل از رسیدن به هتل هوا تاریک شـد. از روی نقشه محاسبه کردم هنوز شاید پانزده تا بیست دقیقه ای دیگر از مسیر – اگر می‌خواستم پیاده بروم – باقی مانده بود.

ولـی خیابـان تاریک شـد و تردّد کـم، پس کنار آخریـن مغازه‌ای که باز بـود توقف کردم، دکان دار هم دسـت و پا شکسـته انگلیسی می دانست و داشـت شام می‌خورد که من موقعیت را برایش توضیـح دادم و از او خواهش کـردم با تلفن برایم تاکسی تقاضا کند.

او هـم خندیـد و گفت: اینجا آمریکا نیسـت و تاکسـی‌ها تلفن ندارند! بعد هم پیشنهاد کرد با هم با موتورش برویم دنبال تاکسی.

گفتـم با موتور تا هتل از آنجا، فقط پنج دقیقه فاصله داریـم، چطوره به جای جسـتجو برای تاکسـی با موتور خودمان مسـتقیم برویم هتل و خواسـتم از روی GPS موبایلم کوتاه بودن مسـیر را حالی‌اش کنـم. قبول کرد و گفـت که راه بیفتیـم و من از او خواهش کردم شـامش را تمام کنـد و بعد برویم، که خلاصه بعد از کلی تعارف قبول کرد، شامش را تمـام کند. قبل از حرکت هم با اصرار پنج دلار به او دادم و می‌دانسـتم اینجا پنج دلار نصف حقوق یک روزه اوسـتاو هم دکانش را بسـت و من در ترک موتورش نشستم و حرکت کردیم که متوجه شدم مسیر توصیه شده GPS را نمی رود، فکر کردم چون محلی است راه بهتری را می داند، ولی به یک تقاطع که رسیدیم متوجه شـدم جهتی کاملاً نادرست را انتخاب کرده است. که مجبورش کردم توقف کند و **برایش توضیح دادم، داریم بجای نزدیک شدن به هتل از آن دور می شویم. و بعد هم متوجه شدم کـه او با وجودی که دوتا موبایل داشـت، اصلاً از نقشه و GPS چیزی سر در نمی آورد.** خلاصه کل مسـیر را برگشتیم و من با موبایل در دست و او در حال رانندگی، به مقصد رسیدیم.

خود او هم تعجب کرد که چقدر نزدیک بودیم.

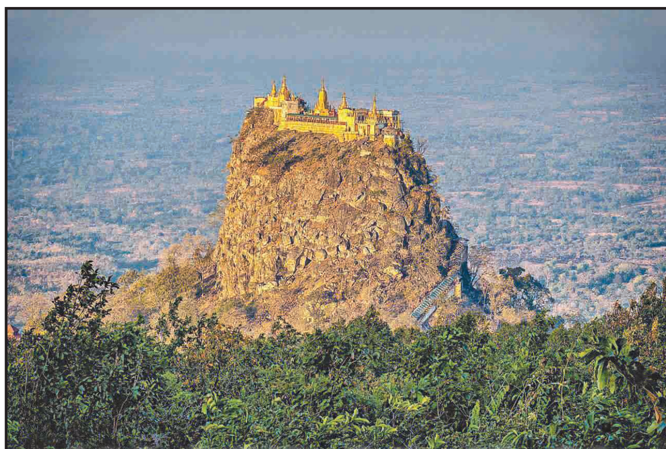
سفر داروی رفع تبعیض و تعصب است!



قبیله ای در لائوس که داشـتن گردن بلند نشـانه جذابیـت خانمهاسـت ، آنهـا بـرای کـش دادن گردنشـان از کودکـی حلقه های برنجـی را به کار می‌برند که مراحل آن بسیار رنج آور است.

شرق کشور لائوس کوهستانی و غرب آن در امتداد رود مکانگ جلگه ای است . جاده های قسمت کوهستانی افتضاح اند و چینی ها در حال احداث جاده‌ای از شمال به جنوب لائوس که همه آن تونل و جز قسمتها ئی است که از روی رودخانه ها عبور داده شده‌اند ،این عکس پلی را نشان میدهد که یک تونل را به تونل دیگر وصل میکند . این چینی‌ها استانداردهای کهنه دنیا را کاملاً عوض کرده اند





عبادت‌گاهی در قله کوهی درکشور فقیر برمه که از طلای خالص ساخته شده است

از مزه غذاهای مناطق مختلف بگویید

هر جا به تناسب شرایط اقلیمی و امکانات کشاورزی و دامداری که وجود دارد، تغذیه تکامل یافته و مرسوم می‌شود و در این قسمت از دنیا، هنوز مردم تغذیه‌شان از مواد تازه و یخ نزده یا قوطی نشده است و به همین دلیل همیشه لذیذ و مطبوع هستند.

در ویتنام که سواحل طولانی دارد، غذاهای دریایی بیشتر مرسوم است. البته تورم جمعیت نسبت به وسعت خاکشان در ویتنام موجب کم خوری شده و آنها به مراتب از بقیه مردم آسیای شرقی باریک اندام‌تر و لاغرتر هستند و برعکس **چون جمعیت لائوس نسبت به وسعتش کوچکتراست و درصد بزرگی از جمعیت در امکانات وسیع کشاورزی آنجا فعالیت دارند، فراوانی تنوع غذایی بیشتر است**، گوشت فراوان است و مردم به مراتب فربه‌تر و تپل‌ترند، حتی در مواقعی مشکل چاقی هم مشاهده می‌شود. کلاً غذا که از مواد تازه تهیه شده باشد، مطبوع و لذیذ بوده و این پدیده اینجا رایج است.

*** آقای پوریوسف خواننده مجله پرسیده اند سفر چقدر هزینه در برداشته؟**

در فرهنگی که بیشتر عمر دوران بلوغم را آنجا سپری کرده‌ام، پرسیدن سوال در مورد چگونگی وضعیت مالی فرد حمل بر بی ادبی است. البته سوال کننده بی خبر از این پدیده است.اما به طور خلاصه بخواهم بگویم **تلاش و رشدِ حرفه ای در دوران شاغل بودن، پس انداز و سرمایه گذاری برای رشد مادی در این دوران، برای سال‌های بازنشستگی از عواملی بوده‌اند که این سفر را برایم امکانپذیر ساخته اند.** البته قبول دارم که برای برنامه ریزی و اجرای نقشه سفر نیاز به ثبات اقتصادی، تورم ناچیز و وجود اعتبار اجتماعی هم لازم است.

*** حالا نظرتان درباره کرونا چیست؟**

می پذیرم که شیوع کرونا گسترده‌تر از آن هست که تصور می کردم، اما تحت تاثیر سوابق گذشته و دروغ پردازی‌های معمول برخی مسئولان باعث شد تا در آن مقطع(حضور در چین) جمع بندیم را نوشتم، هنوزهم باور دارم بیشتر ترس بی مورد هست، تا چاره سازی معقولانه.

*** بدون مسیریاب این سفر ممکن بود؟**

بدون GPS یا مسیریاب این سفر امکان نداشته و ندارد، بخصوص یافتن مسیر به بیرون از شهرها و به طرف مقصد نامعلوم بسیار پیچیده و وقت گیر می‌بود و به طور مثال نصف روز طول می کشید، تا از "سایگان" هفت میلیونی مسیرم را برطرف کامبوج پیدا کنم. **اینجا هم معمولا همه جا مردم را می‌بینم که پا برهنه‌اند، ولی موبایل در دست دارند و جایی یافت نمی‌شود که دکل‌های مخابرات را نبینم** و این کار کسب پر در آمدی است بخصوص در این قسمت از دنیا که تراکم جمعیت بسیار بالاست.

*** درباره مکانگ بیشتر بگویید.**

رودخانه مکانگ عضوی مهم از جغرافیای آسیای شرقی است، و شریان حیاتی برای این منطقه است. طول این رودخانه چهار هزار و ۵۸۰ کیلومتر بوده و از شمال غربی چین و شرق تبت سرچشمه گرفته و به طرف جنوب مرز کشور برمه و لائوس ادامه دارد و از آنجا به سوی جنوب شرقی مرز تایلند و لائوس حرکت می کند و وارد کامبوج می‌شود و در جنوب ویتنام و شهر سایگان به دریای چین وارد می‌شود.البته هزاران نهر و رودخانه دیگر هم هستند که سرانجامشان رودخانه مکانگ است و پل‌های روی رودخانه مکانگ مجبورند شاهکار مهندسی و هنر پل سازی باشند.

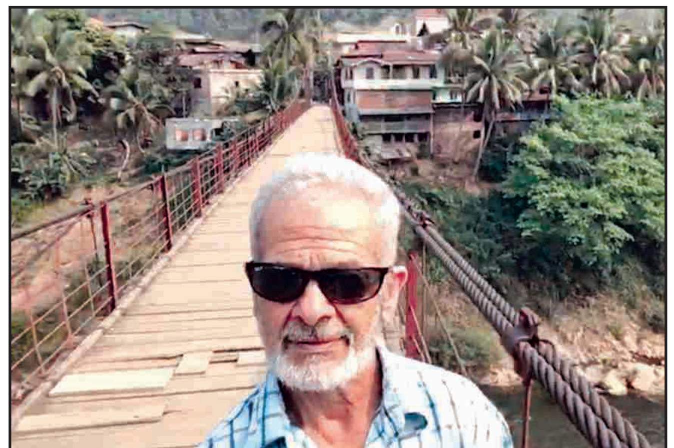
در فصل بارانی هم این رودخانه بیشتر شبیه یک دریاچه عظیم در حال حرکت است و از هر جا که عبور می کند سیمای آنجا را متفاوت جلوه می‌دهد، مکانگ عامل زهکشی آب مازاد از باران‌های سیل آسا است و این یک وظیفه حیاتی است چون در غیر این صورت تمام مناطق یاد شده را آب خواهد پوشاند. اما **متأسفانه وظیفه دیگر رود خانه مکانگ، مجرای فاضلاب بودن آن است، چون روستاها و شهرک‌های حاشیه این رود هم از ماهی‌های آن بهره می گیرند و هم فاضلابشان را در آن تخلیه می کنند.**

نهرهایی که به این شریان حیاتی ختم می‌شوند هم در فصل بی بارانی همه بوی فاضلاب می‌دهند، طوری که گویی به جای آب، نفت سیاه در آنها جریان دارد. البته از وظایف مهم دیگر رود مکانگ، نقش مجرای حمل و نقل کالا بوده است. در بعضی نقاط به قدری گسترش عرضی رود زیاد است که ممکن نیست بستر آن را دید و تشخیص داد و می تواند ده‌ها کیلومتر پهنا داشته باشد. در فصل بی‌بار هم، وقتی رود نشست می کند، سواحل و حاشیه رود را برای کشت سبزیجات و غیره مورد استفاده قرار می‌دهند چون لجن بجا مانده هنگام فصل بارانی، بستر مناسبی است برای کشت و زراعت.

ادامه دارد



شهرک سِوانا ، لائوس
نام این وسیله نقلیه (تاکسی) توک توک است ، موتوری معمولی که تبدیل به تاکسی سر پوشیده شده و راننده ها تا یک توریست پیاده می‌بینند اصرار دارند که سوارش کنند. به این پدر بیامرز توضیح دادم که چرا بعضی توریست‌ها ترجیح میدهند پیاده باشند، باورش نمی‌شد که کسی پیاده رفتن را به سوارشدن ترجیح بدهد.



پلی زیبا و چوبی در پک نم نوی؛ روستایی در شمال لائوس ، یکی از شعبه های رود مکانگ



رودخانه پر رمز و راز مکانگ از نمایی دور

وقتی نهضت خواهی که خوبی بیش از بدی در زمان خود داری خویش را از میان بر دار

مشاور

فرزندم دمدمی مزاج است

روانشناس



خانم بهاره شیروانی، دکترای روانشناسی
تخصص مهارتهای زندگی و فرزندپروری
مشاوره کتبی

سوال: با سلام خدمت شما مشاور عزیز و ضمن تشکر از توجه ویژه‌تان به خوانندگان، مشکلی که باعث شده تا از شما درباره آن کمک بگیرم، این است که خلق و خوی دخترم بسیار متغیر شده، به نحوی که یک دقیقه خوشحال و راضی است و دقیقه‌ای بعد، بداخلاق و ناراحت و مسایل بسیار جزیی می‌تواند بر او تاثیر عمیقی بگذارد. به همین دلیل می‌خواستم از حضور شما کارشناس محترم تقاضا کنم، چطور به او کمک کنم؟

زهره ـ م ـ دامغان

پاسخ: بسیاری از بچه‌ها در دورههایی خاص از رشد خود مثلاً دوران نوجوانی، خلق و خویی متغیر دارند، بعضی از آنها با خلق و خوی متغیر به دنیا می‌آیند. معمولاً متغیر بودن خلق و خوی کودک تاثیر بیشتری بر والدین دارد تا خود کودک. یعنی این مسئله والدین را بیشتر از کودک ناراحت می‌کند. اما با تمام این وجود، کارشناسان روشهایی را برای رفع این مشکل پیشنهاد کرده‌اند:

۱ـ اگر سعی کنیم با گفتن حرفهایی مثل: این قدر بداخلاق نباش، کودک را مجبور کنیم که خوش اخلاق باشد، معمولاً وضعیت را بدتر کرده‌ایم. کودک خود را همانطور که شما لقب می‌دهید، خواهد دید و برای اینکه ثابت کند شما درست گفته اید: بدخلق تر می‌شود. بگذارید فرزندتان احساسات خود راشناسایی و کشف کند. به او کمک کنید تا دریابد احساساتش را چگونه شناسایی و بر آنها غلبه کند. وضعیت را ارزیابی کنید و جمله‌ای مفید بگویید که نظر شما را درباره احساساتش توصیف کند.

جمله‌ای در این مورد که چگونه خود شما چنین شرایطی را کنترل می‌کردید اگر به جای او بودید.

معمولاً این روش بسیار بهتر از مواقعی هست که شما با عبارت «توباید» با او صحبت می‌کنید. مثلاً بگویید: وقتی نمی‌توانی تصمیم بگیری کدام لباس را برای مهمانی بپوشی، ناراحت کننده است اما اگر من هم نتوانم در این مورد تصمیم بگیرم، به اجبار یکی از لباسهای مورد علاقه‌ام را می‌پوشم و احساس بهتری پیدا می‌کنم.

۲ـ بدخلقیهای او را نادیده بگیرید و سعی کنید با پرت کردن حواس او یا مشغول کردنش به فعالیتی دیگر او را خوشحال و طوری رفتار کنید که انگار به صورتی خوشایند با شما همراه شده است.

۳ـ مراقب الگوی قابل پیش بینی یعنی دمدمی مزاج بودن او باشید. مثلاً ممکن است دمدمی مزاج بودن او با گرسنگی یا خستگی او نیز نسبت داشته باشد. در این صورت با کمک میان وعده یا ساعت استراحت بروز این حالت را در او پیش‌بینی کنید. گاهی وقتها هم دمدمی مزاج



بودن ناشی از استرس است. در این صورت پس از پیدا کردن علت استرس به فرزند خود کمک کنید تا استرسش را مدیریت کند.

۴ـ از فرزندتان بخواهید در نوعی فعالیت روزانه شرکت کند. معمولاً بچه‌هایی که مدت زیادی بی‌تحرک هستند و یا مدتی طولانی مشغول برنامه‌های تلویزیون می‌شوند ممکن است خلق و خوی متغیر داشته باشند. سعی کنید فعالیت یا سرگرمی را برای او در خانه یا بیرون از خانه فراهم کنید. مواردی مثل بازی کردن، ساختن کاردستی، نقاشی کردن و یا رفتن به کلاس ورزشی. **بچه‌هایی که برای یادگیری روی موضوع جدید متمرکز شده و به نوعی به فعالیتی مشغول می‌شوند، شادتر بوده و کمتر عبوس و بدخلق می‌شوند.**

۵ـ دقت کنید که فرزندتان برای انجام تکالیفش یا در مدرسه مشکلی دارد یا نه، **گاهی اوقات بچه‌ها شرایط سختی را می‌گذرانند و اگر نتوانند کار را آنطور که در ذهن خود دارند انجام دهند، عزت نفسشان پایین می‌آید و به جای نشان دادن ناراحتی خود و یا صحبت کردن درباره آن، حالتی متغیر پیدا می‌کنند.** در این صورت سعی کنید با فرزندتان درباره احساساتش صحبت کنید و اگر ذهن او به مسئله‌ای پیش از حد مشغول است، سعی کنید او را به فعالیتهای دیگری هدایت کنید و فکرش را از آن مسئله دور کنید.

۶ـ **گاهی اوقات هم، دمدمی مزاج بودن، فقط نشانه‌ای از رشد استقلال کودک است و آن زمانی است که فرزند شما می‌خواهد استقلال خود را به شما نشان دهد** و ممکن است بعضی از جاها با نظرات و خواسته‌های شما مخالفت کند، در این حالت بسیار عادی با او برخورد کنید و وارد جنگ قدرت بر سر چیزی نشوید که نمی‌توانید آن را کنترل کنید و سعی داشته باشید حالتهای او را نادیده بگیرید.

شماره مشاوره تلفنی: ۲۹۹۹۳۲۳۸ مشاوره حضوری با تعیین وقت قبلی

حقوقی



آقای سعید مجیدی نژاد
وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مشاوره تلفنی چهارشنبه ها
از ساعت ۱۴/۳۰ تا ۱۶

روانشناس



خانم سیما میرلو پزشک عمومی و روانشناس بالینی، تخصص در فرزندپروری، خانواده، ازدواج و واقعیت درمانی
مشاوره تلفنی شنبه‌ها از ساعت ۱۱ تا ۱۳

طب سوزنی



آقای دکتر بیژن عمویان
مشاوره پزشکی، ترک اعتیاد
مشاوره تلفنی: دوشنبه‌ها
از ساعت ۱۳ تا ۱۴:۳۰

حقوقی



آقای اکبر خوبکردار
وکیل دادگستری
مشاوره تلفنی شنبه ها
از ساعت ۱۵ تا ۱۶

حقوقی



خانم الهام سادات طباطبایی
وکیل پایه یک دادگستری
کارشناس ارشد حقوق خصوصی
مشاوره تلفنی چهارشنبه‌های اول هر ماه از ساعت ۱۳ تا ۱۴

خانواده



آقای سید محمد حسینی
کارشناس ارشد مشاوره، تخصصی فرزندپروری، خانواده، اضطراب و ترس، وسواس و افسردگی
مشاوره کتبی و حضوری

بگو سیب...

به یاد دستپخت عدسی

مصطفی گلیاری

sooshtraa@yahoo.com

ما اثر انگشت نداریم

همه مکاتب چه مذهبی چه سوسیالیستی و کاپتالیستی، چه دیکتاتوری و جمهوری یا پادشاهی وقتی می‌خواهند در رسانه‌ها و مجامع عمومی از کارگر حرف بزنند، زبانشان به تعریف و تمجید باز می‌شود. من می‌توانم در متون سوسیالیستی و سرمایه‌داری و مذهبی صدها روایت و حدیث بیاورم که کارگر خیلی ارجمند است و عرقش مثل خون شهید است و نانش از حلال‌ترین نانهاست و خلاصه دمش خیلی گرم است و نباید مزد و حق و حقوقش را بالا بکشیم. اما در عمل می‌بینیم در همه مکاتب حق کارگر را پامال می‌کنند و برای اینکه صنار بکشند روی حقوقش کلی جلسه می‌گذارند و اندازه صدها دلار هزینه می‌کنند آخرش هم بی‌خیال گرونی و تورم می‌شوند و نیم‌پشیز به مزدش اضافه می‌کنند. خیلی از کارفرماها همان ناچیز را هم نمی‌دهند و می‌گویند همینه که هست اگه نمی‌خوای برو پی کارت. در تمام مکاتب کارگر مظلوم است اما دولتها به کارفرماها اجازه می‌دهند به آنها ستم کنند. از سویی کارگر باحیاست و وقتی که مزدش را چند ماه یکبار می‌دهند، خجالت می‌کشد به کارفرما بگوید اگر نداری مزد ناچیز ما را بدهی پس چطور است که سفر خارج می‌روی، مهمانی‌های گران می‌دهی، برای همه بچه‌هایت ماشین مدل بالا می‌خری و... اگر هم کارگری بی‌حیا شود و اینها را بگوید، شاید بگیرندش ببرندش جایی که عرب نی انداخت. اما جرم کارگر ثبت نمی‌شود چون کار سخت کارگری اثر انگشتهایش را پاک کرده.



دار مکافات



این کرونای پلید چه بازیهایی بلد است. به زور ما را به قرنطینه می‌برد، حوصله‌ها را سر می‌برد، اعصابها را خط‌خطی می‌کند، مردم را وامی‌دارد هی الکل بخورند... ببخشین منظورم بمالند بود. بله هی الکل بمالند، هی دستکش دستشان کنند که برای برخی از اقشار جامعه فایده‌های دیگری هم دارد و وقتی سرقتی و جنایتی کنند، اثر انگشتشان کار دستشان نمی‌دهد. کرونای ملعون انسانها را متفکر و فیلسوف هم کرده: چرا آن روز با فلانی بد حرف زدم؟ حالا کو تا کرونا برود و بتوانم به دلجویی بروم. نکند بمیرد و فرصت عذرخواهی را از دست بدهم؟ من اینهمه ظلم کردم و ثروتی اندوختم تا با آن عیش و عشرت کنم و به سواحل یونان بروم ولی مجبورم در قرنطینه بمانم و افسوس بخورم... و از اینجور فلسفه‌ها که گریبان وجدان آنها را گرفته. این عکس هم به چنین موضوعی اشاره می‌کند: آدمها پشت نرده پنجره‌ها اسیرند و انگار در قفس هستند، پرنده‌ها آزادند و از پشت قفس آدمها با آدمها حال و احوال می‌کنند. اگر مولوی اَمروز بود، می‌گفت:

بود یک طوطی و او را آدمی
در قفس محبوس و زیبا آدمی

به من چه که به تو چه؟!

آموزش و پرورش لطف فرموده و سایت شاد را ساخته تا دانش‌آموزان از درس جا نمانند. بعضی از مدرسه‌ها هم خودشان کانال راه انداخته‌اند و هر روز به بچه‌ها درس می‌دهند. حضور غیاب هم دارند تا حق کسی ضایع نشود و فرق باشد بین کسی که هر روز گفته حاضر و بعدش رفته خوابیده با کسی که از قبل خواب بوده. آموزش پرورش و دولت هم با این کار ندارد که در خیلی از مناطق اینترنت آنتن ندارد. خیلی‌ها هم گوشی ندارند. دولت نمی‌گوید به من چه که گوشی و آنتن ندارید اما واکنشی هم نشان نمی‌دهد که به همان معنی به من چه است. «به من چه»‌های دولت اینجوری است و اگر اعتراض کنی می‌گوید «به تو چه». اما همه مثل دولت نیستند. در این مملکت آدم فهمیده و خوب هم پیدا می‌شود مثل این آقای سهرابی که در روستای زنگی شبستر شانزده دانش‌آموز دارد که فقط هفت نفرشان اینترنت دارند. او به کوچه می‌رود و جلو خانه بچه‌ها کلاس درس برگزار می‌کند. یک جای دیگر هم خواندم که یک معلم کردستانی برای چند نفر از بچه‌های روستا گوشی خریده تا بتوانند بروند توی سایت شاد. روز معلم و روز انسانیت به اینها واقعا مبارک باشد. امیدوارم پولدارهای ما به جای گذاشتن چالش لباس تاجیکی و افغانی و پختن غذاهای لاکچری و نمایش آن در اینستا، چالش خریدن گوشی برای دانش‌آموزان محروم راه بیندازند.





دید گاه خوب، بهترین پشتیبان زند گی است

•نیمو

محب

خانه شخصی



از چند روز مانده به‌عید امسال، تا همین چند روز پیش، من‌هم به‌فرمان کرونا، در قرنطینه خانگی بودم و فرصتی برای دیدن کسانی که سالی یک‌بار همدیگر را می‌دیدیم، پیش نیامد. تا این‌که چند روز پیش وقتی اعلام شد بر اساس پروتکل‌های بهداشتی و رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی خروج از خانه بلامانع است، **نصیر** که از دوره دبیرستان با هم آشنایی داریم، اما عید به‌عید همدیگر را ملاقات می‌کنیم، به‌دیدنم آمد. هر دو از این‌که کرونا زورش نرسیده بود نفله‌مان کند، ابراز خشنودی کردیم و به‌عادت معهود آریایی پرسیدم: چه خبر؟

نصیر، پیچ و تابی به‌ابروان پاچه‌بزی خودش داد و گفت:مهم‌ترین خبر این‌که سال گذشته، بالاخره موفق شدم خانه بخرم!

– جدی؟ چه جوری؟ تو که هیچ وقت آه نداشتی با ناله سودا کنی و همیشه می‌گفتی مسافرکشی در حکم آفتابه خرج لحیم است و هر چه در می‌آوری خرج بنزین ، روغن، لاستیک، بیمه و جریمه و... می‌شود!

– حکایتش مفصل است، حوصله داری برایت بگویم؟

چون خودم هم مستاجر هستم و تا حالا به‌اندازه قیمت سه چهار تا خانه، کرایه خانه داده‌ام و هنوز خانه به‌دوش هستم و بدم نمی‌آمد، از تجربه نصیر برخوردار شوم، اعلام آمادگی کردم و او ادامه داد:یکی دو سال پیش به‌این نتیجه رسیدم که اجاره‌نشینی، بلایی است مثل ایدز که در خفا رشد می‌کند. یعنی آدم ده دوازده سال اول و تا وقتی بنیه کار کردن و پول در آوردن دارد و می‌تواند از سایر مخارج زندگی بزند و صرف پرداخت کرایه سوراخ موشی به اسم خانه بکند، خودش را نشان نمی‌دهد، اما به‌محض این‌که آدم کمی پا به‌سن می‌گذارد، اهل بیتش افزایش می‌یابد و هر کدام از بر و بچه‌ها برای خودشان یک اتاق اختصاصی می‌خواهند، کار زار می‌شود و... به همین جهت به‌فکر افتادم سرپناهی برای خودم و خانواده‌ام بخرم و از اجاره‌نشینی خلاص شوم.

نصیر، بعد از آن‌که نفسی تازه کرد، دنباله حرفش را گرفت:

– هر چه حساب کردم، دیدم با درآمدی که من دارم، تا آخر عمرم هم نمی‌توانم آن‌قدر پول جمع کنم که بتوانم خانه بخرم. این بود که به صرافت خرید خانه قسطی، از همین خانه‌هایی افتادم که پیش‌فروش می‌کنند و با یکی از شرکت‌هایی که آگهی آن‌را در روزنامه دیده بودم، تماس گرفتم. در آگهی قید شده بود که آپارتمان‌ها دو اتاقه و دارای انباری و پارکینگ است، گاز روشن و تلفن دایر دارد، آشپزخانه‌اش مجهز به کابینت چوبی و دستگاه زباله‌سوز است، در اطرافش فضای سبز تعبیه شده و فاصله‌اش تا مراکز خرید، مدرسه، مسجد و... به صد قدم هم نمی‌رسد و آدم با یک اتوبوس می‌تواند به محل کارش برود و برگردد. تازه، قیمتش هم ایده‌آل بود. هر آپارتمان پنجاه شصت میلیون وام بانکی داشت که اقساط آن از زمان تحویل گرفتن آپارتمان شروع می‌شد و...

– خدا را شکر، خوشحالم که بالاخره صاحب خانه شدی؟

– به همین راحتی؟

– پس چی؟

– حوصله داشته باش تا بقیه‌اش را تعریف کنم.

ناچار ساکت ماندم و نصیر گفت:

– روزی که با شرکت تماس گرفتم، گفتند باید برای مذاکره و عقد قرارداد به دفترشان برویم و ضمناً مبلغ ۱۵ میلیون تومان وجه رایج هم برای عقد قرارداد با خودمان ببریم. جور کردن چنان پولی ساده نبود. اما بالاخره جور شد. یخچال و فریزری را که برای جهیزیه دخترمان خریده بودیم، به انضمام زیورآلات عیال و یک قطعه فرشی را که دیگر نخ‌نما شده بود، فروختیم و پس از آن‌که مقادیری هم از دوست و آشنا قرض گرفتیم و همه را تبدیل به چک‌پول کردیم، همراه با عیال و اولاد، به دفتر شرکت در یکی از خیابان‌های بالای شهر رفتیم. دفتری بسیار مجلل، با مبلمان عالی و گران‌قیمت بود، با چند خط تلفن که مدام زنگ می‌خورد و چند دختر خانم سانتی‌مانتال، که بعضی‌هایشان زبان خارجه هم بلد بودند و ضمن حرف زدن کلمات قلمبه و سلمبه خارجی بلغور می‌کردند، با حوصله بیش از اندازه‌یی، تلفن‌ها را جواب می‌دادند و کسانی را که آن‌طرف خط بودند، راهنمایی می‌کردند.

ما، موقعی به شرکت رسیدیم که قبل از ما ده، پانزده نفر دیگر هم آمده و منتظر نوبت نشسته بودند و از زبان آن‌ها شنیدیم قبل از ما ۱۳۵ متقاضی برای خرید آپارتمان‌ها ثبت نام کرده‌اند و تعداد آپارتمان‌ها فقط ۱۳۰ واحد است و احتمالاً بین متقاضیان قرعه‌کشی به‌عمل می‌آید و کسانی که زودتر ثبت‌نام کرده‌اند، شانس بیشتری برای برنده شدن در قرعه‌کشی را دارند. وقتی آن حرفها را شنیدیم، مثل آهکی که آب روی آن ریخته باشند، وا رفتم و فکر کردم آدمبیچاره، همیشه کلاهش پس معرکه است و حالا هم که زمینه‌یی فراهم شده تا صاحبخانه شویم، دیر رسیده‌ایم و ممکن است تیرمان به سنگ بخورد و سرمان بی کلاه بماند. به‌همین جهت، دسته‌جمعی مشغول عجز و التماس به مدیر شرکت شدیم تا لطف کند و اسم ما را جزو متقاضیان اولیه آپارتمان‌ها بنویسد تا اگر در آینده تعداد متقاضیان بیشتر هم شد، ما حق تقدم داشته باشیم، که بزرگواری کرد و رویمان را زمین نینداخت. منتهی، از همه‌مان قول گرفت که دهانمان چفت و بست داشته باشد و موضوع پارتی‌بازی را از جایی بروز ندهیم و ما، در حالی‌که از خوشی روی پای خودمان بند نبودیم، پول را دادیم، قرارداد را امضاء کردیم و بعد، پرسیدیم: "لازم نیست ما محل احداث آپارتمان‌ها را ببینیم؟" و جواب شنیدیم که: "قرار است یک دستگاه اتوبوس بیاید و متقاضیان را

به محــل احداث آپارتمان‌ها ببــرد و باید منتظر بمانیم تا عده دیگری هم بیایند و دســته‌جمعی به بازدید ساختمان برویم". حرفش حسابی بود. مثل بچــه آدم یک گوشــه نشســتیم و منتظر مراجعه بقیــه متقاضیان ماندیم، اما تعــداد متقاضیانی که آمدنــد، به‌حــد گنجایش یک اتوبوس نرســید و مدیریت شرکت دســتور داد آنهایی که اتومبیل دارند، بزرگواری کننــد و افراد فاقد اتومبیل را به محل احداث ســاختمان‌ها ببرنــد و برگردانند که پیشنهادش با حسن اســتقبال من و چند نفر دیگر که اتومبیل داشتند، مواجه شد و هرکس، هر چند نفر را که ممکن بود، سوار کرد و راه افتادیم.

نصیر، نگاهی به‌مــن انداخت و وقتی مطمئن شد که با دقت حرف‌هایش را می‌شنوم، گفت:

–نزدیــک به نصــف روز راه رفتیــم، چندین کیلومتر راه خاکی و فرعی را پشــت سر گذاشتیم تا به جایی رســیدیم که نــه آب بود و نه آبادانی و نه گلبانگ مســلمانی!یکی از کارکنان شرکت که بــه عنوان راهنما همراهمان آمده بود، قطعه زمین پی‌کنی شــده‌ای را نشان داد و گفت: "آپارتمان‌ها، در این مکان احداث می‌شــود". بعد، مشغول قدم زدن در میان خاک و خل‌ها شد و ادامه داد: "اتاق خواب‌ها، در این قســمت واقع می‌شــود تا ســر و صدای محیط مزاحم خواب و آســایش خریداران محترم نباشد. این‌جا، محل آشپزخانه است. حمام و سرویس بهداشتی در این قسمت ساخته خواهد شد". من جسارت کردم و گفتم؛ به ما گفته بودید آپارتمان‌ها در یک منطقه مسکونی ساخته می‌شود، فضای ســبز و اتوبان و مرکز خرید دارد. اما این‌جا که بیابان اســت و... نگذاشت حرفم را تمام کنم و جوابداد؛ "پدرجان!مگر شش‌ماهه به دنیا آمده‌ای؟ تا روزی که قرار اســت آپارتمان‌ها به شما تحویل شود، به‌تمام این وعده‌ها عمل می‌کنیم. ما در حال ســاخت یک شــهرک نیم میلیون نفری هستیم. تــازه، بعد از تکمیل ابنیه، هــر کدامتان این منطقه را نپسندیدید، ما حاضریم آپارتمان‌ها را به قیمت روز از شما بخریم. چون مطمئنا تا سال دیگر همین موقع قیمت ملک دو برابر شــده و..." چنان قرص و محکم حرف زد که جای اعتراضی برای کســی باقی نماند. حدود سه ماه بعد از زمانی که قرارداد بســتیم، خبرمان کردند که باید ۱۵ میلیون تومان دیگر به حساب شرکت واریز کنیم. وقتی آن خبر را شنیدیم، از شــکر خوردن خودم پشیمان شدم و خواســتم دبه در بیاورم، اما متعلقه که در ذهنش حتی دکور خانه جدیدمان را طراحی کرده بود، به هیــچ قیمتی زیر بار نرفت و مجبورم کرد اتومبیلی را که عصای دســتم بود و به وســیله مسافرکشی با آن خــرج خانه را تأمین می‌کــردم، زیر قیمت بازار بفروشم، که چون مصلحت حکم می‌کند آدم

مجبورم کــرد اتومبیلــی را که عصای دســتم بود و به وسیله مسافرکشی با آن خــرج خانه را تأمین می‌کــردم، زیر قیمت بازار بفروشم... مصلحت حکم می‌کند آدم عاقل روی حرف زوجه‌اش حرف نزند

عاقــل روی حرف زوجه‌اش حــرف نزند، آن پول را هــم با هزار مکافات جــور کردیم و پرداختیم و در عوض، مســئولان شــرکت هم لطف کردند و ماکت آپارتمان‌ها را که حاضر شــده بود، نشانمان دادنــد. نمی‌دانی چه ماکتی بــود. آپارتمان‌ها در وسط یک فضای مشــجر و چمن‌کاری شده خیلی وسیع قرار داشت و هر چهار طرفش بزرگراه‌های چهار بانده به چشــم می‌خورد و یک مرکز خرید، درســت به وســعت بازار مرواریــد جزیره کیش هم در مجاورتش دیده می‌شــد. خلاصه این‌که با دیدن ماکت آپارتمان آب از لب و لوچه همه‌مان سرازیر شد و به‌قدری از دیدن ماکت آپارتمان‌ها ذوق‌زده شــدیم کــه هیچ‌کــس به فکــر نیفتاد از مسئولان شرکت بپرسد کارهای ساختمانی تا چه حد پیشرفت کرده و من هم که این سئوال به‌ذهنم رســید، با خودم فکر کردم وقتــی دیگران چیزی نمی‌گویند زشــت اســت من حرف بزنم و احتمال دارد چیزی بگویم که حمل بر جســارت شــود و مســئولان شرکت یواشکی اســم را خط بزنند و حقم را ضایع کنند. دو ســه ماه بعد، نامه‌یی با آرم شــرکت به دستمان رسید که طی آن دعوت شده بودیم در روز جمعه آینده، به اتفاق بقیه خریداران به بازدید ساختمان‌ها برویم، که فقط خدا می‌داند آن شب از این‌که به زودی صاحب خانه می‌شدیم، چــه حالی داشــتیم و تا صبح چقــدر ذوق کردیم. صبح کله ســحر، بیدار شدیم و صبحانه نخورده، با عوض کردن دو ســه تا تاکسی و اتوبوس خودمان را به محل شرکت رســاندیم و خوشبختانه زمانی رســیدیم که بقیه خریداران هــم آمده بودند و ما را به وســیله دو دستگاه اتوبوس مدرن و مجهز به مکان اقامتگاه آینده‌مان، اعزام کردند. در طول راه، درست مثل بچه‌هایی که قرار است به اردو بروند، می‌گفتیم و می‌خندیدیم و با همســایگان آتی خود حال می‌کردیم. انصافاً هم مســئولان شــرکت در طول چند ماه، خیلی کار کرده بودند. ســفت‌کاری ساختمان تقریباً تمام شده بود و می‌شد حدس زد وقتی ساختمان‌ها تکمیل شود، چه شکل و شمایلی پیدا می‌کند. نماینده‌یی که از طرف شــرکت آمده بود، جوان بســیار خوش‌مشــرب و پر حوصله‌یی بود و این امکان را در اختیارمان گذاشــت که سر فرصت ســاختمان‌ها را مورد بازدید قرار بدهیم و از شما چه پنهان، متعلقه که پنهان از چشم من، متر خیاطی را با خودش آورده بود، با دقت طول عرض اتاق‌ها و پنجره‌هــا را اندازه گرفت تا بتواند قبل از اسباب‌کشــی پرده‌های خانه جدیدمان را بدوزد و موکت مناسب برای کف‌پوش آن‌را تهیه کند.

درســت فردای همــان روزی که بــه بازدید ساختمان‌ها رفتیم، نامه دیگری به دستمان رسید که باید تا مدت یک‌سال، ماهی یک میلیون تومان به عنوان قسط بپردازیم. وقتی نامه آخری را دیدم، خون جلو چشمانم را گرفت و صدایم بلند شد که؛ به اندازه یک مثقال ملاحظه ندارند. خیال می‌کنند ما سر گنج نشسته‌ایم. اصلاً فکر نمی‌کنند ما از کجا باید چنین پولی را تهیه و تقدیمشان کنیم و... خیلی چیزهای دیگر هم قصد داشــتم بگویم که متعلقه شــیردود کرد توی دلم و گفت: "چه خبر اســت؟ مگر تا حالا چقدر پول داده‌ای؟ سی میلیون تومانی که مــا پرداخته‌ایم، حتی ودیعه دو تا اتاق اجاره‌یی توی جنوب شهر هم نیست. خوب است که خودت آپارتمان‌ها را دیدی. آن آپارتمان‌ها همین الان که نیمه‌ســاز اســت هر کدامش پنجاه میلیون تومان می‌ارزد. در حالی‌که ما بزخری کرده‌ایم و...". حق بــه جانب عیال بــود و حرف‌هــای او کمی آرامم کرد. با ایــن وجود گفتم؛ در مورد قیمت آپارتمان اعتراضی ندارم. خدا وکیلی آن‌را مفت خریده‌ایم. حرفم ســر این اســت که پرداخت اقســاطش از عهده‌ام برنمی‌آید! متعلقه، که از وقتی قرار شــده بود خانه بخریم، خواب و خوراک نداشــت، گفت؛ "نگران نباش. من کمکت می‌کنم".

با تعجب گفتم، از کجا؟ تو که درآمدی نداری. تازه، مختصــر زیورآلاتی را هم که داشــتی برای جور کردن پیش قســط اولیه فروختــی و... عیال با لبخنــدی جواب داد "خودت می‌دانی که خیاط قابلی هستم. بیشترسفارش قبول می‌کنم تا بتوانی اقســاط را بپردازی!". در حالی کــه از بزرگواری متعلقه اشــک به چشمانم آمده بود، با خودم عهد کــردم روزی که قرار اســت محضر برویم تا خانه سند به‌نام شود، خانه را به اسم عیالم بخرم تا زبانم لال، بعد از صد و بیســت سال، وقتی سرم را زمین گذاشتم، یک چیزی از خودش داشته باشد.

می‌دانســتم که اگر جلو نصیر را نگیرم، تا صبح فــردا می‌خواهد حرف بزند. به همین جهت، بهانه آوردم که: من تا نیم ساعت دیگر باید جایی باشم و بهتر اســت بقیه قضیــه را در یک فرصت دیگر برایم تعریف کنی.

– چیز زیادی نمانده، الان تمام می‌شود.

بعد، بــدون این‌که منتظر اظهار نظر من بماند، دنباله حرفش را گرفت که:

–روزی کــه اولیــن قســط را پرداختم و رفتم شرکت تا رسید بانکی آن‌را تحویل بدهم که داخل پرونده‌ام بگذارند، دیدم جلو شرکت غلغله است.

بقیه در صفحه ۵۵

زندگی ساده، آرامش بیشتر

کیانا نصرت زاده

من و خانواده‌ام حداقل چهار نسل است که در تهران زندگی می‌کنیم. کجا می‌رفتم؟ انگار قرار بود بد بیاری پشت بد بیاری بیاید سراغمان...

سال سختی بود. اول سال شغلم را از دست دادم. شرکتی که در آن کار می‌کردم تعطیل شد. صاحبخانه سر ماه اجاره‌اش را می‌خواست نمی‌توانستم بگویم پول ندارم... دو تا بچه کوچک داشتم. هر چه پس انداز داشتیم خرج کردیم. با ماشینم مسافرکشی می‌کردم و به زور می‌توانستیم دخل و خرجمان را به هم نزدیک کنیم. **سودابه** همسرم مدام به فکر یک راه حل بود. من گیج و منگ بودم. وسط‌های تابستان پدرم سکته کرد. خرج دوا و درمانش را من و برادرهایم باید تأمین می‌کردیم. زندگی مادرم هم سخت شده بود. به شهریور که رسیدیم دختر چها رساله‌ام دچار بیماری آسم شد. دکتر گفت این بچه را از تهران ببر بیرون.

من و خانواده‌ام حداقل چهار نسل است که در تهران زندگی می‌کنیم. کجا می‌رفتم؟ انگار قرار بود بد بیاری پشت بد بیاری بیاید سراغمان. تا این که آبان ماه نتوانستم اجاره خانه را تأمین کنم. صاحب خانه پدرم هم او را جواب کرده بود. به این فکر کردیم که زندگیمان را کوچک‌تر کنیم و دو خانواده با هم زندگی کنیم. درآمد پدرم یک بازنشستگی اندک بود و من هم مسافرکشی می‌کردم. با پول پیش خانه‌هایمان می‌توانسیم جای دیگری را اجاره کنیم و از عهده مخارج زندگیمان بر بیاییم. اما کدام صاحبخانه حاضر بود خانه اش را به شش نفر اجاره بدهد؟ تا این که یک روز سودابه گفت بیا همگی برویم شهرستان... آنجا حداقل هزینه مسکنمان کمتر است. شاید بتوانیم کاسبی کوچکی هم راه بیاندازیم...

اول بهش خندیدم گفتم کجا؟ گفت این مملکت به این بزرگی یعنی جایی برای ما ندارد؟

از زن همسایه شنیده بود که زادگاهش در کوهستان‌های زاگرس است. روستایی در استان اصفهان... گفته بود خوش آب و هواست و زمینش حاصلخیز ... سودابه پایش را توی یک کفش کرد که الا و بلا باید برویم این روستا را ببینیم. گفتم آخه بعد از این همه سال برویم در روستا زندگی کنیم؟ گفت چه عیبی دارد حداقل برای ریه دخترمان خوب است...

مجبورمان کرد همراه پدرم و مرد همسایه به آن روستا برویم. از قضا حق با او بود. می‌توانستیم یک خانه مستقل بزرگ با حیاط و باغچه وسیع اجاره کنیم. هوای روستا هم خیلی خوب بود. پدرم تا باغچه خانه را دید عاشق آن شد. گفت می‌توانیم سبزی و سیفی‌جات بکاریم...

ایوان خانه هم لک می‌زد برای پشه بند زدن و خوابیدن در هوای تازه...

به تهران که برگشتیم به قول سودابه چشم‌های من و پدرم بعد از سال‌ها برق می‌زد...

به ماه نکشید که بارمان را جمع کردیم و راهی آن روستا شدیم. همه خوشحال بودیم. نمی‌دانم چرا اینقدر امیدوار بودم که می‌توانم در این روستای کوچک کار و کاسبی پیدا کنم...

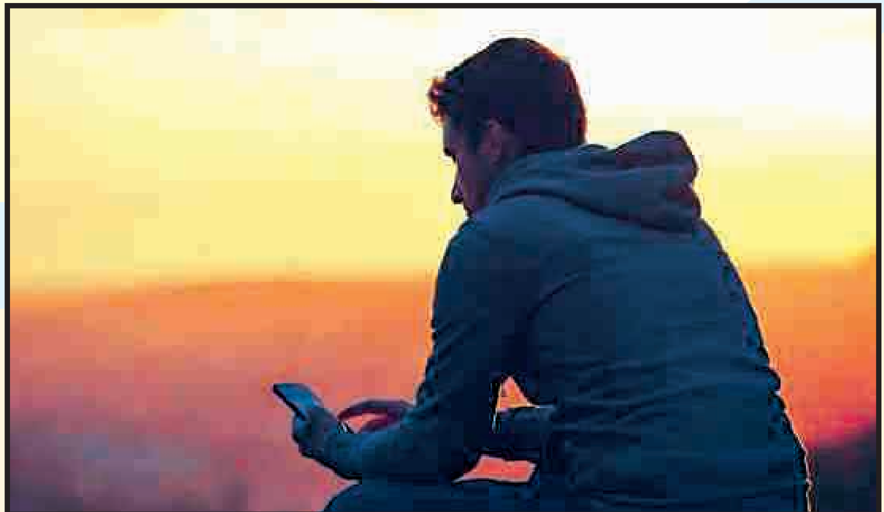
پدرم از همان روز اول باغچه را شخم زد تا برای بهار آماده باشد. سودابه اتاق‌ها را فرش کرد و چرخ خیاطی‌اش را راه انداخت. مادرم با در و همسایه آشنا شد. بچه‌ها صبح تا شب توی حیاط می‌دویدند و بازی می‌کردند. روستایی‌ها شیر و ماست و سرشیر فراوان تهیه می‌کردند. به من پیشنهاد دادند محصولات آنها را به اصفهان ببرم و بفروشم... تا حالا نتوانسته بودند مشتری خوبی در اصفهان پیدا کنند. یادم افتاد یکی از همکارهای سابقم اصفهانی بود. بهش تلفن کردم و ماجرا را برایش تعریف کردم. گفت من و خانواده‌ام خریدار محصول‌های اورگانیک روستا هستیم...

اوایل تنها مشتری‌ام صادق و خانواده‌اش بود. ولی کم کم سفارش‌ها بیشتر شد. سودابه دار قالی گذاشت و از زن همسایه بافت فرش را یاد گرفت... اولین قالیچه‌اش را خیلی ارزان فروختیم ولی خودش خیلی خوشحال بود...

بهار شد. باغچه محصول داد. در تمام تابستان از گوجه و خیار و سبزیجات حیاطمان استفاده می‌کردیم. پدرم یک کتاب قدیمی باغبانی داشت و هر چیزی می‌کاشت. کم کم هندوانه و طالبی هم کاشت...مادرم هم چند تا مرغ و خروس داشت که تخم مرغ‌ها را جمع می‌کرد و یک وقت‌هایی به من می‌داد تا ببرم اصفهان بفروشم..

خلاصه ماشینم پر می‌شد از محصولات روستایی‌ها... زندگی مان را خیلی دوست داشتیم. زندگی‌مان به دور از چشم و هم چشمی و به دور از دل نگرانی و دلواپسی‌های زندگی شهری خوب پیش می‌رفت. خیلی‌ها از من می‌پرسیدند دلت برای تهران تنگ نمی‌شود؟ می‌گفتم نه... نمی‌دانم باور می‌کردند یا نه ولی حالا ده سال است که ما ساکن این روستا هستیم. فرزند سوم ما اینجا به دنیا آمد. پدرم هنوز روی پاست و باغبانی می‌کند. هزینه زندگی‌مان خیلی کمتر از تهران است. هرچه می‌کاریم می‌خوریم. بقیه مخارج را هم با همین کار من پرداخت می‌کنیم.

روستای ما هر روز بیشتر و بیشتر دارد رونق پیدا می‌کند. تک و توک روستایی‌هایی که به شهر رفته بودند دارند برمی‌گردند و این اتفاق خوبی است. دخترم بیماری‌اش خوب شد و حالا ما یک خانواده ساده و خوشحال هستیم. همسرم در بافت فرش حسابی خبره شده و قالیچه‌هایش را پیش خرید می‌کنند. بچه‌ها هم در صحت و سلامت دارند بزرگ می‌شوند. دیگر از خدا چه می‌توانم بخواهم. زندگی گاهی می‌تواند خیلی ساده‌تر از آن چیزی که ما تصوّر می‌کنیم باشد کافی است همت کنیم و دست به تغییر بزنیم.



ا.ح. درّی

رمضان، ماه روشنایی قلب‌ها

از میان احکام و برنامه‌های عبادی که به منظور تحکیم پیوند معنوی انسان با عالم ملکوت تعیین شده، روزه از اهمیت و عظمت بالایی برخوردار است و اجر و پاداش آن در پیشگاه الهی از بسیاری از عبادات دیگر افزون‌تر است. چرا که خداوند سفره میهمانی توام با بخشش و کرامت خود را گسترانده و همه بندگان را برای استفاده از آن به سوی خود دعوت کرده است. با ذکر این مقدمه باتوجه به فرارسیدن این ماه مبارک به برخی از ویژگی‌های این ماه نورانی می‌پردازیم:

معنای روزه

روزه از نظر لغت به معنای ترک مطلق امور اعم از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها و حتی سخن گفتن و سایر اعمال باطل است. چنانچه خداوند سبحان به حضرت مریم(س) می‌فرماید: در پاسخ به سخنان طعنه‌آمیز مردم بگو: من برای خدا،نذر روزه سکوت کرده‌ام اما از نظر شرعی روزه به معنای بازداشتن نفس از ارتکاب هر نوع عملی است که باطل‌کننده معرفی شده است. از همین رو در روایتی از پیامبر اکرم(ص) نقل است که فرمودند: خدا رحمت کند بنده‌ای را که در ماه رمضان فرمان خدای خود را لبیک می‌گوید و از هر عمل باطل کننده‌ای در این ماه دوری می‌کند.

حفظ کننده از گناه

در برخی از روایات و احادیث دینی از روزه به عنوان محافظ یاد شده است. که شخص را از آتش دوزخ و سختی‌های روز قیامت در امان نگاه می‌دارد.پیامبر گرامی اسلامی می‌فرمایند: روزه برای شخص روزه دار به منزله سپر و محافظت‌کننده است. پس هر گاه یکی از شما در حال روزه بودید، زبان را بیشتر محافظت کنید و دست به خصومت و دشمنی بلند نکنید و اگر کسی او را شماتت و سرزنش کرد و یا به دعوا و درگیری فرا خواند آن شخص روزه دار بگوید من روزه دارم.در روایت دیگری از امام صادق (ع) می‌خوانیم: روزه حایلی است از آفات و بلایای دنیا و حجابی است از عذاب آخرت.

بنابراین یکی از ویژگی‌های مهم روزه داری، حفظ آدمی از گناه است.

ماه رحمت

ماه مبارک رمضان، ماه برکت، رحمت و بشارت است و فصل روی آوردن به درگاه الهی و تلاوت قرآن و خواندن دعا و عبادت، امام علی بن موسی رضا(ع) در تشریح فضایل و ویژگی‌های بی‌همتای این ماه می‌فرمایند: کارهای شایسته مومن در ماه رمضان ارزشمندتر بوده و خطاهای آنان آمرزیده می‌شود، کسی که در این ماه یک آیه از قرآن را با تدبّر بخواند همانند آن است که در ماههای دیگر، یک ختم کامل قرآن کرده است و کسی که در این ماه با روی گشاده و اخلاق خوش با برادران مومنش برخورد کند و با مزاح و خنده دل آنها را شاد کند در روز قیامت، خوشحال و شادمان است.

همچنین در حدیث قدسی آمده است که خداوند سبحان می‌فرماید: هر کار نیک و ارزشمندی از ده تا هفتاد برابر پاداش دارد جز روزه، همانا که روزه، برای من و مخصوص من است و من خود اجر و پاداش آن را خواهم داد.

سیاه کننده شیطان

پیامبر گرامی اسلام(ص) به منظور انجام رسالت الهی خود و ابلاغ احکام و معارف دین از شیوه‌های تبلیغی ویژه‌ای استفاده می کردند، از جمله روزی آن حضرت با جمعی از اصحاب خود نشسته بودند، در این حال رو به آنان کرده و فرمودند:

بدانید و آگاه باشید که روزه، صورت شیطان را سیاه می کند و صدقه کمر او را می‌شکند و چون از برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن روزه است.



روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم

● رسول اکرم(ص)

پرسمان زندگی

*سؤال:

اگر پزشک شخصی را از روزه گرفتن منع کند آیا با توجه به اینکه بعضی از پزشکان اطلاعی از مسائل شرعی ندارند، عمل به گفته او واجب است؟

*پاسخ:

اگر مكلف از گفته پزشک يقين پيدا كند كه روزه براي او ضرر دارد و يا از گفته وي يا منشأ عقلايي ديگري براي او خوف از ضرر حاصل شود، روزه گرفتن براي او واجب نيست، بلكه جايز هم نيست.

فضایل رمضان

امام صادق(ع) در رابطه با مقام روزه دار می‌فرماید هیچ روزه داری نیست که بر گروهی که مشغول غذا خوردن هستند حاضر شود مگر اینکه اعضا و جوارح او تسبیح پروردگار می کنند و ملائکه بر او درود می‌فرستند و به همین دلیل خداوند او را به مقام قرب خود می‌رساند که بالاترین و ارزشمندترین مقام است.امام سجاد (ع) در اولین روز از ماه مبارک رمضان به درگاه خداوند عرضه می‌داشتند. سپاس و ستایش از آن خداوندی است که ماه مبارک رمضان را از جمله راههای خیر و برکت خود قرار داد و این ایام را به نام خود، فضیلت و شرافت بخشید. حضرت سجاد(ع) در فرازهای دیگری از دعاهای خود به مناسبت آغاز ماه رمضان چنین زمزمه می کند: پروردگارا، در این ماه سعادتی نصیب ما فرما تا با آشنایان خود نیکی کرده و به آنها یاری رسانم و همسایگان را با هدایا خشنود سازیم. و اموال و دارایی‌مان را از آلودگی تطهیر کنیم و کسانی را که آزردیم از رنجش و آزردگی به درآوریم. و حق خویش را از ظالم ستانیم و با مخالفان خود از در صلح و سازش به درآییم. پروردگارا! بر روان مطهر رسول خود درود فرست و ماه مبارک رمضان را با زینت عبادت ما بیارای و در شب‌ها و روزهای آن، ما را مددکار و راهنما باش.

ان للجنة بابا یدعی الریان لا یدخل منه الا الصائمون.

برای بهشت دری است بنام (ریان) که از آن فقط روزه داران وارد می شوند.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

خواستگاری

کورش کاشانی

نبات تنها شیرینی من

بیشتر که با او آشنا شدم دیدم بلندپروازی‌های عجیبی در سر دارد. می‌خواست زندگی پدر و مادرش را در این آخر عمری آبرومند نگه دارد

دختــر حاجی گندمی بود. یــک زمانی پدرش برو و بیایی داشت. بزرگترین و قشنگ‌ترین خانه شهر مال او بود. یادم است وقتی **نبات** کوچک بود و بـا مادرش برای روضه بــه خانه ما می‌آمد همه زن‌هـا پچ پچ می‌کردند که این تک دختر حاجی را کی خواهد گرفت و چه بخت بلندی خواهد داشت. بعد از چهار پسر صاحب نبات شده بودند و حاجی از همه پســرهایش او را بیشتر دوست داشت. اما زمانه آن طور که همه تصورش را می‌کردند پیش نرفت. پســرهای حاجی یکــی از یکی لا ابالی‌تر از آب در آمدند. حاجی هم تریاکی شده بود و از پای منقل بلند نمی‌شـد. یک زمانی تاجر گندم شــهر بود ولی هرچه داشــت فروخت و خورد. فقط خانه برایش مانده بود و پولی که امورات زندگی روزمره را می‌گذراند.

حالا من بزرگ شــده بــودم. درس خوانده و شــهر رفته بودم. نبات هم بزرگ شــده بود. دیپلمش را گرفته بود و با مادر و پدرش زندگی می‌کـرد. برادرها هــم هر کدام یک ســو رفته بودند. وقتی به مادر گفتند به خواستگاری نبات برود بــراق نگاهم کــرد و گفت:"دختر قحطی اســت که بروم ســراغ دختری که پدرش پای منقل اســت و فرش زیر پایشان را هم فروخته و دود کرده اند..."

شــاید حق با او بــود. حالا جای مــا با آنها عوض شــده بود. یک زمانــی زن حاجی برو و بیایی داشــت و حالا مادر من بــرو و بیایی پیدا کرده بود. پســر بزرگش دکتر شــده بود و من هــم مهندس بــرق بودم و یک راســت آمدم شــهر خودمان و رئیس اداره برق شدم. زمین کشــاورزی پدرم افتاد توی طرح شهرسازی و به قیمت خیلی خوبــی آن را فروختیم. مادر تا توانست النگو انداخت توی دستش و پدرم هم بــا پول زمین‌ها می‌رفــت اصفهان و یزد و خانه و مغازه می‌خرید و ســر مــاه هم اجاره‌هایش را جمــع می‌کرد.ولی من دلــم پیش نبات بود. به مادر گفته بودم آخه آن دختر چه گناهی کرده که پدرش به این روز افتاده.

خلاصه مادر هرچه دختر اســم و رســم دار در شــهر بــود بهم معرفــی کرد ولــی من فقط نبات را می‌خواســتم. بـا دل چرکین و زبان تلخ و شرط و شــروط‌ها به خواستگاری نبات رفت. همان جلسه اول جواب رد دادند. مادرش گفت قرار اســت نبات را بفرســتیم تهران که درس بخواند. مــادر هم ابرویی بــالا انداخت و از آن خانــه بیرون آمد. بهم گفــت این‌ها انگار درو و برشان را نمی‌بینند و هنوز دماغ سر بالا هستند. توی خواب هم نمی‌توانســت ببیند خواستگاری



در پیچ و خم دادگاه

راشین مختاری

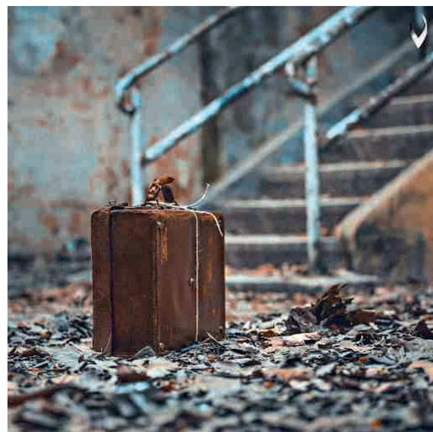
حذف زندگی غافلگیرمان نکرد

معنی حرف‌هایش را نمی‌فهمیدم چون من چنین آدمی نبودم. در عوض بی‌هیچ دردسری با تقاضای طلاقش موافقت کردم

وقتی به خواهرش تلفن کرد که بیاید دنبالش و او را با خودش ببرد فکر نمی‌کردم موضوع این قدر جدی باشــد. یک دعوای ســاده بود. همیشه دعوا می‌کردیم ولی این بــار چمدانش را هم با خودش برد. من هم نخواســتم التماســش کنـم. گفتم اگر می‌خواهی بروی خب برو... خواهرش ســری تکان داد و گفت هر دوی شما دیوانه هستید.

پنج ســال از ازدواجمان می‌گذشت. روزهای خــوب و بدمان به یک اندازه بود. مادرم می‌گفت تا بچــه دار نشــوید زندگی تان ســر و ســامان نمی‌گیرد. اما من و **شــکوفه** تــه دلمان راضی به بچه دار شــدن نبودیم. من حوصله گریه و شــب زنده داری برای بچه را نداشــتم و شکوفه هم به این زندگی اطمینان زیادی نداشــت. همیشه فکر می‌کرد من به اندازه کافی بزرگ نشــده ام. هیچ وقت روی من به عنوان یک مرد زندگی حســاب باز نمی‌کرد. نمی‌دانســتم چه بایــد بکنم تا باورم کند. شاید هم او بیشتر از سن و سالش می‌فهمید. بــه قول خودش وقتی هفده ســالش بود و پدرش فوت کرد یک شــبه بزرگ شــد. یک شبه از جا بلند شد و فرمان زندگی‌اش را به دست گرفت. من امــا هیچ وقت احتیاج بــه چنین همتی پیدا نکرده بودم. به محض اینکه از سربازی برگشتم در دفتر تجاری دایی‌ام مشــغول به کار شــدم. پدرم خانه قدیمــی را کوبید و برای هر کدام از ما یک آپارتمان ســاخت. برای همین زندگی‌ام به راحتی ســاخته شــد. حالا خوب یا بد همین بودم و روز اولی که شــکوفه جواب مثبت به من داد همه اینها را می‌دانســت. نمی‌دانم تازه بعد از ازدواج فکــر کرد زندگــی در یک آپارتمان نزدیک خانواده شــوهر کار سختی است. یا این که من از نظر مالی به خانواده‌ام وابسته هستم و هیچ وقت بزرگ نشده ام...

فکر می‌کــرد مادر و پدر مــن در همه تصمیم گیری‌هــا نقش دارند. میانه‌ای بــا خواهرهای من نداشــت و دلش نمی‌خواست کسی در زندگی‌اش



بهتر از تو داشته باشند.
در حالی که مادر با تمسخر از این ماجرا یاد می کرد خبر رسید که نبات رفته تهران منزل عمویش تا ادامه تحصیل بدهد.
آن قدر پرس و جو کردم تا بالاخره نشانی عمویش در تهران را پیدا کردم و راهی تهران شدم. دیدم هرچه مادرش گفته بود عین حقیقت بود. نبات به دانشگاه تهران می‌رفت و رشته معماری می‌خواند. عمویش هم سر و وضع زندگی مناسبی داشت و می‌توانست مخارج نبات را تأمین کند. بالاخره یک راهی پیدا کردم تا با نبات در ارتباط باشم. یک وقت‌هایی برای هم نامه می‌نوشتیم. نبات برایم تعریف کرده بود که علت جواب رد آنها به مادرم فقط به خاطر لحن تحقیر آمیز مادرم بود. نبات بارها و بارها گفته بود که اگر از اسب افتاده‌ایم از اصل نیفتاده ایم. بیشتر که با او آشنا شدم دیدم بلندپروازی‌های عجیبی در سر دارد. می‌خواست زندگی پدر و مادرش را در این آخر عمری آبرومند نگه دارد. می‌گفت درسش که تمام شود و کاری در تهران پیدا کند آنها را به این شهر می‌آورد و.بهش گفته بودم که باز به خواستگاری‌اش خواهم آمد. آنقدر می‌آیم تا جواب مثبت را بشنوم.
مادرم هم از همه جا بی‌خبر روزی نبود که دختری را به من معرفی نکند و جواب من به همه نه بود.هنوز یکسال از رفتن نبات نمی گذشت که عمویش به شهر ما آمد و حاجی گندمی را با خودش برد تهران... شش ماه بعد وقتی برگشتند حاجی آدم دیگری شده بود. تریاک را ترک کرده بود و سرحال به نظر می‌رسید. چند بنا صدا زد و دستی به سر و گوش خانه کشید. همه می‌گفتند پول این ریخت و پاش‌ها را برادرش می‌دهد. بعد هم یک مغازه کوچک اجازه کرد و کار خرید و فروش گندم و آرد را از سر گرفت... به مادر گفتم حالا برو خواستگاری نبات... این پا و آن پا کرد. می‌ترسید این بار سرافکنده‌تر از آن خانه بیرون بیاید.
بهش گفتم اگر شما نروید خودم می‌روم. بالاخره مادر به خواستگاری نبات رفت و این بار جواب مثبت شنید. پدر نبات به مادرم گفته بود. حالا دخترم با عزت و احترام عروس شما می‌شود. اگر دفعه اول جواب مثبت می‌دادیم خدا می‌داند شما با او چه رفتاری می کردید.
من و نبات عروسی کردیم. او تنها عروس تحصیل کرده مادرم بود. حالا چهل سال از ازدواج ما می‌گذرد. بچه‌ها و عروس‌ها و نوه‌ها دور و برمان هستند و نبات هنوز برایم همان شیرینی روز اول را دارد. زنی قوی و مادری دانا و همسری کاردان است. هرچه برادرها نداشتند در او یک جا جمع شده بود و سعادت خود را مدیون او می‌دانم.

سرک بکشد. نمی گویم پر بیراه می گفت ولی اینها بهانه‌ای برای طلاق نبود.
شکوفه روز به روز از من فاصله می گرفت. شغل مناسبی داشت و به پول من اصلاً نیازی نداشت. جوری رفتار می کرد که انگار من محتاج او هستم. تحقیرم می کرد و هیچ وقت حس نکردم مرد خانه هستم. برای همین به هر دلیلی بگو مگو داشتیم. تا این که دفعه آخر موضوع جدی شد. بهش گفتم دیگر نمی‌خواهم بروی سر کار. رفتم محل کارش و با مدیرش هم صحبت کردم. گفتم من راضی به کار کردن همسرم نیستم و آنها هم همان روز او را اخراج کردند. شکوفه می گفت تیر آخر را زدی و چیزی برای نگه داشتن این زندگی نمانده... در حالی که من قصد به هم زدن زندگی مان را نداشتم. از این که شکوفه مدام ترقی‌هایش در شرکت را به رخ من می کشید خسته شده بودم. آن شب صدای داد و فریادمان بالارفت. مادر و پدرم از طبقه پایین آمدند که ببینند چه خبر است. حضور آنها موضوع را پیچیده هم کرد. بعد خواهر شکوفه آمد سعی کرد آراممان کند ولی هر دو حسابی بر افروخته بودیم. شکوفه رفت خانه خواهرش فکر کردم چند روزی آنجا بماند برایش خوب است. اما یک ماه طول کشید و نه کسی برای واسطه گری آمد و نه شکوفه برگشت. دست آخر هم گفت طلاق می‌خواهد. اولش باور نکردم ولی گفت از زندگی با من خسته شده است. به نظرش من هیچ انگیزه‌ای برای یک زندگی مستقل ایجاد نکرده بودم. می گفت هنوز بچه ننه هستم و بهتر است که مجرد شوم تا مادرم بیشتر بتواند به من برسد.
معنی حرف‌هایش را نمی‌فهمیدم چون من چنین آدمی نبودم. در عوض بی‌هیچ دردسری با تقاضای طلاقش موافقت کردم. تازه بعد از چند ماه جدایی متوجه شده بودم هیچ رابطه عمیق عاطفی بین ما نبوده.نه دلم برایش تنگ شده بود و نه مشتاق برگشتنش بودم. شاید او هم همین حس را داشت که تا ته خط طلاق آمده است.
در حیرتم که چرا در این پنج سال اندک رابطه عاطفی بین ما ایجاد نشده است!!
بعضی زندگی‌ها آنقدر غیرواقعی هستند که حتی حذف آنها، خود صاحبین آن زندگی‌ها را غافلگیر نمی کند.

شکوفه های زندگی



سیده هدا مرتضوی
پویان رحیمی


زینب نجف علیزاده منفرد
هلیا حسن پور

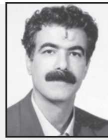

نورا و نازنین زهرا علی اکبری


محمد مهدی نجف علیزاده
امیر عباس عبدلی


زهرا سادات و فاطمه سادات

محبت همه چیز را شکست می دهد و خود شکست نمی خورد
● تولستوی

گشت‌وگذار طنزی در فضای مجازی!



از: مصطفی گلیاری

قرآن رو بوسید و گذاشت کنار!!!

آرزوی یک ایرانی: خدایا مددی کن من برم روی خط فقر آخه خط فقر شده هفت میلیون تومن و کلاس داره.

تو انتخاب اسم غذا هم جهانی فکر نمی‌کنیم. غذاهای اونا: پیتزا، پاستا، لازانیا، راگو... **ما میذاریم:** کله‌پاچه. جغول بغول. آش دندونی. آش عباسعلی. اکبر جوجه. میرزاقاسمی. گشنه پلو با خورش دل ضعفه. خیلی باحالیم. نه؟

کلاغ پر، کفتر پر، مهناز افشار پر... یک میلیون یورو بهش دادن تا بشه داور یک دوره از برنامه‌های استعدادیابی. برابر با پولیه که واسه ده تا از فیلمهاش بهش داده بودن. تو برنامه حجاب سرش بود. این همونه که بهش گفته بودن اگه برگردی ایران محاکمه میشی. خب آدم می‌ترسه برگرده. البته حالا کاری به این نداریم که براچی رفته تو یه شبکه‌ای که تکلیفش معلومه. اینکه اینجا هم حرفهای نامربوط کم نمی‌زد هم کاری نداریم اما در هر حال کیه که نخواد تو وطنش باشه؟ شاید شما هم چند ماه پیش از تلویزیون خودمون دیدین که آقای ابوالفضل بهرام‌پور فرمود: "اغتشاشگرها رو نباید کشت بلکه باید زجرجر کش کرد. دست راست و پای چپ‌شو باید برید و بلافاصله چشمش رو درآورد (با دست نشون داد که چطوری چشم‌شو در بیارین) و بذارنش تو یه کشتی قراضه بفرستن وسط دریا تا خودش بمیره. اگر ده هزارنفر ایرانی رو که سرباز دشمن هستن، اینجوری زجرجر کش کنیم، افراط نکردیم." شما بودی نمی‌ترسیدی و برمی‌گشتی؟ اگه می‌خوای کسانی که رفتن، برگردن، روش لیّن رو انتخاب کنین چون:

چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را
کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند.

سروده‌ای از یک نوموفوبیایی:

نانم را بگیر / آزادی‌ام هم روش / کفشم را تنگ کن دنیایم را نیز / خشتکم را به سرم بکش / تمام دانه‌های شفاف سختی‌ها را بر سرم آبکش کن / حالم را بگیر و دهنم را سرویس کن اما اینترنتم را نگیر.

دقت کردین هر وقت می‌خوان از ممنوعیت سگ گردانی یا از برخورد با بی‌حجابی حرف بزنن، هر دو رو با هم میارن؟ **مثال:** "نیروی انتظامی با سگ گردانی و بی‌حجابی با قدرت برخورد خواهد کرد." اگه فردوسی هنوزم شعر می‌گفت، به جای "زن و اژدها هر دو در خاک بهِ"، می‌گفت "سگان و... هر دو در بند بهِ".

قصه‌های من و بابام: امروز بابام صدام کرد گفت یه چایی برام بریز بیا می‌خوام بهت درس زندگی بدم. گفتم چشم و با چایی دبش رفتم خدمتش. گفت: پسرم هرگز نذار کولر بیشتر از دو ساعت روشن بمونه. یکی هم زد پس کلم./ اسباب کشی کردیم به خونه جدید. مامانم گفت اینجا امنیت نداره. گفتم نگران نباش اتاق من نزدیک دره. مراقبم. بابام گفت گذشت اون زمانی که دزد از سگ می‌ترسید./ شوهر عمه‌م گفت وزیر نیمرو گفته چینی‌ها روزی یه وعده غذا می‌خورن و سیر میشن. خوبه واسه پسرم یه زن چینی بگیرم. بابام گفت: اگه با شما وصلت کنن کلاً از زندگی سیر میشن.

از عالمی معاصر پرسیدن حکم عاشق شدن چیست؟ فرمود: امر غیراختیاری حکم ندارد... به این میگن جواب شاعرانه.

یه جوری دماغم بزرگه و هوا مصرف می‌کنه که می‌ترسم همین روزا منو به‌عنوان سلاح کشتار جمعی و عامل بحران اکسیژن تو خاورمیانه بگیرن و محاکمه کنن.

یادتونه چند وقت پیش خانه بهداشت رفت یه روستایی تو چهارمحال بختیاری و از مردم تست قند گرفتن. بعضیا شایعه کردن که سوزن تست‌گیری آلوده بوده و یه عده از مردم شریف این روستا مریض شدن.همین زمستون پارسال هم یادتونه یه جغله پسر رفته بود دبیرستان دخترونه و به دخترا تزریق کرده بود به اسم اینکه مأمور بهداشته. ما دیگه از هیچی تعجب نمی کنیم اما به سرنوشت مردم اون روستا فکر کردین؟ کاش این خبر رسانه‌ای نمی‌شد و خان خودش می‌فهمید آش چقدر شور شده تا اسم مردم این روستا سر زبونا نمی‌افتاد. فکرشو بکن! ازدواجشون، دوستی‌شون، معامله‌شون، و همه چیزشون تحت تأثیر این خبر قرار گرفته و از این به بعد با چه محدودیت‌هایی که روبه‌رو نمی‌شن. لامصبا اگه براشون کاری نمی کنین اقلا با آبروشون بازی نکنین.

چند وقت پیش رئیس سازمان مدیریت بحران چنین فرمود: تمام خانه‌های تهران مشکل ایمنی دارند. مقاوم‌سازی ساختمان‌ها و مدارس ناایمن رها شده است زیرا مقاوم‌سازی آنها با هزینه‌های هنگفت امرزی ممکن نیست.

آدم وقتی همچین خبری می‌شنفه، انتظار داره دولت بیاد بگه چرا زودتر نگفتی؟ بیا بهت بودجه بدیم مقاوم‌سازی رو ادامه بدی. ولی وقتی دولت این خبرو می‌شنفه، فوقش بگه: جدی؟ چه بد!

اخبار: سه مدیر سه رستوران رو دستگیر کردن چون توی رستورانش می‌ذاشت زن‌ها و مردها برقصن... عالیه. یکی دیگه از معضلات غامض و کلان کشور حل شد. از فردا پراید میشه هفت میلیون. همه بیکارا هم میرن سر کار

المساله: مشکلی دارم از دانشمند مجلس بپرس یکی به دلیل برخی فشارها خودسوزی می کنه میگن روانی بوده یکی هم به دلیل همون فشارها روزه سیاسی می گیره و فوت می کنه میگن قهرمان

سخن بزرگان: آقای روحانی چند وقت پیش در یک سخنرانی فرمود: "درسته که کالاها گرون شده اما قحطی نداریم" قبلاً فرموده بود هیچی گرون نمیشه. حالا میگه گرون شده ولی قحطی نداریم فردا میگه قحطی داریم ولی شکر خدا هنوز زنده هستیم. پسون فردا خواهد فرمود درسته که بعضیا از قحطی مردن اما جای شکر داره چون کمبود قبر نداریم.

یه فیلم مدار بسته دیدم. دزد وارد مغازه شد. ضمن دزدی، چشمش به قرآن افتاد. قرآن رو بوسید و گذاشت کنار و به دزدیش ادامه داد... عجب؟! اینم مثل خیلی از مقامات که مثلا دین و خدا و پیغمبر و قرآن رو قبول دارن اما تا دلت بخاد اختلاس و دزدی می کنن و ادعای مسلمونی و خدمت به اسلام و مسلمین هم دارن!

غذاهای دوست معده

تقریبا همه‌ی افراد هر از گاهی دچار معده درد می‌شوند، علائم شایع معده درد عبارت است از: تهوع، سوءهاضمه، نفخ، اسهال یا یبوست. البته دلایل زیادی برای معده درد وجود دارد و درمان آن نسبت به ناراحتی متفاوت است.خوشبختانه غذاهای مناسب برای معده‌های حساس وجود دارد که می‌تواند ناراحتی معده را برطرف کند و به بیمار در بهبود سریع کمک کند. در این شماره چند نمونه از بهترین غذاها را که درد معده را تسکین می‌دهد معرفی می‌کنیم.

زنجبیل زنجبیل می‌تواند حالت تهوع را برطرف کند. حالت تهوع از علائم شایع معده درد است. زنجبیل، یک نوع ریشه‌ی خوراکی معطر با گوشت زرد روشن است که اغلب به عنوان یک درمان طبیعی برای هر دوی این علائم مورد استفاده قرار می‌گیرد.زنجبیل را می‌توان به صورت خام، پخته شده، در آب داغ یا به عنوان یک مکمل میل کرد و از همه لحاظ مفید است. با بررسی ۶ مطالعه شامل ۵۰۰ زن باردار، مشخص شده است که مصرف ۱ گرم زنجبیل در روز می‌تواند تهوع صبحگاهی را نیز برطرف کند.هم‌چنین مصرف روزانه ۱ گرم زنجبیل، قبل از انجام شیمی درمانی و جراحی، می‌تواند شدت علائم را کاهش دهد. زنجبیل سیگنالینگ سیستم عصبی را در معده تنظیم می‌کند و سرعت خالی شدن معده را زیاد می‌کند. به طور کلی زنجبیل می‌تواند ایمن تلقی شود، اما سوزش سر دل، درد معده و اسهال با دوزهای بالاتر از ۵ گرم در روز ممکن است اتفاق بیفتد.

بابونه بابونه ممکن است حالت تهوع را کاهش دهد و ناراحتی روده را تسکین بخشد. بابونه، گیاهی با گل‌های سفید، یک روش درمانی سنتی برای ناراحتی معده است .بابونه را می‌توان خشک کرد و داخل چای دم یا به عنوان یک مکمل از آن استفاده کرد.بابونه برای انواع مشکلات روده از جمله نفخ، سوءهاضمه، اسهال و حالت تهوع مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نعنا نعنا باعث رفع علائم سندرم روده تحریک پذیر می‌شود. برای برخی از افراد درد معده ناشی از سندرم روده‌ی تحریک پذیر نوعی اختلال مزمن روده است که می‌تواند باعث درد معده، نفخ، یبوست و اسهال شود اما تحقیقات نشان می‌دهد که نعنا می‌تواند به کاهش این علائم ناراحت کننده کمک کند.مصرف کپسول‌های روغن نعنا روزانه حداقل به مدت دو هفته می‌تواند درد معده، گاز و اسهال را در بزرگسالان مبتلا به این بیماری را به میزان قابل توجهی کاهش دهد. محققان معتقدند که روغن نعنا با شل کردن عضلات در دستگاه گوارش، شدت اسپاسم روده را که می‌تواند باعث درد و اسهال شود، کنترل کند.

موز موز کربوهیدرات‌ها، فیبر، پتاسیم و بسیاری از ویتامین‌ها و مواد معدنی دیگر را تامین می‌کند. بیشتر افراد می‌توانند آن را به خوبی هضم کنند. هر چه مصرف موز بیشتر باشد، کربوهیدرات بیشتری به قند تبدیل می‌شود.بنابراین افرادی که برنامه‌ی غذایی خاصی برای کنترل دیابت دارند باید نیاز بدن خود نسبت به هیدرات‌ها و قندهای حاصل از موز را در نظر بگیرند.

سیب سیب بخشی از یک رژیم غذایی سالم و سرشار از مواد مغذی و اکسیدان است. با این حال فیبر موجود در سیب می‌تواند منجر به مشکلات گوارشی شود.پخت و پز به تجزیه فیبر کمک می‌کند و باعث هضم آسان‌تر می‌شود. به همین دلیل، هضم سیب پخته شده نسبت به یک سیب پخته نشده آسان‌تر است. افرادی که رژیم کم قند دارند باید قند موجود در سیب را مد نظر قرار دهند.

تخم مرغ تخم مرغ اغلب برای افرادی که در حال بهبودی از ویروس معده یا حالت تهوع هستند، مفید و مناسب است. البته سفیده‌ی تخم مرغ چربی کمتری دارد و هضم آن آسان‌تر می‌باشد. اما بسیاری از افرادی که مشکل گوارشی دارند می‌توانند زرده‌ی تخم مرغ را نیز تحمل کنند.

سیب زمینی شیرین سیب زمینی شیرین فیبر محلول را تامین می‌کند، که هضم آن راحت‌تر از فیبر نامحلول است. فیبر محلول همچنین باکتری‌های خوب موجود در روده را افزایش می‌دهد و به سیستم گوارشی سالم کمک می‌کند. سیب زمینی شیرین همچنین حاوی پتاسیم است، الکترولیتی که اغلب در هنگام نارسایی‌های گوارشی از بین می‌رود.

مرغ مرغ منبع پروتئین است و به بدن کمک می‌کند تا خود را ترمیم کند. مرغ همچنین طیف وسیعی از مواد معدنی و ویتامین‌های گروه B را تامین می‌کند .مرغ حاوی فیبر نیست و به همین دلیل به راحتی هضم می‌شود و برای افرادی که دارای مشکلات گوارشی هستند، انتخاب خوبی محسوب می‌شود.

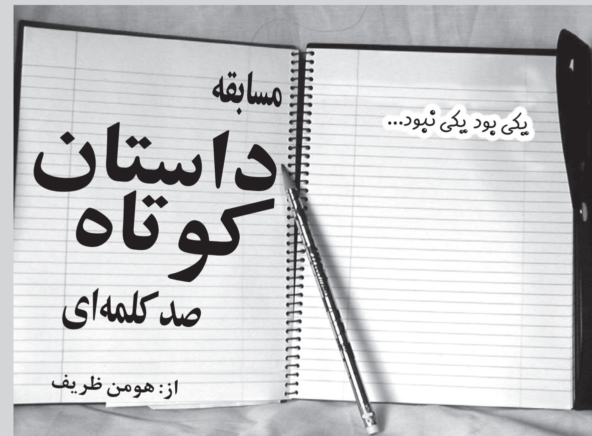
ماهی آزاد ماهی آزاد حاوی پروتئین، اسیدهای چرب امگا۳ و طیف گسترده‌ای از مواد معدنی و ویتامین‌های گروه B است پختن ماهی قزل آلا بدون اضافه کردن چربی یا روغن به هضم آسان آن کمک می‌کند.ماهی‌های روغنی بزرگ می‌توانند حاوی میزان زیادی جیوه باشند، و برای مادران باردار مضر باشند اما ماهی سالمون معمولا دارای جیوه‌ی کمتری بوده و هضم ماهی قزل آلا نسبت به ماهی سالمون پخته شده سخت‌تر است.

عسل عسل از سطوح بالای موتوسساکریدها، فروکتوز و گلوکز است. همچنین عسل دارای خواص ضد عفونی کننده و ضد باکتری است. از همین رو یکی از غذاهای مناسب برای معده‌های حساس محسوب می‌شود.عسل خام و طبیعی فعال‌ترین آنزیم‌ها را دارد. اگر در هر روز یک قاشق غذاخوری عسل خورده شود غذا راحت‌تر هضم می‌شود و همچنین عسل سیستم ایمنی را نیز تقویت می‌کند.بعضی از داروهای شیمیایی مانند: آنتی بیوتیک‌ها، مکمل‌های آهن و برخی از داروهای کلسترول و شیمی درمانی می‌توانند باعث درد معده شوند اما عسل به کاهش بیماری ریفلاکس معده کمک می‌کند و مشکل گاز معده را نیز خنثی می‌کند .نوشیدن مخلوطی از دو قاشق غذاخوری عسل و نیم فنجان آب ولرم با عث کاهش درد معده می‌شود.

برای یک زندگی خوب، کار کن، فکر کن و تفریح کن

• جرج آلن





دوستان و خوانندگان گرامی، "سیزده بدر" و "ماسک" و "کامپیوتر" و هرچه در تصویر نشان گرفته اید، همه بوی "مهر" و "امید" و توجه به کوچکی "انسان" و بزرگی "آفرینش" می‌داد. داستانهای کوتاه شما، ما را شگفت زده کرده است.
می توانید کوتاه هم بنویسید و حتی هر فرد می‌تواند درباره موضوع پیشنهادی ۳ اثر با "پایان بندی" متفاوت یا عنوان جدید بنویسید. مهم فعلاً نوشتن است و مهربانی‌ها و تخیل و واقعیت گفتن. منتظریم.

تصویر شماره (٤)



مربوط به شماره (۳)

بوی خانه قدیمی

بسیار از برانگیختن نوستالژی‌ها، لذت می‌بریم، بخصوص که با موسیقی همراه باشد. موسیقی صدای پدرتان در گوشتان جاودان.

***

نم نم باران بهاری حیاط آجری خانه قدیمی را شسته و بوی خاک مرطوب شامه‌ام رو نوازش می‌داد؛ رفتم توی آشپزخانه تا چای خوشرنگ و بویی دم کنم. خیلی دوست داشت وقتی از راه می‌رسد، توی استکان کمر باریک لب طلایی چای بنوشد، تکیه بدهد و ما همه دورش بنشینیم، و از خاطرات سفرش بگوید.
کم کم همه چیز برای استقبالش آماده شد، انگار صدای قدم‌های خسته‌اش را از کوچه می‌شنیدم، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد، سینی چای را چیدم وشکوفه نارنجی که روی آب زلال حوض شناور بود را برداشتم بوییدمش و کنار سینی گذاشتم، آرام و با دقت دست‌هایم را بالا بردم، سینی چای را از پنج دری به مامان دادم، نیم نگاهی به خودم توی شیشه اتاق پایین انداختم و دستی به موهایم کشیدم ؛ صدای زنگ در حیاط پیچید، با شوق به سمت در دویدم " در را باز کردم، بابا با چهره مهربان با همان لبخند آشنا پشت در بود و با جواب سلام وارد خانه شد، در را پشت سرش بستم و به دنبالش دویدم، اما ناگهان پایم به سنگی خورد"هراسان از خواب پریدم! چه خواب شیرینی دوران نوجوانی و خانه قدیمی، حس خوب بودن بابا،" کاش دیرتر بیدار می‌شدم، چقدر دلم برای وجود و حس حضور بابا و جوانی و شادابی مامان تنگ شده، کاش می‌شد برایشان از چای خوشرنگ خاطره‌هایم بریزم ...

مژده-ع

مربوط به شماره (٤)

قرمز طبیعی چه رنگیه؟

در ساحت چت‌های مجازی، اگر اشتباه نکنم، نخستین فرد، مصطفی مستور بود که یکی از داستانهایش چنین بستری داشت. باز هم برای صفحه خودتان بنویسید.

***

ـ ببین چقدر پر از لاله شده.
ـ چندتاشون رو جابجا کن! مثلا بزار اون گوشه که خالی مونده.
ـ آره اون خالی بودن رو حس کردم، گفتم شاید اینطوری طبیعی‌تر باشه.
ـ گل‌هاش چطوره؟ لاله هلندیه، کلی گشتم یک چیز خوب پیدا کنم.
ـ قرمزیش زیاده، طبیعی نیست.
ـ لاله اس دیگه
ـ لاله‌ی واقعی اینطوری نیست، قراره مردم ببینن حالشون خوب بشه، اینجوری انگار خون راه انداختی تو دل باغ.
ـ دارن صدام می‌زنن، برمی گردم.
استیکر قلب قرمز ...
ماسکش را برداشت و رفت...
گل‌های لاله قرمزی‌شان را در صفحه مانیتور طبیعی می کردن

سمانه حسینی

مربوط به شماره (۳)

مهربانی سیاه!

دخترک پالتوی خود را پوشید و از خانه خارج شد، نگاهی به پول‌هایی که برای خرید ذغال داشت انداخت و به راه افتاد.
امروز، روز مهمی بود، سیزده روز از بهار می‌گذشت، اما هوا هنوز سوز داشت.
همه ایرانیان از فقیر تا غنی در این روز مهیای گردش در بیرون از خانه می‌شدند که این رسم متکی بر باوری باستانی بود.
دخترک ذغال‌ها را خرید و قصد خروج از دکان را کرد که ناگهان با صحنه ای دلخراش مواجه شد، شاگرد دکان در حال کتک زدن پسرکی بینوا بود، دخترک تاب نیاورد و مانع کار شاگرد شد و ماجرا را از او پرسید، پسرک بینوا با لنگه کفشی کهنه به امید این آمده بود که شاید بتواند با آن لنگه کفش مقداری ذغال برای بساط چای ذغالی روزسیزده بدر بخرد.
دخترک تصمیم خود را گرفت و ذغال‌هایش را به او بخشید، سپس به خانه رسید و وارد حیاط شد، همه خانواده‌اش دور آتش جمع بودند و مشغول نوشیدن چای ذغالی! تازه خبردار شد که پدر شب گذشته ذغال خریده بود.

سیده زهرا حشمتی

مربوط به شماره (٤)

ماسکیسم

داستان جالبی است.باز هم برای این صفحه بنویس.
"سها جان" ممنونم از اینکه تخیلتان را آزادانه رها کردید.انسان‌ها،موجودات پیچیده از خود راضی هستند.آن‌ها فکر می‌کردند که اشرف مخلوقاتند .
ولی نمی‌دانستند یک موجود ۵ میکرونی می‌تواند، نسل آن‌ها را از بین ببرد!

***

حدود سال ۲۰۱۹ بود که کرونا ویروس را به عرصه جهانی وارد کردیم.از ابتدای شروع ویروس، کشورها، توپ ساختن ویروس را به زمین کشورهای دیگر می‌انداختند، ولی نمی‌دانستند که کار ماست.
اگر می‌پرسید ما که هستیم باید در جوابتان بگویم که ما حزب متحد ماسک‌های فیلتردار هستیم و با ساختن کرونا، نصف جمعیت جهان را از بین بردیم و بقیه را به بردگی کشیده‌ایم.

سها نورامین

مربوط به شماره (٣)

سیزده بدر است

گرمی آفتاب را روی گونه‌هایم حس می کردم و صدای مادرم را می‌شنیدم که می گفت:چقدر می‌خوابی لنگ ظهر شد،مادر ناسلامتی امروز سیزده بدر است،باید به دل طبیعت بزنیم.
گفتم:مادر من، امسال به خاطر کرونا باید در خانه بمانیم.مادرم گفت:از این حرف‌ها جای دیگر نزنی‌ها،زبونم لال مردم فکر می کنند ما کرونایی هستیم... گفتم:ممکن است ناقل باشیم. بالاخره بلند شدم و زدیم به دل طبیعت.
نفوس بد نزن!
همین که پدر بزرگم را دیدم تمام خاطرات کودکی‌ام برایم زنده شد.پدر بزرگ مثل کودکی‌هایم به طرفم آمد و گفت:برایت قاقالی‌لی خریدم.انگار یک لحظه فراموشی گرفتم،چهره‌اش را بوسیدم و در آغوش گرمش جا خوش کردم...آن روز با هم کباب زدیم،پدربزرگ با دستان لرزانش سبزه گره می‌زد و مدام برای سلامتی من دعا می کرد و... چند روز بعد وقتی از خواب بیدار شدم از شدت بدن درد نمی‌توانستم تکان بخورم،حتی نمی‌توانستم نفس بکشم.
فقط صدای مادرم را می‌شنیدم که می گفت:پدر برای رفتن خیلی زود بود.

غزل شمائی

مربوط به شماره (٤)

ماسک و دو خودکار به فروش می‌رسد!

لذت بردم، فاصله گذاری کرونایی را رها کرده و فاصله گذاری برشتی را سرلوحه خود قرار دادید و زورتان به من رسید. من هومن ظریف رضاییان هستم. به امید شادی و تندرستی.

***

طبق کتاب‌های روانشناسی موفقیت در ۲۴ ساعت و از این چیزا.... مثبت گرایی در هر موقعیتی کار خوبیه. واقعیتش اینه که صاحب ماسک و دو تا خودکار آبی و قرمز، آقای هومن ظریف،از نویسندگان نامی کشور به علت کرونا فوت کرده.خدا رحمتش کنه.انسان و نویسنده خوبی بود.حالا یه پیشنهاد به علاقه مندان ایشون دارم. تو فرنگ دیدید،اشیای نویسنده‌ها مثل خلال دندون و فندک و چیزایی که نمی‌تونم بگم مثل ..... مامان دوز؛ سال‌ها پس از مرگشون به حراج می گذارند و خیلی ارزش پیدا می کنه.حالا یکی بیاد این ماسک و دو تا خودکار این نویسنده با ذوق رو تو حراج بخره.تو دنیای پس از کرونا کلی قیمت پیدا می کنه.باور کنید راست می‌گم.آدم باید مثبت گرا باشه!

امیر حکمت نورامین

مربوط به شماره (٣)

قل قل سماور

صدای قُل قُل سماور قدیمی مادر بزرگ هنوز در گوش‌هایم است...
صدای خنده‌های کودکی...
بوی سبزه‌های باران خورده...
سبزه‌هایی که آرزوهای کودکی مان را به آنها گره زدیم.
آرزوهایی از جنس رنگین کمان!
چه رازی در این روز بهار نهفته است که آسمان بی وقفه می‌بارد...
مگر می‌توان حسش را وصف کرد؟
حس راه رفتن میان گل‌های باغچه پدر بزرگ را می‌گویم!...یا حس قدم زدن میان گندم زارها که مترسک قصه‌های کودکی بر خلاف گندم‌هایی که با ملودی باد به رقص آمده اند،معنای تنهایی را بهتر از هر زمان دیگری حس می کند!
کودکی را نمی‌شود با کلمات توصیف کرد.خاطرات آن روزها را فقط باید به عنوان یک لبخند از ته دل بر لب نشاند.سیزدهمین روز بهار که می‌رسد... به صدای قلبت گوش کن.لبخند بزن و بگذار روحت با زمزمه کودکی ات در آسمان بی انتهای نظاره گر جهان به پرواز درآید...
لبخند بزن...

نازنین زهرا اکبری



تصویر شماره (٣) سیزده به در ١٣۴۴

مربوط به شماره (٣)

سفر کنیم به آینده

بیایید فرض کنیم سفر کرده ایم به ۱۳ بدر ۵ سال آینده؛هنوز مردم در خانه‌هایشان حبس هستند،کابوس کرونا هنوز تمام نشده است.در این دوران، خیلی‌ها دچار افسردگی شده‌اند،زیرا عادت به بیرون رفتن داشتند و حالا مدتهاست که به ندرت پا به خیابان می گذارند،چه برسد به ۱۳ بدر.
اما عده ای هستند که خیلی وقت است خانوادشان را ندیدند و همه به آنها می گویند سربازان خط مقدم!
عده ای اما هنوز به بیرون رفتن ادامه می‌دهند و خب این،کابوس را طولانی‌تر می کند.
کودکان نمی‌توانند مثل قدیم به پارک‌ها بروند و بازی کنند، نوجوانان و جوانان برای یادگیری محدودیت دارند.
اکنون برمی گردیم به زمان حال،آینده دست خودمان است،اگر به بیرون رفتن ادامه دهیم،کرونا ادامه خواهد یافت،بیایید با دوری از هم کرونا را از عزیزان خود دور کنیم.

هانیه صمدی

مربوط به شماره (٣)

پارک لبریز

هراسان از خواب پریدم. باید زود بیدار می‌شدم. با عجله راهی شدم. پارک لبریز از آمدن‌ها و رفتن‌ها بود. من در میان جمعیت، سر در گم بودم. تا آخر سر خانواده را یافتم.

***

شورونشاط از پستوی نگاه‌ها پرسه‌می‌زد سماور، در هیجان نو شدن‌ها می‌جوشید.
در انتهای چشمانتو را می کاویدم.
و تو درنوشدگی‌ها، کهنه می‌شدی.
همهمه‌ها، خاطره گویی‌ها در ذهنم ورق می‌خورد. گاهی خودم را در میان هیجانها می‌دیدم .ولی‌نه، تقویم خانه‌تکانی کرده بود و عکس‌های قدیمی را گردوغبار،قاب گرفته‌بود.
هراسان به خواب رفتم. بیداری، خاطره‌ها را لگدمال می‌کرد و من در قاب کهنه دوست‌داشتن‌ها و با هم بودن‌ها قد می کشیدم.

صفر احمدیان

ای بشر بر خیز و ثابت کن که اشرف مخلوقاتی

• کار ویژه

بهاره پورعالی

اشکنه قند

مواد لازم:

- کره .... ۲ قاشق سوپخوری
- آرد برنج .... ۲ قاشق سوپخوری
- آب .... ۲ پیمانه
- آبلیمو .... ۲ قاشق سوپخوری
- گردو .... ۴ عدد ساییده شده
- دارچین .... ۱ قاشق چایخوری
- پودر قند .... به میزان دلخواه



اشکنه قند از غذاهای سنتی شهر بیرجند مرکز استان خراسان جنوبی است.

طرز تهیه:

در ابتدا تابه‌ای با دیواره‌های بلند را روی حرارت ملایم قرار دهید و کره را داخل آن بریزید تا داغ شود. سپس آرد برنج را کم کم داخل تابه بریزید و با قاشق چوبی دسته بلند آن را تفت دهید تا تغییر رنگ دهد. مدام آرد را هم بزنید تا ته نگیرد و نسوزد. وقتی رنگ آرد قهوه‌ای رنگ شد آب را کم کم به آن اضافه کنید و خوب هم بزنید. گردو، دارچین، گلاب، پودر قند و آب لیمو را هم داخل تابه بریزید و منتظر بمانید تا به جوش بیاید و غلیظ شود. در آخرین مرحله و موقع خاموش کردن اشکنه، زعفران را هم اضافه کنید تا عطر اشکنه دو برابر شود. اگر در حین پخت، غذا گلوله شد، می‌توانید داخل غذا ساز بریزید و میکس کنید.

نکات:

اضافه کردن مقداری گلاب یا هل این غذا را خوشبو و خوشمزه‌تر می کند.

اگر غذا گلوله شد آن را داخل مخلوط کن میکس کنید.

حلوای محلی گیلانی



دستور پخت شیرینی ها؛ خانم سعیده فتحی

مواد لازم:

- آرد برنج .... یک پیمانه
- پودر زیره یا زیره نکوبیده .... دو قاشق غذا خوری
- شکر .... دو سوم پیمانه
- آب .... یک و یک دوم پیمانه
- جوهر لیمو .... مقدار خیلی کم
- روغن .... یک قاشق غذاخوری

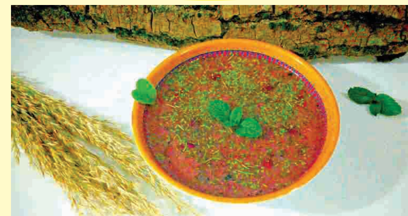
مردم گیلان این حلوای محلی را مخصوص ایام عید تدارک می بینند

طرز تهیه:

ابتدا ارد برنج را با پودر زیره یا زیره نکوبیده تفت دهید (حالت سنتی شیرینی زیره نکوبیده استفاده می‌شود) و تقریباً ۴۵ دقیقه با حرارت کم مرتب هم بزنید تا بوی خامی آرد و زیره از بین برود و کمی سرخ شود، در ظرف دیگر آب و شکر و جوهر لیمو را اضافه کنید و زمان دهید تا کمی قوام بیاید و رنگش مات شود. زمانی که آرد برنج و زیره با هم تفت خورد، باید سرد شود و بعد شربت ولرم را به آرد برنج اضافه کنید و مرتب با دست ورز دهید تا جایی که منسجم شود و بتوانید در سینی پهن کنید، برای پهن کردن و صاف کردن حلوا قاشق را داخل روغن بزنید. به صورت دلخواه روی حلوا را تزیین کنید. گیلانی‌های عزیز این حلوا را در کنار شیرینی‌های دیگر برای ایام عید درست می کنند طعم زیره عطر و بوی خاصی به این حلوای خوشمزه می‌دهد و طعم این حلوا را متفاوت‌تر می کند.



آش زرشک



آش زرشک یکی از خوشمزه‌ترین و لذیذترین آش‌های محلی خراسان شمالی است که البته بسیار پر طرفدار نیز می‌باشد. در تهیه این آش از زرشک کوهی که در زبان محلی کرمانجی به آن قرمیق می گویند استفاده می‌شود.

مواد لازم:

- آب زرشک .... ۱ لیتر
- مرغ .... ۲۰۰ گرم
- حبوبات پخته شده .... ۱ لیوان
- پیاز .... ۱ عدد
- رشته آش .... ۲ مشت
- روغن جامد .... ۱ قاشق غذاخوری
- آرد .... ۱ قاشق مرباخوری
- مرزه خشک .... ۱ قاشق غذاخوری
- نمک و فلفل .... به مقدار لازم

طرز تهیه

:برای تهیه آش زرشک در ابتدا حبوبات شامل نخود، لوبیا قرمز و لوبیا چیتی را که از شب قبل خیس کرده و چندین بار آب آن را عوض کرده‌اید روی حرارت بگذارید تا بپزند.سپس گوشت مرغ را نیز با کمی آب و یک عدد پیاز روی حرارت بگذارید تا بپزد. سپس زرشک‌ها را شسته و به آن مقدار کمی آب (دو لیوان) اضافه کنید و چند دقیقه روی حرارت بگذارید. در حدی که زرشک‌ها کمی نرم شوند. بعد زرشک‌ها را کوبیده و با یک صافی ترجیحا پارچه‌ای زرشک‌ها را صاف کنید و دوباره روی زرشک‌ها کمی آب بریزید و صاف کنید به طوری که فقط دانه‌های زرشک باقی بماند. یک عدد پیاز را نگینی خرد کنید و با یک قاشق روغن تفت دهید. سپس یک قاشق آرد را به پیاز داغ اضافه کرده و تفت دهید تا بوی خامی آن گرفته شود. آب گوشت و آب زرشک را نیز به آن اضافه کنید. گوشت مرغ پخته شده را نیز ریش ریش کرده و به مواد اضافه کنید. حبوبات پخته شده را نیز اضافه کرده و اجازه دهید تا آش زرشک جا بیافتد و کمی غلیظ شود.در ۲۰ دقیقه آخر پخت رشته آش و مرزه خشک را اضافه کنید.. بعد از ریختن رشته، آش زرشک را تست کنید و اگر نیاز به نمک داشت به آن نمک و فلفل (این آش معمولا تند سرو می‌شود) اضافه کنید.

آش زرشک مزه بسیار ترشی دارد و در صورت تمایل می‌توانید به آن کمی شکر اضافه کنید تا طعم آن ملس شود.

نکته‌ها

به انتخاب: م. حسن‌بیگی

خواندنیهای تاریخی



*روزه چه زمانی در اسلام واجب شد؟

درباره واجب شدن روزه در اسلام، اطلاعات زیادی در منابع مختلف ثبت شده. در بیشتر منابع اسلامی آمده که وجوب روزه در سال دوم هجرت با نزول آیه ۱۸۳ سوره مبارکه بقره به‌مسلمانان ابلاغ شد و بعضی متبع دیگر وجوب روزه را در سال اول هجری ذکر کرده‌اند. بعضی منابع نیز، بدون اشاره به تاریخ وجوب روزه تاکید دارند بر این‌که با نزول آیه ۱۸۳ سوره بقره، روزه بر مسلمانان واجب شد.

مرحوم طبرسی در تفسیر مجمع البیان نوشته: "روزه، در سال دوم هجرت بر مسلمانان واجب شد و دارای شرایطی بود که بعداً از سوی پروردگار متعال مورد تخفیف قرار گرفته و از مدار وجوب خارج شد."مولف مجمع البیان ذیل آیه ۱۸۹ سوره بقره متذکر شده: "در آغاز، روزه برای پیران و کسانی که طاقت روزه‌داری ندارند هم، مقرر بوده ، اما بعداً نسخ شد".

در کتاب تفسیر الصافی آمده : "در امم پیشین، بر خلاف اسلام، روزه برای مسافران نیز مقرر بود".

واقدی درباره تاریخ واجب شدن روزه ماه رمضان، زکات فطره، نماز دو عید و استحباب قربانی کردن نوشته: "یک ماه پس از تغییر قبله در ماه شعبان که هجدهمین ماه هجرت بود، احکام واجب شدن روزه در ماه رمضان نازل شد و در همان سال پیامبر اکرم(ص) مقرر داشت زکات فطره پرداخت شود و این پیش از واجب شدن زکات اموال بود. رسول خدا مقرر فرمود افراد متمکن زکات فطره را از طرف خود و خانواده‌شان برای کوچک و بزرگ، آزاد و برده، و زن و مرد پرداخت کنند و مقدار آن‌را یک صاع خرما یا یک صاع کشمش یا جو، و یا دو مُدّ گندم تعیین فرمود ... پیامبر اکرم (ص) روز عید فطر در مصلی پیش از آن‌که خطبه ایراد فرماید، نماز می‌گزارد و همچنین روز عید قربان نماز عید گزارد و دستور داد: هر کس استطاعت دارد قربانی کند. پیامبر در تمام مدت ده سال اقامت در مدینه هر سال در روز عید قربان، قربانی می‌کرد".

*امر به‌معروف، به‌شیوه بزرگان

در تاریخ آمده است که یکی از مسیحیان ثروتمند لبنان نزد سیّد شرف‌الدّین جبل عاملی، صاحب کتاب "المراجعات" رفته و عنوان کرد که قصد دارد مسلمان شود و پرسید:وظیفه‌ام چیست؟

مرحوم سید شرف‌الدین پاسخ داد:دو رکعت نماز صبح بخوان و سه رکعت نماز مغرب.

– ولی من شنیده‌ام مسلمانان روزی هفده رکعت نماز می‌خوانند!

– مسلمانی آنها یک مقدار قوی شده است، از این جهت پیامبر اسلام برای تازه مسلمانان، بنابر نقل تواریخ، دو رکعت نماز صبح و سه رکعت نماز مغرب را دستور داده. اکنون شما که تازه مسلمان شده‌ای همین اعمال را انجام بده، کافی است.

کم کم شخص تازه مسلمان، ایمانش قوی شد، به‌مسجد می‌رفت و مانند سایر مسلمانان، نمازهای پنجگانه را به‌جا می‌آورد. تا این‌که ماه رمضان فرارسید، وی نزد مرحوم سید شرف‌الدین رفت و گفت: آیا من‌هم باید روزه بگیرم؟

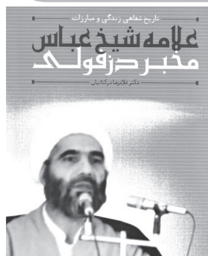
– خیر، روزه مربوط به کهنه مسلمان‌ها است، مسلمانان صدر اسلام، پس از مدّت طولانی که از بعثت پیامبر گذشت، به روزه گرفتن مأمور شدند.

– ولی من می‌خواهم روزه بگیرم.

– بسیار خوب، هر اندازه که آمادگی داری روزه بگیر

در تاریخ آمده است همان روش مرحوم سید شرف‌الدین موجب شد آن شخص در دومین سال اسلام آوردن خود، تمام ماه رمضان روزه بگیرد.

*خاطره‌ای از علامه مخبر دزفولی



علامه فقید حاج شیخ عباس مخبر دزفولی علاوه بر این که در دزفول از واعظان خوب محسوب می‌شد، در سرودن مراثی اهل بیت علیهم‌السلام نیز ید طولائی داشت و حداقل ۱۷ اثر تالیفی از وی بر جای مانده که همگی نشان از ایمان و تقید مذهبی دارد.اخلاق و تواضع فوق‌العاده علامه مخبر زبانزد بود. از کارهایی که بوی ریا می‌داد به‌شدت احتراز می‌کرد علاقه‌اش به‌اهل بیت(ع) قابل توصیف نیست. در سال ۱۳۶۵ شمسی در حالی‌که بسیار نحیف، تکیده و رنجور شده بود و شرایط جسمی وی آنقدر نامساعد بود که همواره پزشکی در کنارش حضور داشت. روزی یکی از تهیه کنندگان رادیو خوزستان نزد وی رفت و استدعا کرد دعای سحر را بخواند تا هر شب از رادیو پخش شود. دستگاه ضبط صوتی نیز با خود آورده بود تا صدای علامه را ضبط کند. مرحوم علامه، به دشواری در بسترش نشست و گفت:من "دعای وداع ماه رمضان" را می‌خوانم.

آن تهیه‌کننده گفت:قصد ما دعای سحر است، اما شما آنچه را مایلید بخوانید.

علامه، دعای وداع را از حفظ خواند. و صبح روز جمعه هشتم فروردین ماه ۱۳۶۵ همزمان با وقت اذان، در سن بالای ۶۱ سالگی، چشم به روی دنیا بست و بعد از فوتش مشخص شد چرا اصرار بر خواندن دعای وداع داشت. علامه با آن دعا، هم با ماه رمضان و هم با دنیا وداع کرد.

*مسلمان، این گونه باید باشد

علامه شهید، مرتضی مطهری نوشته است:

انس بن مالک سال‌ها در خانه رسول خدا خدمتکار بود و تا آخرین روز حیات رسول خدا این افتخار را داشت. او بیش از هر کس دیگر به‌اخلاق و عادات شخصی رسول اکرم (ص) آشنا و آگاه بود که رسول اکرم در خوراک و پوشاک چقدر ساده و بی‌تکلف زندگی می‌کند. در روزهایی که روزه می‌گرفت، افطاری و سحری آن حضرت عبارت بود از مقداری شیر یا شربت و مقداری ترید ساده. گاهی هم برای افطار و سحر، جداگانه، این غذای ساده تهیه می‌شد و گاهی به‌یک نوبت غذا اکتفا می‌کرد و با همان روزه می‌گرفت.

یک شب، طبق معمول، انس بن مالک مقداری شیر یا چیز دیگری برای افطار رسول اکرم آماده کرد، اما آن‌روز، رسول اکرم به وقت افطار نیامد، پاسی از شب گذشت و باز حضرت مراجعت نفرمود. انس مطمئن شد رسول اکرم خواهش بعضی اصحاب را اجابت کرده و افطاری را در خانه آنان خورده است. از این‌رو، آنچه را تهیه دیده بود، خودش خورد.طولی نکشید که رسول اکرم به‌خانه برگشت. انس از فردی که همراه حضرت بود پرسید: ایشان امشب کجا افطار کردند؟"

– هنوز افطار نکرده‌اند. بعضی گرفتاری‌ها پیش آمد و آمدنشان دیر شد.انس از کار خود پشیمان و شرمسار شد، زیرا شب گذشته بود و تهیه چیزی ممکن نبود. منتظر بود رسول اکرم از او غذا بخواهد و از کرده‌اش معذرت خواهی کند.



اما رسول اکرم که از قرائن و احوال فهمیده بود چه شده، نامی از غذا نبرد و گرسنه به‌بستر رفت.

از انس نقل شده که:"رسول خدا تا زنده بود، هرگز موضوع آن شب را بازگو نکرد و چیزی به‌روی من نیاورد".

مجموعه آثاراستادمطهری- جلد ۱۸ - صفحه ۳۸۵

اندیشه پرواز گر است، جایی فرودش آوریم که مهربانی خانه دارد

●فارابی

سهراب صفادار

بازگشت به خانه

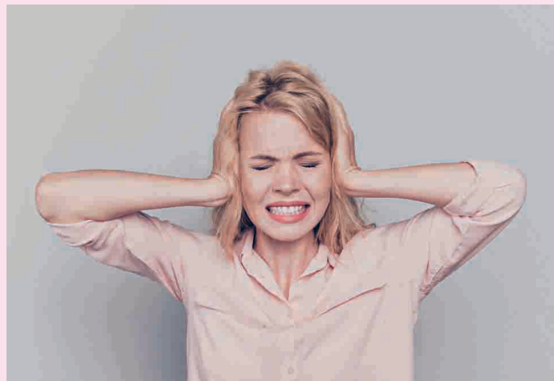
گوسـفندی به نام "پریکلز" که سـال ۲۰۱۳ از مزرعه فرار کرده بود، بعد از ۷ سال به خانه بازگشت و البته ظاهرش کمی با ۷ سال قبل متفاوت بود!... در سال ۲۰۱۳ آتش سوزی بزرگی در تاسمانی اتفاق افتـاد و حصار اطراف مزرعـه "**آلیس گری**" هم که چوبی بود در این آتش سـوخت. این موضوع باعث بی‌نظمی بسـیاری در امور مزرعه شد وخیلی از دامها از مزرعه بیرون رفتند و صاحبانشان هم کم کم آنها را فرامـوش کردند. اما یکی از گوسـفندان مزرعه که نامش را پریکلز گذاشـته بودند بعد از ۷ سـال دوبـاره به مزرعه بازگشت، در حالی که پشم‌های بدنش بسیار بلند شده بودند و چندین کیلو به وزنش اضافه کرده بود. آلیس که از برگشت آن خیلی خوشـحال شـده بود اعلام کرد که مراسمی برای چیدن پشـم‌های پریکلز برگزار خواهد کـرد که البته آن را بصورت زنده در فضای اینترنت پخش خواهد کرد و پشم آن را برای امور خیریه به حراج خواهد گذاشت و تمام درآمدها صرف کمک به مبارزه با ویروس کرونا خواهد شد.





صدای ناشناخته

اکنون نزدیک به ۹ سـال اسـت که ساکنان شهر **ویندسـر** واقع در نزدیکی مرز کانادا و آمریکا، از شـنیده شدن یک صدای زوزه مانند مداوم گله می کنند. گاهی اوقات این صدا بـرای مدتی قطع می‌شـود اما معمولاً چند سـاعت و یا حتی چند روز بطـور مداوم ادامه پیدا می کند. این صدا که برای همه مردم قابل شـنیدن نیسـت اما اکثریت ساکنان آن را می‌شـنوند، شبیه به صدایی اسـت که از ساب ووفر سیستم صوتی شنیده می‌شود. مشکل اینجاسـت که این صدای ممتد باعث ایجاد بیخوابی، سـردرد و سـرگیجه برای ساکنین می‌شـود. اما برخی دیگر که صدا را شـدیدتر می‌شـنوند اظهار می کنند که لولای درها و پنجره‌ها کمی می‌لـرزد و صدایی گزگز مانند ایجاد می کند. حتی رنگ روی دیوار خانه‌ها ترک می‌خورد. همه اینها باعث شـده که این صدای به ظاهر آرام، به افسانه‌ای ترسناک تبدیل شـود. اما مشکل اینجاسـت که علیرغم تحقیقات و بررسی‌های متعدد، هیچ منبع مشخصی برای این صدا یافت نشد. برخی از کارشناسان تداخل امواج مغناطیسی موجود در فضای اطراف را عامل آن می‌دانند. برخی دیگر حرکت لایه‌های زیرین زمین را باعث ایجاد این صدا می‌دانند اما نمی‌توانند قطع و وصل شدن و همچنین یکنواخت بودن آن را توجیه کنند. اشـتراک این نظرات با دانشمندان سراسر دنیا، منجر به کشف این موضوع شـد که این صدای مشابه با مشخصاتی کاملاً یکسان در شهرهایی در سایر نقاط زمین هم شـنیده شده و گزارشاتی از آن هم ثبت شـده است و این موضوع صرفاً مربوط به سـاکنان شهر ویندسر نیست. در حال حاضر بیش از ۳ هـزار تحقیـق و بررسـی روی این موضوع صـورت گرفته و مشـخص شده اسـت که اکثر گزارشـات مربوط به شهرهایی در آمریکا و غرب اروپا هسـتند. به طور کلی ۴ درصد از مردم جهان می‌توانند این صدای بم یکنواخت اما ناشناس را بشنوند.



کوتاه ترین رود خانه جهان

در ذهن اکثر مردم، رودخانه‌ها، معابر بزرگ و طویلی از آب جاری هسـتند که از کوه‌ها و میان دره‌ها می‌گذرند تا به دریا و اقیانوس بریزند. اکثر تمدنها هم در کنار رودخانه‌ها بنا شـدند و کم کم به شهرها و کشورهای بزرگ تبدیل شدند. اما رودخانه‌هایی هم هستند که تمام طول آن را می‌توانید تنها در چند دقیقه طی کنید. شـاید بگویید چنین مسیر کوتاهی را نمی‌توان رودخانه نامید. اما جریانی از آب بین دو جداره مشـخص که سمت جریان توسط جاذبه زمین تعیین شده و طبیعی باشـد را رودخانه می‌نامند. عنوان کوتاه‌تریـن رود جهان به رودخانه **تمبوراسـی** در کشـور **اندونزی** تعلق دارد. این رودخانه که در جنوب شـرق منطقه سولاوسـی قرار دارد تنها ۲۰ متر طول دارد. این رود از یک چشـمه در نزدیکی ساحل می‌جوشد و پس از طی مسیری کوتاه در کنار ساحل به خلیج بانی می‌ریزد. رکورددار بودن این رودخانه که آب آن سبز روشن است، باعث شده که گردشـگران بسیاری از آن دیدن کنند و عکس یادگاری بگیرند. کشورهای دیگر که این حجم توجه و پتانسـیل گردشگری را دیدند سعی کردند با معرفی رودخانه‌های کوچک کشورشان این عنوان را از آن خود کنند. اما سازمان ثبت رکوردهای جهانی گینس هیچیک را لایق این عنوان ندانست. این رودخانه ۲۰ متری به تنهایی هر ساله هزاران گردشگر را به این کشور می‌خواند.





مدرسه آشپزی



اگر از طرفداران رژیم گیاه خواری هستید احتمالاً سرآشپز "**مارک رینفیلد**" را می‌شناسید. او یکی از موسسین رستوران‌های زنجیره‌ای لوتوس است که چند شعبه در هاوایی، پورتلند و اورگان دارد. او همچنین در سال ۲۰۱۷ بعنوان سرآشپز برتر بین‌المللی انتخاب شد. بیش از ۲۰ سال است که او دوره‌های آشپزی حرفه‌ای برای آشپزان سراسر دنیا و همچنین افراد علاقمند به این حرفه، برگزار می‌کند. اخیراً آقای رینفیلد خبر از تاسیس مدرسه آشپزی داده است که در کلورادو خواهد بود. در این مدرسه صرفاً به آموزش پخت غذاهای گیاهخواری یا اصطلاحاً وگان پرداخته می‌شود. هدف ایشان این است که بتوانند به افراد علاقمند به این رژیم، طیف بسیار گسترده تری از غذاها با طعم‌های مختلف ارائه شود و سرآشپزهای علاقمند هم بتوانند با نحوه پخت این غذاها آشنا شوند. امروزه به تعداد افراد وگان اضافه شده است و گیاهخواری طرفداران بیشتری پیدا کرده است. این کلاس‌ها در دوره‌های یک تا پنج روزه برگزار خواهد شد. همچنین در بعد از ظهر هر روز، کلاس‌هایی مخصوص انواع دسرهای خاص و خوشمزه که آنها هم از رژیم وگان پیروی می‌کنند برگزار خواهد شد. با وجود علاقمندان متعدد این رژیم غذایی، تعداد سرآشپزان ماهر و همچنین مراکز آموزشی در این حیطه بسیار کم است.



ماهیگیران شیرجه زن ژاپنی





در دوران گذشته، تنها راه به دست آوردن منابعی مانند اسفنج و مروارید از دریاها، این بود که ماهیگیران ماهر و با تجربه به عمق دریا شیرجه می‌زدند و تا حدی که بتوانند نفسشان را نگه دارند در کف دریا به جستجو می‌پرداختند. این تکنیک و روش که به شیرجه آزاد معروف بود توسط ماهیگیران کارآزموده انجام می‌شد. هر قدر بیشتر می‌توانستند زیر آب بمانند، با دست پرتر به سطح آب برمی‌گشتند. اما با ظهور تجهیزات غواصی، این روش ماهیگیری سنتی نیز تقریباً از بین رفته است. امروزه این تکنیک بیشتر بعنوان یک مسابقه بین غواصان برگزار می‌شود که مهارت و توانایی خود در حبس نفس را به رخ دیگران می‌کشند. اما هنوز جوامعی در شرق آسیا وجود دارند که این سنت را زنده نگه داشته‌اند. جالب این است که این حرفه در بین زنان بیشتر از مردان طرفدار داشت و اکثر اساتید این روش، زنان ژاپنی هستند. آنها هنوز هم با اینکه عموماً در دوره میانسالی هستند، با شیرجه به کف دریا به جمع آوری انواع صدف و مروارید می‌پرداختند. از آنجا که این حرفه، فصل خاصی نداشته و در تمام طول سال فعال هستند باید سرمای منجمد کننده آب دریا را هم تحمل کرد و گاه در دمای صفر درجه یا حتی کمتر از آن بارها به کف دریا شنا کنند.

استودیوی سیار

یک افسر بازنشسته نیروی دریایی به نام "**جسی رامبو**" حتی در دوران بازنشستگی هم نمی‌تواند بیکار بنشیند و بعد از سال‌ها فعالیت کاری و با وجود اینکه مسئولیت خانواده و فرزندان را بر دوش دارد، با تلاش شبانه روزی یک اتوبوس مدرسه مدل ۱۹۹۷ را به یک استودیوی هنری سیار تبدیل کرده است که در واقع مانند یک خانه کوچک با ۴ چرخ است که می‌تواند به مناطق و شهرهای مختلف سفر کند. این پروژه هنری حاصل تلاش دوساله رامبو است. او هر هفته در روزهای آخر هفته روی تغییر و تعمیر اتوبوس کار می‌کرد و بیشتر کارها را خودش به تنهایی انجام داد تا آن را کاملاً بازسازی کند. او امکانات یک آپارتمان کوچک از جمله فضای خواب، دو تخت برای بچه‌ها و یک اتاق خواب اصلی، یک آشپزخانه جادار و غیره را در آن تعبیه کرده است. از سوی دیگر یک دفتر کار کوچک هم داخل آن ساخته است که یک استودیوی عکاسی و همچنین محل ساخت پروژه‌های هنری اوست. او درباره این پروژه جالبش می‌گوید:

"این نوسازی خیلی هیجان انگیز بود. می‌خواستم به خودم ثابت کنم که می‌توانم آنچه در ذهن دارم را عملی کنم. وقتی جوان بودم علاقه زیادی به هنر و تحصیل در دانشگاه هنر داشتم اما موفق نشدم. هدفم این بود که به فرزندانم نشان دهم هیچ وقت برای دنبال کردن اهداف و تلاش مجدد دیر نیست و فقط نباید تسلیم شوید". در حال حاضر او بهمراه فرزندانش سفری طولانی به شهرهای مختلف را آغاز کرده‌اند و در طول مسیر کلاس‌های هنری برای افراد علاقمند برگزار می‌کنند.

● واریوشل









خطرناک‌ترین حرفه قرن بیستم (صفحه ۱۴)

سلسله سوءقصدهای بیشماری که در قرن بیستم نسبت به زمامداران ملل صورت گرفته فن سیاستمداری را که تا قرن نوزدهم بی‌دردسرترین کارها بود، به صورت خطرناکترین حرفه جهان درآورده است. تعداد روسای دولت و زمامداران و سیاستمدارانی که در نیمه اول قرن بیستم مورد سوءقصد و ترور قرار گرفتند، از تعداد این موارد در تمام طول تاریخ گذشته متجاوز است.

سلسله ترورها و سوءقصدهای قرن بیستم، در سال ۱۹۰۰ با قتل اومبرتوی اول، پادشاه ایتالیا، شروع شد. این پادشاه در ۲۹ ژانویه این سال در "مونتسا" به دست آنارشیستی به نام کاتان پرشی به صورت ضرب گلوله به قتل رسید. یکسال بعد، در پنجم سپتامبر ۱۹۰۱ شولگوش یک آنارشیست لهستانی در شهر بوفالو در آمریکا پرزیدنت مک کینلی رئیس‌جمهوری آمریکا را به قتل رسانید.

*روز دهم ژوئن همین سال "الکسندر اوبرنویچ" پادشاه صربستان و زن او ملکه دراگا در کاخ سلطنتی بلگراد کشته شدند.

*روز اول ژانویه ۱۹۰۸ کارلوس اول پادشاه پرتقال و پسر ارشدش در کوچه‌های لیسین به ضرب طپانچه کشته شدند و ملکه آملی از همان وقت تاکنون همچنان دور از وطن خود در سوئیس و فرانسه به سر می‌برد.

*در ۱۹۱۲ ژرژ پادشاه یونان در شهر سالونیک کشته شد.

*در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ آرشیدوک فرانسوا فردیناند ولیعهد اتریش و زنش در شهر سارا بود در صربستان به دست "کاریلو پرینتسیپ" یک دانشجوی صرب به قتل رسید و گلوله‌ای که وی شلیک کرد نخستین گلوله جنگ خانمانسوز بین‌المللی بود و جرقه جنگ جهانی اول را زد.

*چهار سال بعد، کاخ سلطنتی تسار سکویه سلو شاهد یکی از بزرگترین آدمکشی‌های تاریخ بشر گردید. زیرا انقلابیون بلشویک در ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۸ زیرزمین کاخ تزار نیکلا امپراتور روسیه و زن او و پسرش تزار ویچ الکسیس و دختران او گراندوشس اولگا، گراندوشس تایتانا، گراندوشس ماریا و گراندوشس آناستازیا را که همه بدون دفاع بودند با گلوله طپانچه به قتل رساندند و این اولین باری بود که زنان و دختران و کودکان را نیز می‌کشتند. این آدمکشی مقدمه یکی از بزرگترین کشتارهای تاریخ شد که در آن بیش از دو میلیون نفر در روسیه به قتل رسیدند.

*در سال ۱۹۳۲ پل دومر رئیس‌جمهوری فرانسه در پاریس به دست یک تروریست روسی به نام گورگولف کشته شد. دو سال بعد در ۱۹اکتبر ۱۹۳۴ الکسندر اول پادشاه یوگوسلاوی و لویی بارتو وزیر خارجه فرانسه که برای استقبال از پادشاه یوگوسلاوی در سفر رسمی او به فرانسه، به مارسی آمده بود، هر دو به دست یک تروریست اوستاشی(صرب) کشته شدند.

*تقریباً دو ماه و نیم پیش از آن دولفوس صدراعظم اتریش به دست نازی‌هایی که به لباس پلیس درآمده بودند در کاخ صدارت عظمی وین به قتل رسیده و با طرز غم انگیزی مرده بود.

گذشته از این آدمکشی‌ها صدها سوقصد اتفاق افتاده که زمامداران ملل تنها به حسب تصادف از آن جان به در برده‌اند. همه می‌دانند که آدولف هیتلر در سال ۱۹۳۴ مورد سوءقصد بزرگی قرار گرفت که نجات او از آن در حکم معجزه‌ای بود.

*موسولینی نیز پیش از آنکه با گلوله کمونیست‌های شورشی در نزدیک مرز سوئیس کشته شود، چند بار مورد سوقصد قرار گرفت.

*تعداد سوقصدهایی که به حیات استالین شده از یازده مورد متجاوز است.

*پریمو دوریورا دیکتاتور اسپانیا بوریس پادشاه بلغارستان، محمدنادر شاه پادشاه سابق افغانستان، گاندی رهبر فقیدهندوستان از زمره کسانی هستند که در سالهای اخیر به دست تروریستها به قتل رسیدند.

*بدیهی است ما در این فهرست صورت زمامداران دول آمریکای جنوبی را به حساب نیاورده‌ایم، زیرا واقعاً تعداد ترورها و قتلهایی که دائماً در این کشورها اتفاق می‌افتد به حساب درنمی آید. بنابراین شاید هیچ گفته‌ای صحیح‌تر از این نباشد که در قرن بیستم دیگر سیاستمداری به تنها آسانترین کارها نیست، بلکه خطرناک‌ترین کارها است اگر باز هم مایلید وارد گود شوید. بسم الله...

ازدواج شاهدخت فاطمه (صفحه ۲۶)

با این ازدواج، شاهدخت از تمام مزایای خاندان سلطنت محروم گردید.



ازدواج شاهدخت فاطمه پهلوی که اینک ۲۱ ساله است با آقای ونسانت هیلر خبرنگار و روزنامه نویس آمریکایی در تمام محافل اجتماعی دنیا جلب نظر کرده است. شاهدخت فاطمه متولد ۱۳۰۹ تحصیلات مقدماتی و ابتدایی را در تهران گذراند و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان انوشیروان دادگر تکمیل کرد و پس از واقعه شهریور ۲۰ به اتفاق شاهنشاه فقید به جزیره موریس رفت و پس از اقامتی چهار ماهه با دستور ایشان مجدداً به تهران مراجعت نمود و پس از سه سال اقامت در کشور مدت کوتاهی به بیروت عزیمت و سپس برای ادامه تحصیل به اتفاق شاهپور علیرضا و شاهپور محمودرضا عازم آمریکا گردید.

یک خبر خصوصی حاکی است از مدتها پیش والا حضرت فاطمه که در آمریکا بوده با این روزنامه نگار آشنا شده و با وی نامزد کرده بود و گویا در هنگام اقامت شاهنشاه در آمریکا موضوع را با اعلیحضرت برادرشان در میان گذارد که ایشان موافقت نکردند. به گزارش روزنامه اخبار الیوم وقتی به هنگام ازدواج به والا حضرت گفتند که این ازدواج موجب محرومیت او از لقب شاهزادگی و توقیف دارایی او خواهد شد پاسخ داد: عشق را بر القاب و عناوین سلطنتی ترجیح می‌دهد... پس از آنکه خبر ازدواج شاهدخت به وسیله خبرگزاری‌ها و رادیوها منتشر شد چون این امر برخلاف مقررات کشور و بدون اخذ اجازه از شاهنشاه صورت گرفت بنابر اعلامیه دربار شاهنشاهی از تمام مزایای خاندان سلطنتی محروم گردید.

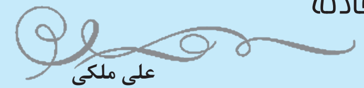

نهرو


ترور خاندان تزار


موسولینی


ترور پل دومر رییس جمهور فرانسه

دندانپزشک کانادایی دست به جنون زد



علی ملکی



یک دندانپزشک کانادایی در اقدامی جنون‌آمیز فجیع ترین حادثه خونین کانادا را رقم زد.

هفته گذشته در شهر **"نوا اسکوشیا"** کانادا دندانپزشک ۵۱ ساله‌ای به نام "گابریل" ابتدا اعضای خانواده خودش را قتل عام کرد و در ادامه به مردم حمله ور شد. به گفته پلیس و شاهدان **"گابریل"** پس از شلیک به چند نفر از اعضای خانواده خود و خروج از خانه سوار بر خودروی پلیس شده و بی‌هدف به سمت مردم شلیک می کرد و در نهایت پس از تعقیب و گریز ۱۲ ساعته در یکی از بزرگراههای شلوغ، مأموران با شلیک گلوله او را از پای درآوردند.

به گفته مأموران این تیراندازی یکی از بدترین کشتارهای دسته جمعی در تاریخ معاصر کانادا شناخته شد. او در این حادثه دلخراش ۱۶ نفر را به قتل رساند و پلیس کانادا نیز با اشاره به این موضوع که این دندانپزشک ۵۱ ساله پس از کشتار خانواده خود و خارج شدن از منزل به اولین پلیس که یک زن ۲۳ ساله بود، حمله ور شد و پس از کشتن او و پوشیدن لباس پلیس سوار بر خودروی وی به مردم در خیابانها شلیک می کرد.



گفت، این حادثه به هیچ وجه تصادفی نبوده و کارشناسان در حال بررسی این موضوع هستند تا انگیزه این جنایت هولناک روشن شود. تحقیقات درباره این حادثه و ارتباطش با شیوع بیماری کرونا نیز تحت بررسی است، چرا که شاهدان اظهار داشتند که یکی از خانواده‌های او مبتلا به کرونا بوده است.

دوستی اینستاگرامی مشکل ساز شد



دختر جوان که به دنبال آشنایی با یک پسر در اینستاگرام به وی اعتماد کرده و لب تاپ خود را در اختیارش گذاشته بود، وقتی با اخاذی‌های او روبرو شد از پلیس کمک خواست.

چندی پیش دختر ۲۰ ساله‌ای با در دست داشتن شکایتی به پلیس فتا مراجعه کرد و گفت: از دو سال قبل در شبکه اجتماعی اینستاگرام با مردی آشنا شدم که در طول مدت آشنایی از کار و موفقیت اجتماعی خود صحبت می کرد و مدعی بود به من علاقه دارد و بین ما اعتماد و رابطه عاطفی عمیقی ایجاد شد، تا آنجا که او از من تقاضای ازدواج کرد و بعد از مدتی کار ما به ملاقات‌های حضوری منجر شد و در یکی از ملاقاتها وی از من خواست، چند ساعتی لب تاپ شخصی‌ام را در اختیارش قرار دهم و من چون به وی اعتماد پیدا کرده بودم، برای نشان دادن حسن اعتمادم لب تاپ شخصی‌ام را که حاوی فیلم و عکس و اطلاعات شخصی بود در اختیارش قرار دادم اما پس از مدتی متوجه شدم تمامی صحبتهای او دروغ بوده و وقتی او به تمام عکسها، فیلم‌ها و اطلاعات شخصی و خانوادگی‌ام که در لب تاپ بارگذاری شده بود، دسترسی پیدا کرد چهره واقعی‌اش را نمایان کرد.

او با ارسال تصاویر و فیلمهای شخصی‌ام و تهدید به انتشار آن شروع به آزار و اذیت و درخواست وجوه نقد کرد و من برای حفظ آبرویم و جلوگیری از انتشار تصاویر ۱۰ میلیون تومان به وی پرداخت کردم، اما پس از مدت کوتاهی او ده میلیون تومان دیگر از من خواست و تهدید کرد اگر این مبلغ را پرداخت نکنم تمام عکسهای من و خواهرم را در اینستاگرام منتشر می کند.

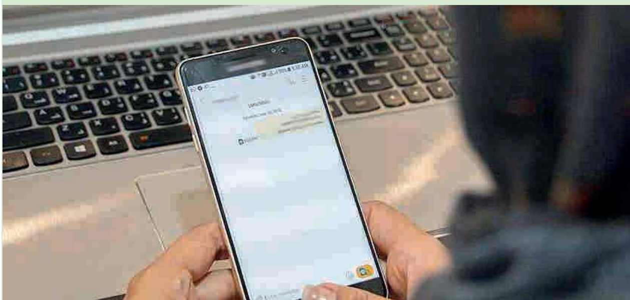
بدین ترتیب پلیس فتا با توجه به اهمیت موضوع به سرعت مرد متهم را در مخفیگاهش در حوالی اسلامشهر دستگیر کرد و او در بازجویی‌ها به جرم خود اعتراف کرد و تحقیقات بیشتر از وی ادامه دارد.

کلاهبرداری کرونایی

اعضای یک باند کلاهبرداری که به بهانه واریز یارانه کرونا بیش از صد میلیون تومان از حساب شهروندان گیلانغربی برداشت کرده بودند، دستگیر شدند.

فرمانده انتظامی استان کرمانشاه گفت؛ چندی قبل با شکایت شهروندان گیلانغربی، متوجه شدیم که عده‌ای به بهانه واریز یارانه کرونا و کمک مالی به خانواده‌ها از حساب مردم برداشت غیرمجاز کرده‌اند، بنابراین بلافاصله رسیدگی به موضوع در دستور کار پلیس قرار گرفت و در بررسی‌ها مشخص شد، پنج عضو یک باند حرفه‌ای پس از شناسایی طعمه‌های خود به آنها اعلام می کردند که قرار است مبلغی پول به عنوان یارانه بیماری کرونا یا سبد کالا به حساب آنها واریز شود و از این طریق پول مردم را به حسابهای خود می‌ریختند.

این عده کلاهبردار برای رد گم کردن و اینکه کسی به آنها شک نکند، به طعمه‌های خود اعلام می کردند، تعدادی شماره صفر راقبل از کد اصلی وارد کنند و سپس کلید ثبت را فشار دهند و پس از این کار مبلغ موردنظر به حساب اشخاص کلاهبردار واریز می‌شد.پلیس در ادامه بررسی‌ها دریافت که اعضای این باند در مدت زمان فعالیت خود موفق شده‌اند مبلغ یک میلیارد ریال از حساب تعدادی از شهروندان به این شیوه برداشت کنند. بدین ترتیب مأموران پس از شناسایی مخفیگاه این باند آنها را دستگیر کردند و متهمان پس از بازجویی‌های اولیه به جرم خود اعتراف کردند و در پایان اعضای این باند پنج نفره برای صدور احکام لازم تحویل مراجع قضایی شدند.



سعادتمند، فردی است که از هر خطایی تجربه‌ای جدید به‌دست آورد

● سقراط

تو گربه دزده نیستی

مصطفی گلیاری



فاطمه زنی چهل ساله است که هنوز نتوانسته مسیر درستی برای شخصیتش تثبیت کند. معمولا بلاتکلیف است و نمی‌داند چه کند. شخصیتش با توجه به شرایط تغییر می‌کند. امروز خوشحال و امیدوار است. فردا ناامید و بدحال است. مصداق "گاهی خنده گاهی گریه".

خانواده سنتی‌اش او را در سیزده سالگی شوهر دادند. ناگفته پیداست که به زنی سیزده ساله بسی سخت خواهد گذشت. او در دوران عروسک‌بازی و خاله‌بازی صاحب شوهر، مادرشوهر، پدرشوهر، خواهرها و برادرهای شوهر، عمو، عمه، دایی، خاله، مادربزرگ، پدربزرگ، جاری و هزار فامیل دیگر شد. یکی دو سال بعد از عروسی هم بچه‌دار شد. حالا دو پسر ۲۴ و ۲۰ساله دارد اما تا به امروزش برسد، هزار فراز و نشیب داشته و دارد. اوایل ازدواج او را می‌ترساندند که اگر حواست نباشد، شوهرت رویت زن می‌آورد. مراقب باش با پدر و مادر و خواهر برادرهایش بحث نکنی. هرچه گفتند، بگو چشم. زودتر خانه‌داری یاد بگیر تا شوهرت از وضع خانه و شام و ناهار راضی باشد. هرگز غر نزن. هروقت دلت گرفت با کسی غیر از خدا درددل نکن. زن ساده لوح است و اگر با کسی درددل کند، گولش می‌زنند...

فاطمه با این تفکرات بزرگ شد و روزبه‌روز ضعیف‌تر و ترسوتر شد. وقتی شوهر یا مادر شوهر یا حتی مادر خودش می‌گفتند "پلو رو شفته کردی" حتی اگر شفته نکرده بود و عالی بود، خودش را سرزنش می‌کرد که‌ای وای آبروم رفت. اگر مهمان داشتند و یکهو برق می‌رفت، دلهره می‌گرفت و دست بر دست می‌کوفت که‌ای وای آبروم رفت. اگر کسی برای مثال یکی از پسرهایش رفته بود سر یخچال و چند تا توت‌فرنگی خورده بود، نگران می‌شد که مبادا فکر کنند او آنها را خورده. یک بار روزه بود. شوهرش بامیه خریده بود. نزدیک افطار شوهرش گفت "من یک کیلو بامیه خریدم ولی حالا ۲۵۰ گرم هم نیست. کی اینا رو دزدکی خورده؟" فاطمه قسم خورد که کار او نبوده و هنوز روزه است. شوهرش گفت "می‌دونم که تو نخوردی. کلاً شوخی کردم." فاطمه قرآن آورد و با گریه قسم خورد که بامیه نخورده. آن شب افطار هم نکرد و کنج سفره نشست و هی به این فکر کرد که آبرویش رفت و حالا همه می‌گویند او دزدکی و با زبان روزه بامیه خورده.

روزی سردرد بدی داشت. می‌گفت یک نفر در کاسه سرش دارد پتک می‌کوبد. قرار بود با شوهرش و بچه‌ها بروند خانه مادرشوهر. سعی کرد بلند شود و خودش را برای رفتن آماده کند ولی سرش گیج خورد و افتاد. پسر بزرگش آمد ببیند صدای چه بود. وقتی مادرش را با آن حال دید، به پدرش گفت "حال مامان خوب نیست. ببرمش دکتر؟" پدرش بی‌آنکه به آن اتاق برود و فاطمه را نگاه کند، گفت "طوریش نیست. استراحت کنه خوب میشه. بهش بگو لازم نیست با ما بیاد." و او را گذاشتند و رفتند. فاطمه هم به دیار عذاب وجدان رفت: "حالا همه میگن بهونه آوردم. میگن دروغ گفتم. وسرم درد نمی‌کنه. سردرد مثل تب و شکستن دست و پا نیست که مریضی رو نشون بده. آدم می‌تونه دروغکی بگه سردرد گرفتم. آبروم رفت." و هرطور بود به خودش فشار اورد و به خانه مادرشوهر رفت. به او گفتند "تو که حالت خوب نیست، چرا اومدی؟ استراحت می‌کردی خوب بشی." فاطمه رفت توی فکر: "حالا مطمئن میشن که سرم درد نمی‌کنه چون میگن اگه مریض بود، چطور شد که یهو خوب شد؟" یک فکر دیگر هم آمد توی سرش: "گفتن چرا اومدی... معلوم میشه که دوس ندارن پیش اونا باشم."

جور دیگر:

شما هم زیاد خوانده‌اید که کودک همسری و ازدواج زودرس معمولا عوارض بدی دارد مخصوصا که تربیت عروس و داماد به سبک ناجور بوده. آنجا که مادر فاطمه به دختربچه‌اش رهنمودهایی می‌دهد، باعث شد فاطمه ضعیف بار بیاید و مدام بترسد دیگران قضاوتش کنند. آن ترسها فاطمه را به آدمی محتاط تبدیل کرد. سر هرچیزی خودش را گناهکار می‌دانست. اگر جور دیگری تربیت شده بود، برای قطع شدن برق خودش را ملامت نمی‌کرد. اگر پلو را خوب پخته بود و کسی ایرادی می‌گرفت، اعصابش درهم نمی‌ریخت و قضاوت را به خود پلو واگذار می‌کرد. در جور دیگر گیرم هم کاری را غلط انجام بدهیم. به جای سرزنش کردن خود، کوشش می‌کنیم راه درست انجام دادن آن کار را یاد بگیریم. اگر غیر از این باشیم و خودمان را برای اشتباهاتمان سرزنش کنیم، آرامش نخواهیم داشت و نمی‌توانیم شیوه درست را یاد بگیریم.

فاطمه کم‌کم به آدمی تبدیل شد که تمرکزش روی دیگران است تا ببیند آنها چه می‌گویند و چه می‌کنند و درباره او چه نظری دارند. این حالت به معنی گفت‌وگوی ذهنی است و شخص را به قضاوت کردن، سوءظن، عدم تمرکز و پایین آمدن اعتماد به‌نفس دچار می‌کند. چنین شخصی جذابیتش را از دست می‌دهد و ممکن است برای اطرافیانش آدم دلچسبی نباشد.

در تهران چه خبر بود؟:

برای دیدن زندگی فاطمه به امروزش نگاه کنیم: مغازه شوهرش **کمال** توی کوچه خودشان و سه خانه آن‌سوتر است. فاطمه روزی چند بار به بهانه‌هایی از جلو مغازه رد می‌شود و دوربین نگاهش را روی مغازه زوم می‌کند و اگر زنی در فروشگاه باشد، با خودش فکر می‌کند که آن زن کی بود؟ روزی چند بار تلفن می‌زند و اگر کمال دیر بردارد یا جواب ندهد، فکرش به جاهای ناجوری می‌رود و افسرده می‌شود و خودخوری می‌کند.

او در دوران کرونا کمتر خودخوری می کرد چون شوهر و پسرهایش خانه بودند و مطمئن بود که آنها با کسی ارتباط ناجوری ندارند اما از دوهفته پیش وارد فازی شدید از سوءظن و افسردگی شد. **جمال** یکی از برادرهای کمال است که بیست سال پیش از طرف خاندان خودش طرد شد چون سر همه کلاه گذاشته و یک افتضاح بزرگ مالی ایجاده کرده بود تا حدی که کمال هم برای چندی زندانی شد. جمال پیشینه خوبی نداشت. به آدمی کلاهبردار و دودره‌باز معروف بود. همه خوشحال بودند که او از خاندان طرد شده و دیگر نمی‌تواند سر نزدیکانش کلاه بگذارد.

یک ماه پیش کمال در تهران کاری داشت که به دلیل کرونا نمی‌توانست سفر کند. راهها را بسته بودند. از قضای روزگار جمال برایش پیامی سلام و حال و احوال فرستاد. لحنش بسی خوب و مهرآمیز بود و از دلتنگی حرف زد. کمال موقعیت را غنیمت شمرد و به او گفت در تهران کاری دارم اگر زحمتت نیست، به فلان آدرس برو و چنین و چنان بگو. جمال گفت زحمت نیست. رحمت است و رفت و کار کمال را به‌خوبی انجام داد. و یکهو بین این دو برادر الفتی و گرایشی شکل گرفت و قرار شد همین که راهها را باز کردند، کمال به دیدن جمال برود. فاطمه از این موضوع بسی نگران شد چون شنیده بود که جمال تا حالا چندین بار ازدواج کرده. فاطمه بی‌خیال کرونا شد و از خانه بیرون زد و پیش فالگیر رفت. در فنجان قهوه‌اش نقش موشی افتاد که داشت چیزی را که شبیه حلقه ازدواج بود، می‌جوید. فالگیر به او گفت زنی می‌خواهد میانه تو و شوهرت را به هم بزند. فاطمه که خودش هم چنین خطری را حدس زده بود، نگران شوهرش شد و خواست با آوردن دلایل کرونایی او را از سفر منع کند. کمال هم دلایلی آورد: "اگه حضرتعالی به قرنطینه اعتقاد داری چرا دیروز رفتی بیرون؟ ضمنا دولت خودش یه چیزی سرش میشه که راهها رو باز کرده. من می‌خوام بعد بیست سال به برادرم سر بزنم. اگه دوس داری، خودتم با من بیا." فاطمه جرأت نداشت به دیدن برادر شوهر و آخرین زنش برود. کمال هم تنهایی به تهران رفت.

سفری که دلهره آورد

کمال دو روز در خانه جمال ماند. فاطمه در طول راه قزوین به تهران بارها زنگ زد اما کمال فقط یک بار جواب داد و کوتاه گفت در حال رانندگی نمی‌شود به تلفن جواب بدهد. فاطمه قبول نکرد و چندین بار زنگ زد. بارها هم پیام داد: "از این برادرت بترس. از زنش بترس. از رفیقاش بترس. مبادا گولت بزنن. حواست باشه که مرد باتقوایی هستی و خدا رو فراموش نمی کنی. مراقب باش شیطان تو رو وسوسه نکنه..." کمال ترجیح داد به تلفن‌ها و پیام‌های فاطمه جواب ندهد. خودش روزی دو بار پیام می‌داد و می گفت کجاست و چه می کند. روز چهارم به فاطمه پیام داد: امشب میرم خونه نوشین خانم. می‌خوام فتانه رو ببینم. برادرم می گفت پونزده سالشه و چه دختر و خوب و موفقیه." نوشین دومین زنی بود که جمال طلاقش داده بود. فاطمه با خودش فکر کرد چه لزومی دارد شوهرم به دیدن او برود؟ اگر دلش برای دیدن برادرزاده‌اش تنگ شد، می‌توانست از جمال بخواهد فتانه را دعوت کند تا کمال او را ببیند. شک مثل خوره افتاد به جان اعصابش. دهها بار به کمال زنگ زد تا نگذارد برود آنجا اما کمال گوشی را خاموش کرده بود چون می‌دانست فاطمه او را تلفن‌باران خواهد کرد.

*** از این برادرت بترس. از زنش بترس. از رفیقاش بترس. مبادا گولت بزنن. حواست باشه که مرد باتقوایی هستی و خدا رو فراموش نمی‌کنی. مراقب باش شیطان تو رو وسوسه نکنه**

وقتی که کمال از سفر یک هفته‌ای خود به خانه برگشت، فاطمه را رنجور و درحال قهر دید. از پسر کوچکش پرسید: "باز چی شده که خانم رفته تو فاز مریضی؟" دلهره فاطمه بیشتر شد و قسم خورد که حالش واقعا بد است. رفته درمانگاه فشارش را گرفته و بالا بوده. دکتر گفته امکان سکته مغزی و فلج شدن دارد. کمال پرسید "چه چیزی اعصابت رو اونقدر خراب کرده که امکان سکته داری؟ من بدبخت یه سفر رفتم تهرون تا بعد از بیست سال به برادرم سر بزنم. جنابعالی توی این موضوع چه چیزی دیدی که تا این حد نگرانت کرده؟" فاطمه با گریه گفت "چرا یک هفته پیش کسی رفتی که قبلاً سرت کلاه گذاشته؟ چرا رفتی خونه زن دومش؟ خبرشو دارم که همه جاشو پروتز کرده و اهل قر و فره." کمال: "به مردم تهمت نزن. نوشین خانم شوهر داره. تازه اگرم پروتز کرده خوب کاری کرده. مگه گناهه که زنی خودشو واسه شوهرش خوشگل کنه؟ تازه خبر نداری که زن آخری برادرم چقدر به خودش می‌رسه. بزنم به تخته در خانه‌داری و کمالات عالیه. خونه‌ش مثل دسته گله. دستپختش حرف نداره." گریه فاطمه شدید شد: "مگه من تو خونه‌داری چی برات کم گذاشتم؟ مگه خودت همیشه نمی گفتی از بس دستپختت خوبه برو تو مسابقه دستپخت شرکت کن؟ مگه همیشه نمی گفتی زیبایی خدادادی دارم و لازم نیست مثل زنهای دیگه عمل زیبایی کنم؟" کمال گفت "من حق ندارم از زن داداشم تعریف کنم؟ تو حسودی. اعتماد به نفس نداری. به همه مشکوکی. من دیگه حوصله سابق رو ندارم که به هرسازی که به گریه کنی، منم باهات همدردی کنم. دیگه خسته شدم. قصد دارم یه خونه تو تهرون بخرم و برم اونجا زندگی کنم. تو هم اگه اومدی، قدمت سر چشم اگرم نیومدی، توی تصمیم من تأثیری نداره."

جور دیگر:

فاطمه همیشه خودش را مقصر می‌داند. مثل گربه دزده شده که تا چوب را برمی‌دارند، فرار می کند. این روش باعث شده به خودش اعتماد نداشته باشد و فکر کند آدم کم‌ارزشی است برای همین مدام می‌ترسد زنی دیگر شوهرش را بگیرد. و برای اینکه نگذارد چنین اتفاقی بیفتد، مدام شوهرش را زیر نظر می گیرد.

در جور دیگر کسی سرنوشتش را از فالگیر نمی‌پرسد چون می‌داند آینده هرکس در گرو سعی و کوشش امروز ماست و ربطی به گردش ستارگان و طلسمات ندارد.

جمال پیشینه کلاهبرداری دارد. ممکن است در این بیست سال عوض شده باشد. شاید هم در کلاهبرداری ماهرتر شده باشد. در جور دیگر ضمن اینکه مثبت نگاه می کنیم و می گوییم شاید تغییر کرده باشد، حواسمان هم کاملا جمع است و هیجانی نمی‌شویم. کمال در جور دیگر با احتیاط جلو می‌رود.

فاطمه انرژی منفی می‌فرستد و می گوید شوهرش می‌رود و خیانت می کند. و به او پیامهای منفی می‌دهد. نتیجه‌اش این است که کمال حوصله شنیدن و خواندن حرفهای زنش را ندارد. و این یعنی کم شدن جذابیت فاطمه.

کمال در جور دیگر سعی می کند با توضیح دادن فاطمه را مطمئن کند که مرد هوسبازی نیست و به او نشان بدهد که تعریف کردن از دیگری به معنی تکذیب او نیست. فاطمه هم اگر جور دیگر ببیند، وقتی شوهرش از آخرین زن جمال تعریف می کند، می گوید:

"خدا رو شکر که آخرش جمال با زن خوبی ازدواج کرد و به آرامش رسید."

و وقتی که کمال می‌خواست به تهران برود، فاطمه به بازار می‌رفت و برای آنها سوغاتی می‌خرید. به کمال پیشنهاد می کرد که با هم به تهران بروند. در تهران رفتارش از روی سیاست و محترمانه بود. خودش را به آنها نزدیک می کرد نه اینکه دوری کند و انتظار صمیمیت داشته باشد.

آتش درون

نوشته مهدی اصغری



عکس تزئینی است

اتومبیل را که جلو خانه پارک کرد، از شدت باران کم شده بود. باران اردیبهشتی هوا را لطیف کرده بود. دوست داشت کمی قدم بزند، خودش هم نمی‌دانست این میل به خاطر لطافت هوا بود یا جوششی که درونش احساس می کرد! آخرین محموله را که تحویل داده بود گفته بودند فردا دستمزدش را خواهد گرفت، به نوعی بیگانگی با خودش رسیده بود؛ نوعی حس غریب که دلش را به آشوب می کشید. قطرات باران گاه‌به گاه به صورتش می‌خورد و رشته افکارش پاره می‌شد ولی دوباره مُشتی افکار دَرهم ذهنش را پر می کرد.

***

از زمان شیوع ویروس، کار و بارش از رونق افتاده بود. مسافر کمتر شده بود و کار کردن با اتومبیل، درآمد سابق را نداشت. یک روز که داشت شرایط را برای یکی از مسافران توضیح می‌داد، پیشنهادی از طرف او دریافت کرد؛ **کمک در توضیع مواد ضدعفونی کننده!**

با تعجب از آینه به قیافه گوشتالوی مسافر که خودش را "صابر" معرفی کرده بود چشم دوخت و در حالی که داشت خودش را معرفی می کرد، تعجبش را هم بر زبان آورد:

اردلان هستم. مواد ضد عفونی کننده؟ اون که الان تقریبا نایابه.

صابر نیشخندی زد و کارتی را به سمت اردلان دراز کرد:نایاب هست ولی نه واسه همه! ما که تو دست و بالمون زیاده. این شماره منه، خواستی تماس بگیر. می‌تونی با من کار کنی. درآمدش خیلی بهتر از جابجایی مسافره. تا کی باید دنبال مسافر این طرف و اون طرف بری. من یه نفر واسه این کار لازم دارم. تا کسی رو نگرفتم زنگ بزن.

اتومبیل که توقف کرد، صابر هیکل سنگینش را جابجا کرد و در حالی که هِن‌هِن می‌کرد پیاده شد. اردلان خیلی زود تصمیم گرفت که پیشنهاد او را قبول کند، صدایش زد و نحوه کار و میزان دریافتی‌اش را از او سوال کرد. مبلغ پیشنهادی صابر تقریباً دو برابر درآمد روزانه‌اش بود.

صبح فردا به آدرسی که اردلان داده بود رفت؛ گاراژی بود بزرگ و تا حدودی مخروبه و بیرون شهر. صابر به همراه چند نفر در یک مخزن بزرگ محلولی را هم می‌زدند. بوی الکل در هوا پیچیده بود. همه کسانی که آنجا بودند زیرچشمی نگاهی به اردلان انداختند و بعداز اینکه صابر با او مشغول صحبت شد، به کار خودشان مشغول شدند. اردلان با تعجب به کار آنها تماشا می کرد و منتظر بود تا شاید صابر توضیحی به او بدهد ولی صابر او را به اتاقی که گوشه‌ای از گاراژ بود برد. بطری‌های نیم لیتری روی میزی چیده شده بود و چند نفر محلول آماده شده را درون بطری‌ها ریخته و در آن را می‌بستند. عده‌ای هم کاغذی را روی آن می‌چسباندند.

اردلان یکی از بطری‌ها را برداشت؛ کاغذی که روی آن چسبانده شده بود فقط یک کلمه را در خودش جای داده بود: محلول ضدعفونی کننده! با تعجب از صابر پرسید:فقط همین؟ مشخصات دیگه‌ای روش نمی‌زنین؟

صابر با اشاره از او خواست که آرام صحبت کند:همین کافیه! تو این گیر و دار این چیزها خیلی مهم نیست.

از کارگران خواست که چند کارتن از بطری‌ها را درون صندوق اتومبیل اردلان بگذارند. آدرس‌هایی را به اردلان داد تا کارتن‌ها را به آنجا برساند. اردلان راه افتاد و کارتن‌ها را یکی یکی به جاهایی که گفته بودند رساند؛ بیشترشان دستفروشان خیابانی بودند و چند مغازه!... در یکی از مغازه‌ها وقتی داشت بیرون می‌رفت، مرد میانسالی را دید که با یکی از بطری‌های آنها به دست، وارد مغازه شد:

-این که چهل درصد هم الکل نداره! بچه‌ها الکل سنج زدن.

مغازه دار خیلی زود و بدون اینکه کسی متوجه حرف او بشود، بطری را گرفت و پول مرد میانسال را پس داد:

-این چه حرفیه. حتما دستگاهتون ایراد داشته. بفرما این هم پولت.

اردلان کم‌کم داشت به کاری که می کرد شک می کرد. از مغازه‌دار پرسید:

-اینها واقعا درصد الکلشون اینقدر پایینه؟

مغازه‌دار از پشتِ وسایلی که داخل قفسه چیده شده بود بطری دیگری بیرون آورد که اسم و آدرس کارخانه و غلظت بالای الکل رویش ثبت شده بود.

-اصل میخوای؛ بفرما. فقط بگم که گرونتر از اونه.

اردلان اتومبیل را سوار شد و به سمت گاراژ رفت. صابر وسط گاراژ ایستاده بود و به دیگران امر و نهی می کرد. با دیدن اردلان به سمت او آمد:خسته نباشی، تموم شد؟

-ممنون. یه سوال داشتم؛ اینها الکلشون چقدره؟ چند نفر پس آورده بودن و می گفتن الکلش کمه.

-از کجا این حرفو می‌زدن؟

-مثل اینکه الکل‌سنج داشتن.

صابر مزد آن روز اردلان را به او داد.

-نگران نباش. مگه چند نفر الکل سنج دارن؟ اصلا معلوم نیست این چیزایی که در مورد ویروس میگن درست باشه. اگه به من باشه میگم زیادی گُنده‌ش کردن، الکل بیست درصد هم ویروس رو می کشه.

اردلان قیافه حق به جانبی به خودش

گرفت:

-ولی پای جان مردم وسطه. الکل زیر شصت و پنج درصد اثر نمی کنه. یه وقت مدیون مردم نشیم؟

صابر که سعی می کرد عصبانیتش را مخفی کند، غرّید:

-تو بهتره کُلاهتو سفت بچسبی که باد نبره. قربونت برم، الان اگه گرگ نباشی، میشی برّه. این الکل هم با اونی که میگن فرق زیادی نداره. همه شون خوبن. تو هم اگه دنبال کاری، فردا اینجا باش. پول امروزتم که گرفتی ولی از فردا اگه اومدی، سر یک ماه پول می گیری.

اردلان وقتی سوار ماشینش شد، پول را شمرد؛ تقریباً دوبرابر پولی بود که هر روز گیرش می آمد. با خودش تصمیم گرفت که هرگز سراغ صابر نیاید ولی صبح زود جلو گاراژ بود! توی این اوضاع کم بودن مسافر، این کار برایش حکم گنج را داشت. با خودش فکر کرد: به او چه که چه چیزی درون کارتن‌هاست. او بسته‌ها را می‌برد و پولش را می گیرد. گناه بسته‌ها هم گردن کسانی است که تهیه‌اش می کنند.

و حالا دو ماه بود که برای صابر کار می کرد و بسته‌های مواد ضدعفونی کننده را به مقصد می‌رساند. با این که قرار بود ماه به ماه با او تسویه کنند ولی الان دو ماه بود که دستمزدش را نداده بودند چون گفته بودند که باید همه مواد توزیع شود و بعد پولش را بدهند.

***

باران داشت شدید می‌شد. احتمالا چند ساعتی بی‌هدف قدم زده بود. دلش آشوب بود و به کسانی فکر می کرد که مواد را خریده و به امید آن که غلظت مواد درست است، در معرض آلودگی به ویروس قرار گرفته بودند. گاهی با خود می گفت بهتر است که قید پول را بزند ولی باز با خودش می گفت: چه فایده وقتی مواد ضدعفونی کننده مصرف شده و کار از کار گذشته است!

قدم‌هایش را تندتر کرد و زیر رگبار باران، خودش را به خانه رساند. همسرش بعد از ورود او، دستهایش را به الکل آغشته کرد و لباسهایش را جدا از لباس‌های دیگر گذاشت تا بشوید. الکلی روی دستهایش بود که غلظتش تقریبا دو برابر غلظت الکلی بود که آنها تحویل مردم می‌دادند. دختر و پسرش که دوقلوهایی پنج ساله بودند، در خواب ناز بودند. آنها را بوسید و بعد از خوردن شام درون رختخواب غلتید.

شب، خوابهای پریشان دید؛ مردم در خواب به او نفرین می کردند و می گفتند که کارهایش بی‌جواب نخواهد بود. چند بار از خواب پرید و از اینکه آنها خواب بوده‌اند و نه واقعیت، خوشحال شد. صبح برای گرفتن مزدش به گاراژ رفت. صابر پولش را بصورت کامل به او داد و یک کارتن هم داخل ماشینش گذاشت.

بطری‌های پلاستیکی الکل آب شد و الکل درون ماشین جاری شد. تا اردلان به خودش بیاید ماشینش در آتشی سهمگین گرفتار شده بود... ماشین جلو چشمانش می سوخت و کاری از دستش برنمی آمد

-این الکله. نه از اینهایی که می‌دادیم به مردم، الکل به درد بخوره، نود و پنج درصد.

اردلان پول را هم روی کارتن الکل گذاشت و بعد از خداحافظی به راه افتاد. کمی که دور شد، ایستاد و پول را شمرد؛ بیشتر از آن بود که توافق کرده بودند. هنوز در مورد دریافت پول دودل بود. تصمیم گرفت که برگردد و پول را پس بدهد ولی هر چه فکر کرد به این پول نیاز داشت. استارت زد. ماشین روشن نشد، دوباره استارت زد ولی انگار ماشین هیچ وقت روشن نبوده است! بار دیگر استارت زد و این بار دودی از زیر کاپوت ماشین بلند شد. با عجله کلید کاپوت را زد ولی گیر کرده بود و باز نمی‌شد. دود هر لحظه بیشتر می‌شد. دست و پایش را گم کرده بود و نمی‌دانست باید چکار کند. بیرون ماشین رفت تا شاید بتواند کاپوت را باز کند ولی موفق نبود.

با دست‌های لرزان شماره امدادخودرو را گرفت و همانطور که قدم می‌زد شعله کوچکی از سیستم برقی خودرو شروع شد و حرارت آن که کم‌کم قوت می‌گرفت، به داخل ماشین نفوذ کرد. بطری‌های پلاستیکی الکل آب شد و الکل درون ماشین جاری شد. تا اردلان به خودش بیاید ماشینش در آتشی سهمگین گرفتار شده بود...ماشین جلو چشمانش می‌سوخت و کاری از دستش برنمی‌آمد. به آتش نشانی زنگ زد ولی تا رسیدن آتش نشانی، چیزی جز مشتی فلز سیاه از ماشینش باقی نمانده بود. سرش گیج می‌رفت. یکی از نیروهای آتش نشانی مقداری آب به او خوراند و کمک کرد تا روی زمین بنشیند.

تمام آن مدتی که به این کار مشغول شده بود از جلو چشمانش رد می‌شد. به کسانی فکر می کرد که با اطمینان از درستی موادی که پخش کرده بود، گرفتار شده بودند و الان معلوم نبود که چند نفر بیمار شده یا شاید فوت کرده‌اند. پشیمان بود ولی می‌دانست پشیمانی فایده‌ای ندارد و کار از کار گذشته است.

تلفن همراهش را برداشت و شماره گرفت. نسبت به کاری که می‌خواست انجام دهد شک نداشت. صحبت‌هایش که تمام شد، کنار ماشین آمد. ماشین خاموش شده بود و دود کم‌رنگی از آن بلند می‌شد. جمعیت زیادی دور ماشین جمع شده بودند. کارشناس آتش‌نشانی توضیح داد که اگر الکل داخل ماشین نبود، احتمالا شدت آتش سوزی خیلی کمتر از این می‌شد.در همین حال بود که ماشین پلیس رسید. اردلان جلو رفت و با یکی از مأمورها مشغول صحبت شد. بیسیم زدند و بعد از نیم ساعت ماشین دیگری اضافه شد. اردلان سوار یکی از ماشین‌های پلیس شد و راه افتادند. فاصله با گاراژ زیاد نبود و خیلی زود به آنجا رسیدند. در گاراژ بسته بود. چند بار در زدند ولی کسی در را باز نکرد. اردلان تاکید کرد که همین یک ساعت پیش آنجا بوده و مطمئن است که داخل هستند. یکی از نیروهای پلیس از دیوار بالا رفت و در را باز کرد. داخل گاراژ شدند. لوازم تهیه محلول همه آنجا بود ولی کسی به چشم نَمی‌خورد.

اردلان به اتاقی که گوشه گاراژ بود اشاره کرد و مأمورین به سمت آنجا رفتند. در را که باز کردند، همه کسانی را که در آنجا مشغول به کار بودند، زیر میز آنجا پیدا کردند که سعی کرده بودند خودشان را از دید مأمورین پلیس پنهان کنند. صابر که دستبند به دستش خورده بود، جلو اردلان ایستاد.

-مگه کم گرفته بودی که ما رو لو دادی.

صابر لحظه‌ای ساکت ایستاد، نگاهی به دستبند او انداخت و با صدایی که کمی لرزش درونش احساس می‌شد گفت:

-مبلغ کمی نبود ولی به قیمت سوختن ماشینم و یک عمر پشیمونی تموم شد.

پلیس با کمک و راهنمایی اردلان از تمامی تجهیزات عکس و فیلم تهیه کرد و درِ گاراژ را پلمپ کرد. مینی‌بوس پلیس جلو در بود. همه سوار شدند. اردلان چشم در چشم یکی از مأمورین پلیس ایستاد و دستهایش را به سوی او گرفت:

-فکر می کنم یه دستبند هم برای من دارید.

مأمور پلیس در حالی که سوار ماشین می‌شد، به مینی‌بوس اشاره کرد که حرکت کند.

-فکر می کنم شما نیاز به کمی قدم زدن دارید. سر فرصت بیایید کلانتری تا در موردش باهم صحبت کنیم.

ماشین پلیس دور شد. اردلان با قدم‌هایی آهسته به سمت ماشینی که حالا کاملاً سوخته بود حرکت کرد.

زیر نظر: محمدرضا مهدیزاده

نمونه شعر کهن

نازها کن

همه کس کشیده محمل به جناب کبریایت
من و خجلت سجودی که نریخت گل به پایت
نه به خاک در بسودم، نه به سنگش آزمودم
به کجا برم سری را که نکرده‌ام فدایت
هوس دماغ شاهی چه خیال دارد اینجا
به فلک فرو نیاید سر کاسهٔ گدایت
به بهار نکته سازم، ز بهشت بی‌نیازم
چمن آفرین نازم، به تصور لقایت
نتوان کشید دامن، ز غبار مستمندان
بخرام و نازها کن، سر ما و نقش پایت
نفس از تو صبح خرمن، نگه از تو گل به دامن
تویی آن که در بر من، تهی از من است جایت
ز وصال بی‌حضورم، به پیام ناصبورم
چقدر ز خویش دورم که به من رسد صدایت
نفس هوس خیالان، به هزار نغمه صرف است
سرِ دردسر ندارم، من بیدل و دعایت

میرزا عبدالقادر بیدل دهلوی

دوبیتی

تو باید هر چه دارم را بخوانی
کتاب روزگارم را بخوانی
تو باید مثل آه سرد پاییز
بیایی و بهارم را بخوانی

محمدحسین حیدری زرنه

نمونه شعر نو

در این بهار

در این بهار... آه!
چه یادها
چه حرفهای ناتمام
دل پر آرزو
چو شاخ پرشکوفه باردار می‌شود
نگار من
امید نوبهار من
لبی به خنده باز کن
ببین چگونه از گلی
خزان باغ ما بهار می‌شود

سیاوش کسرایی

حسرت سوخته

آقا بیا تا ما سر و سامان بگیریم
با ذکر "یا حی" لبانت جان بگیریم
یا "من هوالآخر" مخواه از داغ هجران
چون شمع حسرت سوخته، پایان بگیریم
بگذر به سمت جمعه بازار دل ما
تاچون زلیخا، یوسف کنعان بگیریم
تا چند بر سجاده‌های اشک و آتش
بی تو گلاب قمصر کاشان بگیریم
برقی بزن برابر ما،ای سورهٔ رعد
تا نوحه نوحه، روضهٔ باران بگیریم
قرآن ناطق بر سر ما پای بگذار
قدر است و باید روی سر قرآن بگیریم
دکان کفرستان ببند ای باب رحمت
تا از نگاه ناب تو ایمان بگیریم
لختی بخندای غنچه‌ها مست لبانت
بگذار تا از اشک‌ها، تاوان بگیریم
ای چشم تو دارالشفای دردمندان
نگذار تا ما درد بی‌درمان بگیریم
ما ریزه خوار سفرهٔ سرخ حسینیم
وقت است، از دست تو آب و نان بگیریم

مرتضی دهقان آزاد-کرج

به نام عشق

من به اندازهٔ غم‌های دلم پیر شدم
از تظاهر به جوان بودن خود سیر شدم
عقل می‌خواست که بعد از تو جوان باشم و شاد
من ولی با غم عشق تو زمینگیر شدم
بعد تو شادترین رخت تنم مشکی شد
طعنه‌ها خوردم و پیش همه تحقیر شدم
کاش می کشت مرا عشق تو این بار امّا
من اسیرم که چنین تابع تقدیر شدم
عشق برگشت اناالحق زند، امّا بی تو
دید در حنجره‌اش بغض گلوگیر شدم
تا شدم رود، تو هم صخره شدی در راهم
بی صدا ماندم و با درد تو تبخیر شدم

زهرا سلیم- تهران

انتظار

سیب
صبح رسایی است
که رسیدنت را تفسیر می کند
و اجاق شقایق
لحن سرخ آمدنت را
زبانه می کشد
من
در انزوای کوچهٔ انتظار
ایستاده‌ام هنوز
و قمریان دلتنگ را
دانه می‌دهم هر روز

مهدی خلیل زاده

بی من و تو

به شب شعر سکوتت که پر از باران است
خانهٔ هر غزلت بی‌من و تو ویران است
فعل رفتن همه جا صرف شده در شعرت
می روی باز، ولی پای دلت لرزان است
و جهان دهکدهٔ کوچک تنهایی ماست
روز و شب دایرهٔ خاطره‌ها گردان است
بغض کالی همهٔ باغ دلت را پر کرد
سیب آفت زدهٔ باغ ولی خندان است
جای چنگال زمان بر تن دنیا مانده
پنجه‌اش روی گلوی همهٔ نامردان است
آخرین مرثیه را شعر رهایی خواندی
ته این جاده پر از وحشتِ بی‌پایان است

سمیرا یکه تاز-زرندیه

دعوتنامه

به ورامین که رسیدید، بپیچید
سمت روغنکشی و کوچهٔ مهتاب مشیری
سرِ ده متری باران شبانه
یکَ اقاقی‌ست، دو تا نارون خیس
دو، سه تا شاخهٔ توت
و بپرسید از آنها
منزل شاعر شوریدهٔ این شهر...؟
همه می‌دانند
و بگویید همان که
عاشق نرگس شهلاست
و بیایید و ببینید که در قید حیاتم، دائم
و حیاطم شب و روز
غرق نیلوفر ناز است
زنگ اصلاً نزنید
در اصلی، قلیان، چای دم عصر
مثلِ آغوش به روی همه باز است

حسن فرازمند-ورامین

برایم یک جهان بودی

پشیمانی مگر از این که با من مهربان بودی؟
پشیمانی که با من سالها هم آشیان بودی؟
به سمت روشنایی، صبح را پرواز می کردیم
پشیمانی از این که در مسیر آسمان بودی؟
از آن احساس، از آن روشنایی، شوق گل می‌داد
میان آن همه بیگانه، با من همزبان بودی
چه پیش آمد، دلت یکباره از من روی گردان شد؟
زمانی، این من، این آشفته را آرام جان بودی
به رنگ آفتاب و گل، به چشمم جلوه می کردی
در اوج آسمان، تصویری از رنگین کمان بودی
هزار امید از لبخندهایت سهم من می شد
برایم در دل این شهر کوچک یک جهان بودی
در اینجا هیچ کس غیر از تو حالم را نمی‌فهمد
همیشه با من و احساس من، همداستان بودی
هزاران واژه را با آب و گل پیوند می‌دادم
مرا انگیزهٔ این شعرهای ناگهان بودی
رصد می کردم آن دریای شورانگیز را هر روز
چقدر آن فصل‌ها، در چشمهایم داستان بودی
جنون با یک بیابان شوق می‌شد گردن آویزم
تو سهم شاعری از عشق‌های باستان بودی

خدابخش صفادل - نیشابور

مرا به یاد بیاور

مرا به یاد بیاور
قبل از آنکه بمیرم
و به همان سادگی که شعر می‌خواندی
صدایم کن
و قبل از آنکه
شادی را فراموش کنم
لبخند بزن
تا قند کافی برای خوردن این چای
داشته باشم
و قبل از آنکه در تاریکی فرو بروم
چشم‌هایت را باز کن
تا گرد و غبار فرو بنشیند
و من خورشید را
در همین شعر بفرستم برای خیلی‌ها
که هیچ کدامشان مرگ را
نمی‌شناسند
اما تو را خوب می‌شناسند
نام تو بهار است
حالا نام تو را همه به یاد می آورند
به یاد می آورند
سرسبزی درختان را
ماهی‌های قرمز رودخانه را
کتاب‌های خوب را
شاعران را
مرگ را به یاد نمی آورند
زمستان را فراموش کرده اند
و تنهایی را به باد داده اند
پنجره‌ها را باز می کنم
تا همه ببینند
پیش از آنکه باران بیاید
بهار را به خانه ما آورده‌ای

اصغر رضایی گماری- گتوند دزفول

جوانه‌های ادبی

بیا تا بر اریم دستی ز دل که نتوان بر آورد فردا ز گل
● حکیم سخن سعدی

*** آقای کامران حبیبی- شیراز**

دود با کلماتی چون سود، رود و بود قافیه می‌شود، در حالی که شما آن را با سبز، درد و صدا قافیه کردید و این یعنی با قافیه و نقش آن در شعر کلاسیک آشنا نیستید. دقت در اشعار بزرگانی چون حافظ و سعدی و خواندن کتابهایی که درباره قافیه نوشته شده، برای شما مفید خواهد بود.

*** خانم نیره صاحبی- کیش**

بیتی از حافظ را تقطیع می کنیم:
همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفل‌ها
وزن این بیت:
"مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن "است.
همه کارم = مفاعیلن
ز خود کامی = مفاعیلن
به بدنامی = مفاعیلن
کشید آخر = مفاعیلن
نهان کی ما = مفاعیلن
ند آن رازی = مفاعیلن
کز او سازن = مفاعیلن
د محفل‌ها = مفاعیلن

*** آقای فریبرز ارشادی- تهران**

کتابهایی که درباره نقد اشعار بعضی از معاصران نوشته شده می‌تواند به شما در درک بهتر شعر آنها کمک کند، از جمله کتابهای محمد حقوقی که در نقد و معرفی اشعار شاملو، اخوان ثالث، سهراب سپهری، نیما و فروغ نوشته شده است.

*** خانم نسترن زاهد- کرج**

قسمتی از سروده شما را به امید دریافت آثار بهترتان می‌خوانیم:
کجا رفتی
که هیچ ردی از تو
در دل من
باقی نیست
کجا رفتی
که شب
به مرز صبح
نمی رسد

تقدیم به نابترین غزل هستی، مادرم

بی حضورت

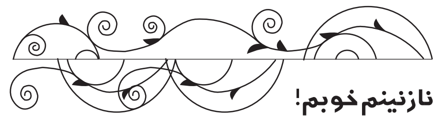
بی حضورت خانه زندان می‌شود
کل دنیا مهد احزان می‌شود
ای هوالشّافی نگاهت مرهم است
دردهایم با تو درمان می‌شود
یوسفی، دل بی‌قرارت روز و شب
می روی، هر گوشه کنعان می‌شود
کوه صبری وقت سختی، مشکلات
در کنارت سهل و آسان می‌شود
نازنینا، مستجاب الدعوه‌ای
از دعایت، دل به سامان می‌شود

صدیقه قادری- راین کرمان

نوشته های ناب

سنگ آسمانی
Neveshte_Nab@yahoo

ارسال متن تلگرامی و پیامک
فقط با ذکر نام: ۰۹۳۵۶۹۲۰۳۴۹



نازنینم خوبم!

نصف شب بوی تو پیچید از آن سوی خیال
تا دم صبح اگر زنده بمانم خوب است...!

سنگ آسمانی



خیلی‌ها ظاهراً بی خطرند، اما در باطن خطرها دارند، اینها همان فلفلهای تندی هستند که با نیت فلفل شیرین گازشان می‌زنی و غافلگیرانه می‌سوزی!

اصغر شاهنظری-رامسر

از اینکه خیلی‌ها زیاد گذشت می کنند خوشحال نباشید، عمر احساس یک انسان با هر بار کوتاه آمدن کوتاه‌تر می‌شود!

مازیار اوریمی

در زندگی یاد گرفتم، همه چیز را نمی توانم عوض کنم، جز خودم را و همه من را دوست نخواهند داشت، جز خودم!

مهسا پقه

ای کاش عاشق کسی می‌شدم که شعر را بلد بود، کسی که می‌فهمید، وقتی ستاره را به چشمهایش، زمین را به آغوشش و بهار را به بودنش تشبیه می کنم، یعنی، دوستش دارم!

شهرام قلی‌پور

من به نام تو می‌زنم لبخند، تو بهاران سبز خندانی، و امید دل پریشانی، مهربانی، شکوه هر جانی، بی‌تو بی‌چاره و گرفتارم، دردمندی شکسته و زارم، خسته‌ای بی‌نوا و بیمارم، تا تو هستی، تو را تو را یارم!

محمدکریم جوهری

با همین احتمال یک درصدی برای آمدنت، باز هم به بهار ۹۹، صد در صد امیدوارم

قنبر یوسفی

بزرگتر که شدیم، مدادهایمان هم تکامل یافتند، تبدیل به خود کارهای بی‌رحمی شدند تا یادمان بدهند، هر اشتباهی پاک شدنی نیست!

حسن چراغیان-بردسکن

مظلوم دست بسته مغلوب را بگوی
تا چشم بر قضا کند و صبر بر جفا

رضا سیامی _قشم

ای شما ای تمام نامهای هر کجا! زیر سایبان دستهای خویش، جای کوچکی به این غریب بی‌پناه می‌دهید؟ این دل نجیب را این لجوج دیر باور عجیب را در میان خویش راه می‌دهد؟

زهرا برمکی

گیریم خنجر حرف تو بر پهلوی باورها نشست، نوش دارویی، شرابی، شیونی، شعری به کارش می کنیم...
دلی که چرکین شد، چه کارش می کنیم؟!

شکلات تلخ

در حیرتم از خلقت آب، اگر با درخت همنشین شود، آن را شکوفا می کند، اگر با ناپاکی برخورد کند، آن را پاک می کند و اگر با خورشید متفق شود، رنگین کمان می‌سازد ولی اگر تنها بماند، رفته رفته گنداب می‌شود. با هم بودنمان را قدر بدانیم

عبدالامیر اسدالله زاده-شوشتر

یادت باشد، اگر مرا بتکانند، فقط عطر یاد تو همه جا را پر خواهد کرد

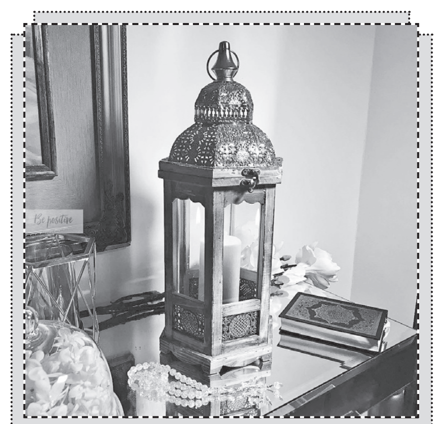
امیرعباس سوری

حال خوب را هیچکس نمی‌تواند بخرد!
حال خوب را هیچ فروشگاه بزرگی نمی‌فروشد، حتی اگر اجناسش انقدر مرغوب باشد که نتوانی سمتشان بروی ...حال خوب یعنی دلت خوش باشد ؛ حال خوب یعنی پاییز باشد، حال خوب یعنی درختان را با رنگ‌های مختلف رنگ آمیزی کرده باشند، روی ابرها بایستی و پشت کنی به همه‌ی آن چیزهایی که نمی گذارند بخندی...
حال خوب را نمی‌توان خرید اما می‌توان ثبت کرد

میرا کاوه _ماسوله

کاش گوشه‌ای از این شهر شلوغ کمی دورتر از هیاهوهای مهیب
یک نفر جار میزد "آرامش"
بیا که حراج کرده‌ایم...

آرش امیدی _تهران



رمضان آمد و دلخوش که به اجبارِ صیام
خون دل خوردنمان تا دمِ افطار، حرام...

مجید صبحی

خواب

ما در یک دنیا به خواب رفتیم و در دنیای دیگری از خواب بیدار شدیم
ناگهان دیزنی لند هم سحر آمیز نیست
پاریس هم دیگر عاشقانه نیست
حتی نیویورک هم دیگر خارق‌العاده به نظر نمی‌رسد
دیوار چین هم دیگر قلعه تدافعی نیست
ومکه خالیست....
به آغوش کشیدن و بوسیدن به یکباره اسلحه‌ای مرگبار شدند
و به دیدن پدر مادر و دوستان نرفتن دلیل عشق به آنهاست
وناگهان متوجه می‌شوید که قدرت، زیبایی و پول بی‌ارزش می‌شوند... وقتی نمی‌تواند اکسیژن حیاتی را به شما بدهد
جهان به زندگی خود ادامه می‌دهد و زیباست
فقط انسان رادرقفس قرار داده
به تصورم جهان در حال فرستادن پیام به ماست
که وجود تو لازم نیست!
هوا زمین و آسمان نیازی به وجودتان ندارد و بدون شما قادر است به زندگیش ادامه دهد
وقتی برگشتید به یاد داشته باشید که شما میهمان هستید

مرتضی ایمانی – اصفهان

بوته

اگر نمی توانی بلوطی بر فراز تپه ای باشی بوته‌ای در دامنه ای باش ولی بهترین بوته ای باش که در کناره راه می روید
اگر نمی توانی درخت باشی، بوته باش
اگر نمی‌توانی بوته‌ای باشی، علف کوچکی باش و چشم انداز کنار شاه راهی را شادمانه‌تر کن
اگر نمی توانی نهنگ باشی، فقط یک ماهی کوچک باش ولی بازیگوش ترین ماهی دریاچه!
همه ما را که ناخدا نمی کنند، ملوان هم می‌توان بود
در این دنیا برای همه ما کاری هست کارهای بزرگ و کارهای کمی کوچکتر و آنچه که وظیفه ماست، چندان دور از دسترس نیست
اگر نمی توانی شاهراه باشی، کوره راه باش
اگر نمی توانی خورشید باشی، ستاره باش
با بردن و باختن اندازه‌ات نمی گیرند
هر آنچه که هستی، بهترینش باش

عرفان نامداری _کرمانشاه

جدول متقاطع



جدولها زیر نظر: داود بازخو
BAZKHOO @ yahoo.com

حرف (ر) چه تعداد است؟

قابـل توجه خوانندگان عزیز: بـرای حل جدول متقاطع اعلام تعداد حروف درخواسـت شـده در هر شماره به همراه ارسـال تصویر حل شده آن به تلگرام (در ساعت‌های ۸ تا ۱۶:۳۰ روزهای شنبه تا چهارشنبه) یا از طریق پست به آدرس مجله، در هر شماره ضرورت دارد. البته همراه نام و نام خانوادگی و ذکر شماره تماس در قرعه کشی شرکت داده می‌شوید.

اسامی برندگان جدول ۳۸۶۹

۱ـ هما سماوات ـ همدان
۲ـ لیلا مستوفی ـ تهران
فربد جباری ـ خراسان رضوی

افقی:

۱. شناسـایی نقشـه زمین ـ نقشـه جغرافیا که زمین را به صورت دو نیمکره نشان می‌دهد
۲. مسخرگی ـ جزیره‌ای در اقیانوس هند ـ جمع معدن
۳. آلـت فلـزی دوشـاخه آتـش گیـر ـ کافی ـ تمدنـی سرخپوستی در مکزیک ـ شوخی
۴. دفعه ـ اوراق بورس ـ رقص فرنگی ـ خاص تر
۵. هـزار کیلو ـ تپه‌ای باسـتانی در گیلان ـ پول یمن ـ نت منفی
۶. آهنگر انقلابی ـ معدن ـ بخشنده
۷. فرزندزاده ـ عروس شـهرهای جهـان ـ در طب قدیم صفرا، خون، بلغم و سودا
۸. شـهری آذری ـ ایالتی از ایران قدیم ـ دسـری ایرانی ـ گرفتنی از هوا
۹. مارال ـ دیوانسالاری ـ خالص
۱۰. شـهر ارک قدیم ـ بزدل ـ ترشـی آزمایشـگاه ـ هوای متحرک
۱۱. آییـن مردمـان عربسـتان ـ از میوه‌های بهشـتی ـ کم عرض
۱۲. قلعه‌ای بالای کوه ـ جایز ـ لباس شنا
۱۳. گونه ـ سازضرب ـ دستگاه دریافت تصاویر ماهواره‌ای ـ بخش درونی دست و پا
۱۴. جانـور وول خوردنی ـ سـمت چپ ـ سـر گرد قدیم ـ پیشه
۱۵. کولی ـ گلی معطر ـ ابر نزدیک زمین ـ دیکته
۱۶. اعتقاد دینی ـ گنجه کوچک در دار ـ گلی زیبا
۱۷. مولف روح القوانین ـ آموزانه

عمودی:

۱. گلهای برجسـته که بارشـته‌های طلا یا نقره روی پارچه می‌دوزند ـ کینه زاغ است بواسطه پرخوانی اش
۲. کشور افلاطون ـ بیم ـ ثریا
۳. اندیشـه کردن ـ سـبزی سـالاد ـ عیب و عار ـ تعمیر و اصلاح هر چیز
۴. همانا ـ عزیز همه ـ نوعی رایانه همراه ـ گل نومیدی
۵. چیز ـ شهر انار و طالبی ـ غذایی اصفهانی ـ منقار کوتاه
۶. سود ـ نثر ـ لبخند زدن
۷. سال جاری ـ برنده ـ یک قطعه ابریشم
۸. آب آذری ـ عنوان امپراطوران ژاپن ـ مساوی ـ مکر
۹. چین و شکن ـ نوعی نقاشی طنز آمیز ـ نمک
۱۰. شهر بادگیرها ـ ساز شاکی ـ بدنامی ـ سفید
۱۱. بحث ـ جمع سفینه ـ رقص محلی برزیل
۱۲. لقب ـ سه جوخه ـ ثمر درخت
۱۳. عزیـز عرب ـ از سلسـله‌های ایرانی ـ پذیرفتن سـخن ـ الفبای ساز و آواز
۱۴. نعمت‌ها ـ صادق ـ لم یزرع ـ شیر عرب
۱۵. عقیم ـ گچ بتونه ـ نیرنگ ـ متضاد بیشتر
۱۶. درآمـد فرعـی و جانبی ـ ده، قریه ـ واحـد اندازه گیری حرارت
۱۷. آن کـه می‌خواهد امتیازها و امکانات موجود را به تنهایی در اختیار داشته باشد ـ اجلاس، فراهمایی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷

ببین کـه می‌گویـد، ببین چـه می‌گوید
● سعدی

حل جدولهای شماره ۳۸۶۹

طراح جدولها: داود بازخو

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند فقط به شماره تلفن همراه ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹ پیامک نمایند.

از بین عزیزانی که هر هفته جدول شرح در متن مجله را حل کرده و تعداد حرف خواسته شده را با ذکر شماره مجله، اسم شهر، نام و نام خانوادگی (در ساعت‌های ۸ تا ۱۶:۳۰ روزهای شنبه تا چهارشنبه) به شماره سامانه ۰۹۳۰۴۷۴۰۲۸۹ پیامک نمایند، یک نفر به قید قرعه انتخاب و هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می‌شود. البته به شرطی که تنها یک بار پیامک زده شود و کد پستی، نشانی و نام نویسنده با دقت نوشته شده باشد.
توضیح ضروری اینکه با ارسال بیش از یک پیامک نام شما به طور اتوماتیک از سامانه حذف می شود

حرف (و) چه تعداد است؟

پارسا / خوش صورت
گردن کلفت / لبخند
جعبه مقوایی / پرنده زیبا
کنگره پیشاهنگان
کافی / کاما
روی بند / دریا
شهری در ترکیه / ورم
ساز دهنی / عدد مجهول
جزیره‌ای ایرانی / رهبر
قابله / شهری در ویتنام
فریاد دیو / مرکز آذربایجان
واحد مغازه / گروه مردم
چله کمان / حرف صریح
اسکله / وحشی
آب آذری / نفس خسته
تصدیق روسی / رنگ گیاهی
ترشرویی
خوراک چهارپایان / حاجت
سوئیچ ساعتی
از شهرهای استان یزد / رهن
مرکز آنگولا / خطی در ریاضیات
ناگوار / تمام کننده
ضمیر انگلیسی / شجاع
پول ژاپن / بهره
سرزنش
اثر رطوبت / فیل ماقبل تاریخ
پناهگاه / بازرگان
روش / بازیگوش
زادگاه رئیس علی مبارز بوشهری
جانور خونخوار / فقیر
گل سرخ / از غلات
فلک / زمینه
سنگی قیمتی / تخمه
ظرف آبکشی از چاه
غیرحقیقی / از عجایب هفتگانه‌مصری
ضمیر فرانسوی / زنده
عدد ورزشی / پرستیدنی عهد جاهلی
گشاده / درجه
جبه / خرمن ماه
از فروع دین / مدعی العموم
آفت
نامه نما / پایان روز
مالامال
حایل بین پیچ و مهره / آشکار
ملیح
زشت / از فرشتگان پرسشگر
هرزه / شش
مردمان / گونه
گرفتگی زبان / سودای ناله
طیاره / محفظه کرم ابریشم
پایه

جدول سودوکو ۳۸۸۱

اعداد ۱ تا ۹ را در هر سطر و ستون و مربع های کوچک ۳×۳ طوری قرار دهید که هر عدد فقط یک بار درج شود.

۸	۷		۶				۳	
	۱	۲		۸	۵			
۳			۴				۸	۱
		۱					۵	
۲	۸		۱	۶	۳			
		۶		۵			۱	۲
				۳				
	۲	۳			۶	۹	۷	
۱	۹			۴	۷			۳

با هوش خود کلنجار بروید

محمود صفادار

پاسخ در صفحه ۶۲

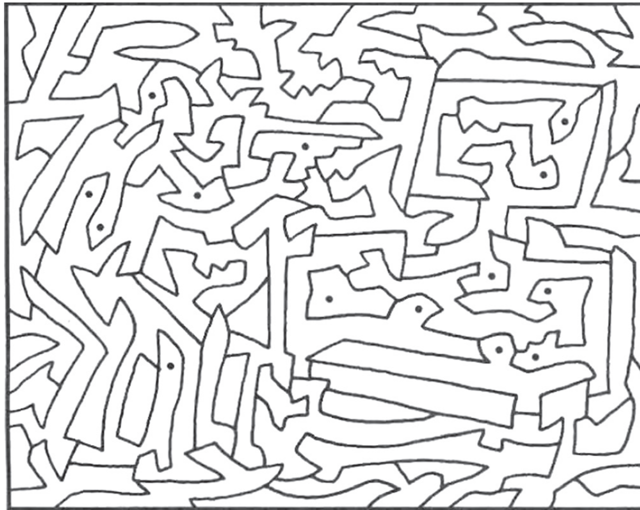
بی شباهت اما شبیه

در اینجا دو تصویر می بینید، در یکی باغبان درخت کاج خود را به شکل خودش تزیین کرده و در دیگری صندوقدار با یک حجم خرید زیاد روبرو شده است. با اینکه این دو تصویر هیچ شباهتی با هم ندارند ولی در ۷ مورد با یکدیگر شبیه هستند. آن موارد کدامند؟



نقاشی پنهان

در میان این خطوط کج و معوج یک نقاشی زیبا نهفته است. کافی است مداد یا خودکاری برداشته و خانه هایی را که دارای نقطه است رنگ کنید. برای بهتر شدن کار دقت کنید تا هنگام رنگ کردن از خطوط بیرون نروید. پس از پایان کار ناگهان یک نقاشی زیبا مقابل چشمانتان ظاهر می گردد.

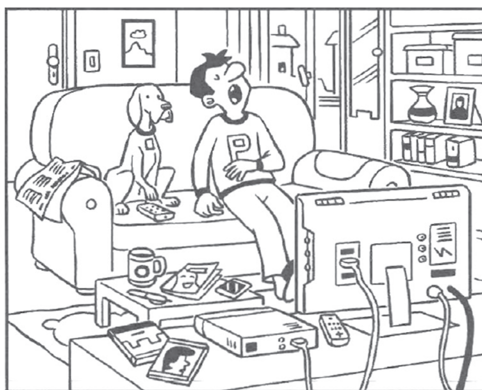






بیست اختلاف در تصویر تماشای فیلم

مرد هنگام دیدن فیلم خوابش برده اما سگ او در حال تعویض کانال و دیدن فیلم دیگری است، اما در میان دو تصویری که از این صحنه تهیه شده و در نگاه اول کاملا یکسان به نظر می رسند، بیست اختلاف وجود دارد.





آنچه می شنوم را فراموش و آنچه می بینم را حفظ و آنچه انجام می دهم را درک می کنم

• کنفوسیوس









٤ جزء حذف شده در تصویر مداخله در اداره زن تصویر روی دیوار را جابجا می کند و خدمه اداره از این دخالت او ناراضی به نظر می رسد، اما در هر یک از ۳ تصویر دیگری که از تصویر سمت چپ تهیه شده، چهار اختلاف وجود دارد. حال از شما می خواهیم این اختلاف ها را در سه تصویر سمت راستی با تصویر سمت چپ پیدا کنید.

نگاه شما

صفحه پیش رو تصاویری است که خوانندگان گرامی مجله برای ما ارسال کرده‌اند و دیگر علاقه‌مندان هم می‌توانند با ارسال تصاویر خود به شماره تلگرام یا ایمیل مجله در این کار سهم داشته باشند. البته از آنجا که تصاویر ارسالی نشان‌دهنده نوع نگاه شما به دنیای پیرامونتان است، لطفاً در ثبت آنها حساسیت داشته باشید تا با چاپ آنها دیگر خوانندگان هم از دیدن تصاویر لذت بیشتری ببرند.



محمدعلی احمدی(محمد اسبی) ، تیرماه ۹۸ - کوهبنان



محسن سالاری، یزد ۱۳۹۷ - یزد



طبیعت زیبای کوهمره سرخی ،جمال شریفی - شیراز



کوه سهند،عروس کوههای ایران، اسماعیل محسنی آشان - مراغه



نوروز ۱۳۹۳، ناصر پوریوسف -ساحل دیر بوشهر



آدم برفی ها ساخته شده توسط پرسنل باذوق و خلاق بازارچه ماهی - زهرا پاشازاده - مراغه



تهیه ، تولید و توزیع ماسک واقلام ضد عفونی کننده با کمک حوزه مقاومت بسیج ۲۱۸منطقه ۱۱تهران در راستای مبارزه با بیماری کرونا



منطقه توریستی مزگاه - حمیدرضا قائم مقامی - نوشهر مازندران

تربیت شنونده موسیقی اصیل

دکتر ابراهیم جعفری - استاد علوم ارتباطات دانشگاه

اکبر گلپایگانی تاریخ موسیقی آوازی ایران را با توانمندی‌های خود به قبل و بعد از خود تقسیم کرده است. مردی که حنجره طلایی نام گرفت و بی‌شک که برازنده‌اش است. دهم بهمن گذشته سالروز تولد اکبر گلپایگانی هنرمند تاثیر گذار عرصه موسیقی ایران بود که با پشت سر گذاشتن ۸۶ سال همچنان سرشار از انگیزه و نشاط است. گلپا چند مصاحبه خواندنی با مطبوعات داشت که خواندنی‌ست. می گوید: "من گلپا هستم و هیچ ادعایی ندارم و این لقبی‌ست که دوستدارانم به من داده‌اند؛ من با این نام در دل مردم جای گرفتم و با همین نام روی دوش مردم خداحافظی می کنم؛ امیدوارم تا زنده هستم بتوانم کارهایی انجام بدهم که مردم کشورم از من انتظار دارند. یک‌زمان برنامه‌ای به نام گلها بود که آن را افراد بسیار مهمی اداره می کردند. درست که داوود پیرنیا خالق برنامه گل‌ها بود اما ایشان مشاورانی چون روح‌الله خالقی، موسی معروفی، رهی معیری و علی‌دشتی داشت. نوازندگان مطرحی چون حسن کسایی، جلیل شهناز، فرهنگ شریف، رضا ورزنده، پرویز یاحقی و حبیب الله بدیعی نیز حضور داشتند که سبب شد این برنامه ۱۰ دقیقه‌ای مورد توجه مردم قرار گیرد و به مرور به ۴۵ دقیقه برسد.

در برنامه گل‌های جاویدان خوانندگانی مانند بنان، قوامی، فاخته، عبدالوهاب شهیدی، عبدالعلی وزیری، عزت روح‌بخش حضور داشتند و من نیز با آن برنامه همکاری می کردم. همه این دوستان در جایگاه خودشان انتخاب شده بودند و گوش‌های مردم و مخاطبان آن دوران را برای شنیدن موسیقی فاخر آماده می کردند. زمانی که وارد موسیقی شدم بدون هیچ ادعایی عاشق هنرم بودم و به مدت ۱۰ سال افتخار شاگردی نورعلی‌خان برومند را داشتم.در گل‌های جاویدان برنامه داشتم، یک روز مشیر همایون را در رادیو دیدم که شاگرد نورعلی‌خان برومند بود، گفت گلپاجان کجا می‌روی؟ گفتم نزد آقای پیرنیا که از من دعوت کرده آواز بخوانم. گفت می‌خواهی آواز بخوانی؟ گفتم بله. گفت: برو پشت سر مرده آواز بخوان. اما من به جای ناراحت‌شدن از آن درس گرفتم چرا که استادم آموخته بود اگر دنبال آواز هستی نباید شبیه دیگران بخوانی، آن‌ها خیلی از تو بهترند، تو باید بروی گلپا شوی. این‌ها تلنگری بود تا مسیر خودم را انتخاب کنم؛ به دنبال ساخت مثنوی شور "مست مستم ساقیا دستم بگیر" با غزلی از بیژن ترقی و آهنگ مرتضی‌خان محجوبی رفتم؛ بعد مثنوی دشتی را خواندم و در ادامه قطعه" پیش ما سوختگان، مسجد و میخانه یکی است" را اجرا کردم که حواشی بسیاری داشت... لذا معتقدم موسیقی سلیقه است ولی ما باید گوش مردم را با موسیقی‌های خوب آشنا سازیم و هنرمندان خواننده یا نوازنده برای قلب مردم بخوانند و بنوازند و زمانی که به شهرت رسیدند و پول هم به دنبالش آمد، آن را در راه کمک به مردم هزینه کنند. من تا به این سن نه حقوق پیشکسوتان را گرفته‌ام و نه حقوقی از برنامه گل‌ها...

زنده‌یاد تختی وصیت کرده بود در مستند ایشان آواز بخوانم و من هم چندی پیش برای ساخت این مستند به پاریس رفتم. با تختی دوستی دیرینه ۳۰ ساله داشتم، او علاوه بر قهرمان کشتی، شخصیت بزرگی هم داشت. زمانی که پاریس بودم در مصاحبه‌ای گفتم من تنها یک آرزو داشتم که به آن رسیدم و آن نشان دادن مسیر تعالی به جوانان بود. موسیقی با آن که سلیقه‌های مختلفی را در برمی گیرد پاک است و شجاعت را در انسان تقویت می کند و با سیاست همخوانی ندارد. ما باید برای موسیقی فاخر، شنونده فاخر تربیت کنیم. در مراسم پیکر شادروان ناصر ملک مطیعی مردم به خیابان آمده بودند و می‌خواندند" می‌دونستی که خاک، فرش منه، رفتی نمونډی چرا بخت سپیدو، به سیاهی نشوندی" با خودم گفتم این صدای همان مردم است، آنها هنر اصیل خود را به یاد آورده‌اند و همان جا سجده کردم و گفتم خداوندا من زنده‌ام و می‌بینم که مردم به هنرمندان وفا دارند. من مردم سرزمینم را دوست دارم و بسیار علاقه‌مندم دست جوانان را بگیرم.



جواب چیزهایی که وجود ندارند را به سادگی می شود دید
● جرج برنارد شاو

نمایندگان رد صلاحیت شده

اتفاق جالبی که در این دوره از انتخابات پیش آمد، رد صلاحیت شدن عده‌ای از نمایندگان مجلس است .یعنی در حال حاضر کسانی در مجلس حضور دارند و کسانی دارند برای مملکت قانون وضع می کنند که برای حضور مجدد در مجلس صلاحیت لازم را ندارند. یک نفر یا دو نفر هم نیستند، بلکه یک چهارم نمایندگان مجلس هستند. رد صلاحیت شدنشان به خودی خود مساله‌ای نیست، آدمی عوض می‌شود .کسی که چهار سار پیش صلاحیت داشته ممکن است الان صلاحیت نداشته باشد و چندان ناممکن نیست. اما چند نکته قابل توجه است:

یک نکته تعداد زیاد ردصلاحیت شده‌ها است و کسانی که فساد مالی داشته‌اند.یک چهارم نمایندگان مجلس. واقعا جای جای تاسف و بازنگری است.نکته دیگر این که آیا بر رفتار و اعمال نمایندگان مجلس نظارتی نیست؟ کسی یا نهادی نیست که بر کار آنها نظارت داشته باشد که دچار فساد مالی نشوند؟ یعنی همین که نماینده شدند تام‌الاختیار هستند؟ نکته دیگر اینکه اگر انتخابات نبود یا اینکه این رد صلاحیت شده‌ها کاندید نمی‌شدند آیا کسی متوجه فساد مالی آنها نمی‌شد؟حتماً باید کاندید می‌شدند و تأیید صلاحیت آنها به جریان می‌افتاد تا متوجه فساد مالی آنها بشوند؟ معلوم شدن فساد یا درستی آنها فقط در جریان کاندید شدن و گرفتن تأیید صلاحیت معلوم می‌شود و در زمانهای دیگر آزاد و راحتند؟

و نکته دیگر و مهمتر اینکه مگر مجلس چه جور جایی است که این تعداد آنها دچار فساد مالی شده و رد صلاحیت شده‌اند؟ گفتن آن، راحت است اما واقعاً یک فاجعه است کسانی که دارند برای مملکت قانون وضع می کنند خودشان فاسد باشند. واقعاً لازم است که فکری برای این معضل بکنند، قانونی، چیزی بنویسند که جلوی این مشکلات گرفته شود .البته از نمایندگانی که فساد مالی و عدم صلاحیت آنها برملا شده است نمی‌توان انتظار داشت که قانونی بنویسند که خودشان را محدود کنند.البته اگر فساد یک عده بر ملا شد به خاطر این بود که یک تعدادی برای نمایندگی مجدد کاندید شدند وگرنه اگر همه کاندید شده بودند تعداد رد صلاحیت شده‌ها و درصد فاسدها بیشتر می‌شد. ناگفته پیدا و عیان است که برای رسیدن به این پست و مقام و متعاقب آن و دست یافتن به موقعیتهایی که بتوانند استفاده کنند هر کاری می کنند و از هیچ کاری فروگزار نیستند؛ سر و دست می‌شکنند، میلیاردی تبلیغ می کنند، رأی می‌خرند و وعده و وعید می‌دهند.

یک نهاد دیگر باید قانونی وضع کند که قوی و محکم بر کار نمایندگان نظارت داشته باشد.

حسین مَستعلی زاده

زیر نظر: مجید فلاح شجاعی

گفتگو با "سیروس میمنت" بازیگر سریال "نون خ":

آرزو داشتم در نقشی لباس کردی بپوشم

سیروس میمنت بازیگر باسابقه تلویزیون می‌گوید بعد از سه دهه بازی در سریال‌های مختلف بالاخره با ایفای نقش کیوان در سریال "نون.خ" در نقش خودش به‌عنوان یک کرد ظاهر شده و لباس کردی پوشیده است. او درباره ویژگی‌های فصل دوم این سریال که باعث اقبال مخاطبان شده، حرف‌های جالبی زده است.

عطیه موذن

فکر می‌کردید فصل دوم سریال مورد استقبال بیشتری قرار بگیرد؟

ما می‌دانستیم که این فصل از سریال بهتر می‌شود، چون تجربه‌ای از قبل داشتیم و می‌دانستیم چه جاهایی باید تقویت شود. ما بازخوردهای مردم را در فصل اول سریال دیده بودیم.

شما سالهاست سریال طنز کار می‌کنید، اما گویا در این سریال بیشتر دیده شدید.

این همه کار کردم ولی هیچ وقت پیش نیامده بود که اینقدر مورد توجه واقع شوم. من در طول سه دهه فعالیت پیش از این نقش‌های زیادی بازی کرده‌ام از جمله کارهای زیادی با رضا عطاران و حتی خود سعید آقاخانی داشته‌ام که البته همه آنها برایم دوست‌داشتنی هستند، اما این کار مورد استقبال زیادتری قرار گرفت.

کار با سعید آقا خانی چطور بود؟

آقاخانی همیشه یادآوری می‌کرد که قرار نیست حرف‌های تکراری یا شوخی‌های تکراری داشته باشیم. مثلاً یک روز یکی از بچه‌ها در صحنه گفت "بزن دست قشنگه را" و آقاخانی همان جا جلویش را گرفت و درخواست کرد که به هیچ وجه جملات این مدلی که خیلی تکرار شده گفته نشود. آقاخانی اصلاً اجازه نمی‌داد شوخی‌هایی که معروف شده در این سریال دوباره وارد گفتگوها شود اینها جزو شوخی‌های ممنوعه بود. هر روز این را تاکید می‌کرد و یا می‌گفت این تقابل آدم‌هاست که باید خنده را بوجود بیاورد و اگر موقعیت خنده‌دار باشد خود مردم می‌خندند.

یکی از موفقیت‌های "نون خ" به تصویر کشیدن قصه واقعی مردم کرد بود.

خاصیت این کار این بود که زندگی مردم واقعی را می‌بینیم و همین زندگی چون خوب و واقعی درآمده مورد توجه قرار گرفته است. مردم در روزهای قرنطینه، این فضای همنشینی و با هم بودن در این سریال آنها را شادمان می‌کند. البته زندگی شهرنشینی سالهاست ما را قرنطینه کرده است. هر کسی می‌رود در اتاق خودش و مردم در روزهای قرنطینه، فهمیدند از چه موهبتی بی‌بهره شده‌اند و حالا قدر دورهمی‌ها را می‌دانند. امیدوارم مردم هرچه زودتر به زندگی واقعی برگردند همان زندگی که در "نون.خ" می‌بینیم مردمی که با هم مشکل دارند اما در یک مکان می‌خوابند و غذا می‌خورند.

از ویژگیهای رفتاری آدمهای سریال





صادق آزمند آهنگساز سریال "نون خ":

موسیقی "نون.خ" صدای مردم کُرد است



علیرضا سعیدی

حضور در سریال "نون خ" برای شما که آهنگساز جوانی هستید تجربه خوبی بود، نه؟

حضور در سریال "نون خ" برای من یک افتخار بزرگ بود. رگ و ریشه مادری‌ام به این منطقه باز می‌گردد و این سریال هم از جنس مردم کردستان است و توانسته با زبان طنز دردهای مشترک مردم شریف این منطقه را به تصویر بکشد. بنابراین حال خوبی داشتم که در این پروژه حضور پیدا کردم. البته لازم است بگویم که سریال "نون.خ" فارغ از جذابیت‌های بصری و محتوایی که به لحاظ کمدی توانسته با استقبال مردم روبه‌رو شود، یک سریال دغدغه‌مند به معنا و مفهوم کلمه است که در آن مشکلات مردم مناطق کردنشین از جمله نداشتن شغل و بلایای ناشی از وقوع زلزله‌های چند سال اخیر به درستی و بدون اغراق به تصویر کشیده است و اتفاقاً همین موضوع باعث شد که با صحبت‌ها و ایده‌پردازی‌های مستمری که با کارگردان، تهیه کننده و گروه نگارش اثر داشتیم به فضای موسیقایی دست پیدا کنیم. شرایطی که نشان بدهد مردم عزیز و غیرتمند این منطقه با وجود تمام مشکلات و گرفتاری‌هایی که در بسیاری از مقاطع آنها را با در مصائب و مشکلات فراوانی قرار می‌دهد در نهایت نشاط و سرزندگی را انتخاب کرده و آن را نیز به دیگران منتقل می‌کنند. گرچه در محوریت اصلی ساخت موسیقی سریال، سازهایی چون کمانچه نقش اساسی دارند اما آنچه مدنظر ما بوده اجرای نوعی از موسیقی جدی و تامل‌برانگیز در قواره شخصیت‌سازهای ایرانی برای بیان مشکلات و مصائب مردم مناطق کردنشین و حرکت به سمتی از طنز و کمدی است که این غم پردرد را التیام بخشد. شرایطی که هیچ‌گاه مردم کرد را ناامید نکرده و آن‌ها را همواره مردمانی سرشار از انرژی و محبت معرفی می‌کند. به هر حال سریال "نون.خ" حرف مردم کرد است.

در تیتراژ شاهد بودیم که قطعات با کلام کار کردید، به چه نوع موسیقی توجه داشتید؟

در تیتراژ آغازین سریال که آوای آن با صدای خودم است کوشش کردم با استفاده از برخی ملودی‌ها و مقام‌های جاذب موسیقی کردی که

بگویید. شما هم کرد هستید و با این فرهنگ آشنا

ویژگی‌هایی که در سریال می‌بینیم در اکثر مناطق کردنشین وجود دارد. خود من هنوز بسیاری از این ویژگی‌ها را در زندگی‌ام حفظ کرده‌ام. مثلاً فامیل‌های من می‌دانند اگر بخواهند به منزل من بیایند، بدم می‌آید به من خبر دهند و بعد به خانه‌ام بیایند. من دوست دارم مثل قدیم‌ها زندگی کنم آن زمان موبایل نبود و کسی می‌خواست به منزل دیگری برود خبر نمی‌داد. همینطور به منزل دیگری می‌رفتند و این غافلگیری خودش زیبا بود در صورتی که الان یک هفته قبل زنگ می‌زنند که می‌خواهند به مهمانی بروند.همه کردها این با هم بودن را دوست دارند. من اوایل ازدواج در خانه‌ای مستاجر بودم که پنج خانواده دیگر هم آنجا بودند و با هم صبح تا شب دعوا داشتیم اما شب با هم سر یک سفره می‌نشستیم و غذا می‌خوردیم. آدمها در جمع معنا پیدا می‌کنند و زندگی جمعی زیباتر است.

از اینکه ایفاگر نقش یک کرد در این سریال بودید چه احساسی دارید؟

من دوستی سی ساله‌ای با سعید آقاخانی دارم ما خیلی کارها با هم داشتیم و من هروقت با سعید بودم همیشه می‌گفتم آرزویم این است که نقشی را داشته باشیم که لباس خود را بپوشیم یعنی شلوار جافی که به کردی معروف است و دیگر لباس‌های قوممان را بپوشیم و این آرزویم بود و حالا بعد از سه دهه آرزویم محقق شد و با لباس کردی و در نقش خودم بازی کردم.

از سختی‌های کار تولید بگویید.

سخت‌ترین بخش‌های سریال مربوط به منطقه‌ای بود که در آن کار می‌کردیم چون از نظر آب و هوایی بسیار کار دشواری داشتیم. از طرفی روستا از شهر دور بود و باید روزی دو ساعت می‌رفتیم تا به روستایی که لوکیشن کار بود می‌رسیدیم و ۲ ساعت هم طول می‌کشید تا برمی‌گشتیم. جاده خطرناکی بود و حتی یکی دو بار در جاده ماندیم.ما ماه‌ها در کوه‌هایی بودیم که در آن باد و سرما و باران بود و حتی باران مصنوعی هم اضافه می‌کردند اما باز هم حاضرم در چنین شرایطی کار کنم اما رضایت مردم را ببینم و یک کار خوب در کارنامه‌ام داشته باشم.



برگرفته از یک استاد موسیقی با نام "شاکرو" است، موسیقی کردهای کرمانج را معرفی کنیم. این هنرمند از هنرمندان بسیار شناخته و معتبر موسیقی کردی بوده که در سبک خوانش خود یکی از بهترین‌ها بود. او از جمله هنرمندانی است که در ازمیر ترکیه وفات کرده و از سرآمدان موسیقی کردهای کرمانجی بود. علاوه‌بر این استفاده از صدای استادانی چون حسن زیرک و مظهر خالقی نیز یکی دیگر از اتفاقاتی بود که در موسیقی این سریال از آن استفاده کردیم و در این راه از مدیران سازمان صداوسیما و مهدی فرجی تهیه‌کننده نیز بسیار قدردانی می‌کنم که شرایط پخش این آثار را بعد از سال‌ها در یک برنامه پربیننده تلویزیونی فراهم آوردند تا بتوانیم موسیقی کردی به جا مانده از دهه‌های قبل را به مخاطبان معرفی کنیم.

البته این نکته را هم بگویم که تصمیم‌گیری برای گنجاندن صدای خوانندگان مطرح موسیقی کردی در شرایطی بود که پیش‌تر نیز با سعید آقاخانی به این نتیجه رسیده بودیم که حتماً از این نوع موسیقی‌ها غیر از تیتراژ و مواردی از این دست استفاده کنیم که خوشبختانه با استقبال خوب او مواجه شد که در هر فرصتی بتوانیم برای معرفی موسیقی نواحی کرد کارهایی را انجام دهیم. در زمینه تیتراژ هم باید بگویم که غیر از بخش فارسی کار که خوانش آن به عهده من بود. حسین صفامنش از خوانندگان محبوب موسیقی کردی نیز بخش کردی کار را اجرا کرد که انصافاً کمک‌های زیادی به من داشت. در این شرایط علیرضا علویان برای صداگذاری و امیرشیبان خاقانی نیز در کنار نوازندگان و گروه اجرایی همراهی همدلانه‌ای با کار داشتند که قطعاً بدون این همراهی، موسیقی کار هم این چنین به دل مخاطب نمی‌نشست.

بهار اندیشه‌ای ست که به ذهن ما وابسته است، آن را خزان و زمستان نکنیم

● ویور کروا

این هم آلبوم خواننده‌ای که بر بام کعبه اذان گفت!

آلبوم موسیقیایی «نجوای جان» که نمونه‌هایی از بهترین آثار استاد سید احمد مراتب با موضوع نیایش با خداوند و ستایش اهل بیت(ع) است، منتشر شد.به گزارش پایگاه خبری حوزه هنری، به همت مرکز موسیقی حوزه هنری و با همکاری حوزه هنری استان اصفهان، آلبوم موسیقیایی «نجوای جان» که نمونه‌هایی از بهترین آثار استاد سید احمد مراتب با موضوع نیایش خداوند و ستایش اهل‌بیت(ع)، متناسب با حال و هوای ماه مبارک رمضان است منتشر شد.

این آلبوم در هفت بخش مختلف از میان آوازهای خوانده شده استاد احمد مراتب در سال‌های گذشته گلچین و منتشر شده است. اشعار این این آلبوم از سعدی، غلامحسین جواهری، صغیر اصفهانی، و فواد کرمانی است. که در دستگاه‌ها و نغماتی مثل: سه‌گاه، بیات ترک، افشاری، شوشتری، اصفهان و دشتی اجرا شده‌اند که بعضی در قالب مناجات، و بعضی در مدح امیرالمومنین علی (ع) هستند، و نفس گرم استاد سید احمد مراتب، مخاطب را کاملاً در حال و هوای این ایام قرار می‌دهد.

سید احمد مراتب، اول شهریورماه سال ۱۳۳۱ در اصفهان دیده به جهان گشود. پدر و پدر بزرگ او هر ۲ از بزرگان موسیقی آیینی و از ارادتمندان به اهل بیت (ع) بودند. در شش سالگی و پس از درخشش در آزمون قرائت قرآن، مدیر مدرسه- مرحوم «عبدالحسین سپهری‌نژاد» - که از شاگردان سید رحیم اصفهانی بود، به خاطر استعداد درخشان و خیره‌کننده مراتب در آواز، ردیف‌های آوازی را به او تعلیم داد؛ ایشان در هشت سالگی نیز به توصیه پدر به محضر استاد محمدرضا شمشیری راه یافت.این استاد موسیقی از نخستین شاگردان تاج اصفهانی است که با جدیت، پشتکار و استعداد سرشار خود، از زبان ایشان مفتخر به لقب «دره‌التاج» شده است. همچنین وی، نخستین ایرانی بود که بر بام کعبه اذان گفت. ابتدا در سال ۱۳۵۲ در حال طواف، زمانی که پرده حجر اسماعیل باز شده بود به پشت بام کعبه رفت و در آنجا مناجات حضرت علی (ع)؛ «لک الحمد یا ذالجود و المجد و العلی» را در دستگاه سه‌گاه اجرا کرد.

سال بعد در مکه امام موسی صدر که تحت تاثیر صدای مراتب قرار گرفته بود از او تقاضا کرد بر بام کعبه اذان بگوید و بدین ترتیب به عنوان نخستین ایرانی بر بام کعبه به افتخار خواندن اذان نائل شد.





محمدرضا مبارکی(رضا یکتا)

نگاهی به فیلم سر آشپز (Chef)

تغییر در خدمت پیشرفت!

سر آشپز (Chef) فیلمی در ژانر کمدی به کارگردانی جان فاورو است که در سال ۲۰۱۴ با بازی رابرت داونی جونیور، اسکارلت جوهانسون، داستین هافمن ، سوفیا ورگارا و ... اکران شده ولی به تازگی از تلویزیون کشور مان پخش شد.

داستان فیلم : کارل کسپر (جان فاوریو) سر آشپز خلاق و ماهری است که در یک رستوران شیک در شهر لس آنجلس آمریکا کار می کند. کارل به دستپخت عالی خود ایمان دارد و مشتریانش نیز از دستپخت او ابراز رضایت می کنند. اما یک منتقد سخت گیر به نام رمزی میشل (اولیور پلات) غذاهای کسپر را بطور کامل به باد انتقاد می گیرد و آنها را بدترین غذاهای دنیا می نامد و طولی نمی کشد که این اظهار نظر در اینترنت منتشر می شود و مخالفان و موافقان خود را پیدا می کند. کسپر که خیلی از حرف های این منتقد خوشش نیامده، نظری توهین آمیز از خود در اینترنت منتشر می کند و این باعث می شود تا کار خود را در این رستوران از دست بدهد. کسپر پس از این اتفاق تصمیم می گیرد تا غذاهای خوشمزه خود را در کامیونی آماده کرده و به مشتریانش برساند اما ...

« سر آشپز » با اینکه اثری در ستایش تغذیه و اهمیت به خوراک می باشد، اما در لایه های زیرین فیلمنامه پیامهای ارزشمندی قرار گرفته



که باعث می شود که فیلم « سر آشپز » بسیار بیشتر از یک اثر " غذا محور " باشد.

«سر آشپز» تلنگری است به اینترنت و تاثیری که این تکنولوژی بر زندگی انسانها گذاشته است. فیلم قصد ندارد قضاوتی درباره این پدیده و پی آیندهای استفاده از آن داشته باشد، بلکه تنها راوی جریانی است که امروزه در زندگی تمام مردم دنیا تاثیر گذار بوده و اینجا با بیکار شدن کارل از کارش همراه می شود. کارل شخصیتی جدی اما استوار است که به کارش ایمان دارد و حتی پس از اینکه دستپختش از طرف عده‌ای که در اینترنت با او به مخالفت برخاسته اند "بی‌مزه " تلقی می‌شود، بجای اینکه تصمیم بگیرد ذائقه غذاهایش را بطور کامل تغییر دهد، آنها را متهم به درک نکردن غذاها می کند!که این کار باعث اخراجش از رستورانی که باعث شهرتش شده می‌شود ولی کارل در ادامه برای اینکه ثابت کند که می‌تواند کماکان یک سر آشپز عالی باشد، ادامه فعالیت هایش را به یک کامیون غذا منتقل می کند و اتفاقاً این ایده در اجرا بسیار موفق عمل می کند و کارل ثابت می کند که کماکان یکی از بهترین سر آشپز هایی است که آمریکا به خودش دیده است.دراین مرحله پسرش که بادنیای وب اشناست به عنوان دستیارش کمک بزرگی برای اشتی کارل با دنیای وب و معرفی کارل به بهترین نحو در وب می شود.

«سر آشپز» حاوی مضامینی از جمله تلاش و رسیدن به خواسته هاست. فیلم در دقایق آغازین کارل را مردی مغرور معرفی می کند که گویی هیچکس توان مقابله با وی را ندارد اما پس از اینکه وی از کار بیکار می شود، دوباره سعی می کند اعتبار از دست رفته اش را بازیابد. فیلم به خوبی تلاش کارل برای رونق دوباره کسب و کارش را به تصویر کشیده و مشاهده صمیمیتی که بین او و کسانی که با او در کامیون کار می کنند، بعد کارل باکامیون غذا به چند ایالت سفر می کند و با کمک وب در سفرهای آخر اکثر مردم اورا می شناختند واین کمک بزرگی به بهبود وترقی جایگاه شغلیش می شود تاجائیکه درسکانس آخر همان وبلاگ نویس که روزی از کارل انتقاد کرده بود، به اوپیشنهاد شراکت در رستوران تازه کارش رامی دهد.

« سر آشپز » داستان ادغام زندگی انسانها و تکنولوژی است ، اتفاقی که می تواند وجه خوشایند و ناخوشایندی به همراه داشته باشد و « سر آشپز » هم قرار هست روایتگر دو روی استفاده از تکنولوژی باشد. فیلم همچنین مضامین ارزشمندی درباره تلاش و کوشش و عشق به یکدیگر بیان می کند که روی هم رفته باعث می شود « سر آشپز » فیلمی باشد که تماشایش به هرحال می تواند به داشته های مخاطب اضافه کند.

اما نکات مهمی که دراین فیلم نهفته است:

۱-شکست همیشه پایان کار نیست ولی می‌توان باتغییر اندکی درحالت کار درجای دیگر به موفقیت رسید(از اخراج ازرستوران در ایالتی دیگر تا کار وشهرت در ایالتی دیگر)

۲-ارتباط باتکنولوژی روز یکی از روشهای پیشرفت در بازار درعصرجدید است(شهرت رستوران سیار توسط وب)

۳-مستقل بودن کمی مشکل است ولی مزایای خود را دارد(ازاخراج بعنوان سر اشپز تا شراکت در رستوران با منتقد سرسخت سابق)

۴-مشتری مداری وتبلیغ مناسب واستفاده ار افراد کارامد شرط اول موفقیت درکسب وکار است(ندادن ساندویچ سوخته به کارگران .استفاده از وب واستفاده از طرح پسرش برای تبلیغ در وب وخرید کامیون غذا از دوست سابق)

۵-تغییر روش در زندگی وکست وکار ازمهمترین عوامل موفقیت است(از زندگی در اپارتمان وکار در رستوران تا کار در یک ماشین غذا و فروش ساندویچ در طول روز)

«خانم آنلاین» با نسیم ادبی



نمایش «خانم آنلاین» به نویسندگی و کارگردانی آریان رضایی و با بازی نسیم ادبی، به شیوه‌ی آنلاین و تعاملی در سایت تیوال اجرا می‌شود. «خانم آنلاین» بر اساس نمایشنامه‌ی «روز عزیز مرده» نوشته‌ی محمد چرم‌شیر برای اجرای آنلاین و تعاملی توسط آریان رضایی به نگارش درآمده و قصه‌ی آن درباره‌ی زنی است که در ایام قرنطینه به صورت آنلاین به مردم آموزش آشپزی می‌دهد.این نمایش با بازی نسیم ادبی روزهای پنجشنبه و جمعه ـ ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت ـ ساعت ۱۰ شب به صورت زنده اجرا خواهد شد. علاقه‌مندان به دیدن و آشنایی با نحوه‌ی این اجرا می‌توانند به صفحه‌ی خانم آنلاین در سایت تیوال مراجعه کنند. سایر عوامل این اجرا عبارتند از: سینا افشار (طراح گرافیک)، امیر قالیچی (مدیر روابط عمومی و تبلیغات)، محمد جواد ایزدی (ساخت تیزر) و سید ضیا صفویان (عکاس).

تماشای "خروج" این بار در ماشین‌ها!

طرح سینما ماشین با اکران فیلم "خروج" و در میان استقبال مخاطبان راه‌اندازی شد.

جمعه ۱۲ اردیبهشت‌ماه سینمای ایران تجربه متفاوتی را پشت سر گذاشت؛ این بار به همت سازمان فرهنگی اوج و با مشارکت موسسه سینمایی نورتابان، برج میلاد پذیرای مخاطبانی شد که در خودروهای خود به تماشای فیلم سینمایی "خروج" ساخته ابراهیم حاتمی کیا نشستند. "خروج" در سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر به نمایش درآمد و در حالی که سازندگان فیلم خود را برای اکرانی متفاوت در سالن‌های سینمایی آماده می‌کردند، ویروس کرونا در کشور و در جهان شیوع پیدا کرد و سالن‌های سینمایی مجبور به تعطیلی شدند. با گذشت حدود دو ماه از تعطیلی اجباری سالن‌های سینمایی، اوج دست‌به‌کار شد و در یک اقدام جسورانه فیلم "خروج" را به‌عنوان نخستین فیلم سینمایی ایرانی در دو پلتفرم به شیوه اینترنتی اکران کرد؛ اکرانی که اما و اگرهای بسیاری همراه داشت اما سازندگان "خروج" این ریسک را پذیرفتند و فیلم را با بلیت ۱۲ هزارتومانی برای مدت شش ساعت برای هر خریدار روی خروجی دو پلتفرم فیلیمو و نماوا قرار دادند که در دو روز نخست ۴۰۰ میلیون تومان فروش را پشت سر گذاشت تا رکوردی تازه در سینمای ایران باشد و سایر تولیدکنندگان را نیز تشویق کند به این شیوه جدید اکران در سینمای ایران اقدام کنند. اما این همه راه نبود؛ چرا که سازندگان "خروج" بار دیگر تصمیم گرفتند دست به یک تجربه جدید بزنند، پروژه‌ای که پیش از انقلاب برای مدتی کوتاه با عنوان سینما درایوین ونک در ایران پیگیری شد، اما شکست خورد. فیلم سینمایی "خروج" در قالب طرح سینما ماشین از پنجشنبه ۱۱ اردیبهشت در سایت سینماتیکت با مبلغ ۴۰ هزار تومان فروش بلیت‌های خود را آغاز کرد و در همان ساعات ابتدایی مورد استقبال مخاطبان قرار گرفت و سئانس اول آن پر شد. این طرح سینمایی به مدت یک هفته در دو سئانس ۲۱ و ۲۳:۳۰ در پارکینگ شماره ۳ برج میلاد تهران برگزار خواهد شد، طرحی که اغلب مخاطبان آن را جوانانی تشکیل می‌دهند که به دنبال تجربه کردن اتفاقات جدید هستند. این که شما بتوانید در خودرو خود و با خیال راحت به تماشای فیلم مورد نظر خود بنشینید اتفاقی است که بیشتر مخاطبان سینمارو و جوانان اهل تجربه دوست دارند آن را حتی برای یک بار پشت سر بگذارند.



زمستان بود منتظر پایان کروناست

تاکنون حضور بازیگرانی چون الهام کردا، نازنین بیاتی، محمدرضا غفاری و شاهرخ فروتنیان در فیلم سینمایی "زمستان بود" قطعی شده است. "زمستان بود" عنوان فیلمی سینمایی به کارگردانی وحید پرشاد و تهیه‌کنندگی بهمن کامیار است که با دریافت پروانه ساخت، زمستان سال گذشته وارد مرحله پیش تولید شد. با انتخاب برخی از بازیگران و عوامل پشت دوربین، فیلمبرداری این فیلم در نهایت به دلیل شیوع ویروس کرونا مقداری به تعویق افتاد. حال با اعلام وزارت بهداشت و ستاد مبارزه با کرونا قرار است ظرف یکی - دو هفته آتی و با در نظر گرفتن مسائل بهداشتی این فیلم نیز مانند سایر تولیدات سینمایی در تهران مقابل دوربین برود. "زمستان بود" فیلمی پربازیگر است و تاکنون در آن حضور بازیگرانی چون الهام کردا، نازنین بیاتی، محمدرضا غفاری و (با حضور افتخاری) شاهرخ فروتنیان قطعی شده است. سایر بازیگران فیلم نیز ظرف چند روز آینده انتخاب و اعلام خواهند شد. "زمستان بود" مضمونی اجتماعی دارد و فیلمنامه آن نیز سال گذشته به قلم شهاب مهربان به نگارش درآمده است. در این پروژه همچنین مهدی حق‌شناس به عنوان مجری طرح و مجتبی سلمانی به عنوان مشاور پروژه حضور دارند.



حمایت از آسیب‌پذیرهای سینما



رئیس سازمان سینمایی با تاکید بر اینکه جبران ضرر و زیان صنعت سینما در پی شیوع ویروس کرونا یکی از اولویت‌های اصلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است گفت: در جلسات متعدد بررسی آسیب‌های کرونا مقرر شده است تا از قشرهای آسیب‌پذیر سینما از طریق پرداخت مستقیم و همچنین فعالیت‌هایی که بر اثر کرونا دچار آسیب و تعطیلی شده‌اند، حمایت شود.

حسین انتظامی اظهار کرد: حمایت از آسیب‌های وارده به صنعت سینمای ایران موضوعی است که مدیران دولتی سینما درباره آن اتفاق نظر دارند و سازمان سینمایی با حداکثر توان خود در این موضوع اهتمام داشته و با کمک فعالان صنفی به ترمیم آسیب‌های وارده خواهیم پرداخت. وی با اشاره به توقف صدور پروانه ساخت آثار سینمایی و برگزاری کارگروه بررسی آسیب‌های کرونا در سینما گفت: تا کنون در ۶ جلسه برگزار شده این کارگروه، پیشنهادات و بسته‌های حمایتی مختلف مطرح و مورد تصویب قرار گرفته است. انتظامی در عین حال تصریح کرد: از جمله این بسته‌های حمایتی می توان به تعویق پرداخت اقساط اعضای خانه سینما به مدت سه ماه و پرداخت وام قرض‌الحسنه به سینماهای بخش خصوصی به ازای هر پرده ۱۰ میلیون تومان (به شرط عدم اخراج کارکنان) اشاره کرد. به گفته رئیس سازمان سینمایی، پرداخت هزینه سهم کارفرمای بیمه تامین اجتماعی کارکنان آموزشگاه‌ها، لابراتورها، شرکت‌های پخش و سینماها از طریق اعتبارات حمایتی سازمان سینمایی از اسفند ماه تا زمان بازگشایی سالن‌های سینما و حمایت از فیلم‌های سینمایی اکران‌نشده درصورت عرضه در شبکه نمایش خانگی است که معادل ۲۰ درصد مبلغ قرارداد علاوه بر قراردادی که با آن سامانه‌ها دارند از دیگر موارد حمایتی از سوی این سازمان در این ایام است. انتظامی درباره زمان احتمالی بازگشایی سالن‌های سینما اعلام کرد: ضوابط بازگشایی سالن‌های سینما در ۱۵ بند برای ارائه به ستاد ملی مبارزه با کرونا آماده و تدوین شده است و پس از کسب تکلیف نهایی از این ستاد بر اساس قوانین بهداشتی ابلاغ شده نسبت به بازگشایی سالن‌های سینما اقدام می‌شود.

سخن دلگرم کننده از فانوس کوچک، ستاره می سازد • گویند

از زندگی خیر ندیدم

ترانه شکیبا



پونه و پرویز، هر وقت از مادرشـان سراغ پدر را می‌گرفتند، او سـکوت می‌کرد و در برابر اصرار بچه‌هایش فقط می‌گفت:

– حالش خوب است؟ پدرمان کجاست؟چرا به دیدن ما نمی‌آید؟

– چرا ما هیچ‌وقت به‌دیدن او نمی‌رویم؟

گلنـار، به هیچ کدام از پرسش‌های فرزندانش جواب نمی‌داد و عجیب هم بود که اگرچه شـوهر در زندگیـش حضور نداشـت، از نظر مالی با هیچ تنگنایی روبرو نبود، بچه‌هایش خوب می‌خوردند، خـوب می‌پوشـیدند و مثـل تمام همسالانشـان توانستند به مدرسه بروند و...

پونـه و پرویز، تحـت حمایت‌های مادر، بدون آن‌که بدانند پدرشـان کیست و کجاست، بزرگ شدند و وقتی پرویز به‌مادرش اطلاع داد به‌دختری دلبسـتگی پیدا کرده و قصد دارد با او ازدواج کند، گلنـار، با رعایت تمام تشـریفات متـداول برای پسـرش به خواسـتگاری رفت و چند سال بعدتر، هنگامی که برای دخترش خواستگار پیدا شد، او را هم با جهیزیه مناسب به‌خانه بخت فرستاد.

پرویـز و پونه، بعـد از ازدواج، اگرچه زندگی جدیدی را شـروع کردنـد و گرفتاری‌های کار و زندگـی مشـترک به آن‌ها مجال فکـر کردن به خیلی چیزها را نمی‌داد، اما همچنان ابهاماتی که در مورد پدرشان داشتند، برجا بود.

***

سال‌ها، به‌سرعت برق و باد گذشت، به‌موازت آن‌که پرویز و پونه، روز به‌روز بالنده‌تر می‌شـدند، گلنار شیب زندگی را می‌پیمود و به‌سمت سالمندی می‌رفت.پرویـز و پونـه، اگرچه بعـد از ازدواج، هفته‌یی یک‌بار همراه با همسرشـان به‌دیدن مادر می‌رفتند و روز تعطیـل خود را با او می‌گذراندند، کم‌کم با غرق شـدن در دریـای متلاطم زندگی، دیدارهایشان ابتدا دو هفته ای یک بار و بعد، دوماه یک بار شـد و گلنار، در روزهای پیری، دیگر کاملاً تنها مانده بـود، پونه و پرویز در زندگی خانوادگی خودشـان و بچه‌هایشـان آن‌قدر مشکل و مسأله داشـتند کـه گاه حتی فرصـت نمی‌کردنـد با او یـک تماس تلفنی بگیرند و البتـه، او گله‌یی هم از فرزندانش نداشت و همیشه می‌گفت:

–امیدوارم هر جا هسـتند، خوش باشند.همین که بدانم سالم هستند، برایم کافی است.اما **گلایل**، فرزند ۱۶ ساله پسرش، از هر فرصتی برای دیدن مادربزرگ استفاده می‌کرد و تا جایی که از دستش برمی‌آمـد برای رفع نیازهای وی تلاش می‌کرد و مونس روزهای تنهایی او بود، حتی خیلی شـب‌ها، در خانـه او می‌مانـد و درس‌هایـش را همان‌جا می‌خواند و همین باعث می‌شد که از طریق او، کم و بیش در جریان احوالات فرزندانش باشد.

گلایل، وقتی دوره دبیرستان را به پایان رساند، گلنار اصرار داشـت در کنکور شرکت کند و حتی حاضر شـد هزینه رفتن او به کلاس‌های آمادگی کنکـور را بپردازد.گلایل هم بدش نمی‌آمد ادامه تحصیـل بدهد، امـا یک روز، وقتـی به‌خانه مادر بزرگ رفته بود، به او گفت:

– من نمی‌توانم دانشگاه بروم!

– چرا مادر؟ تو که استعدادش را داری.

– راسـتش، خیلی دوست دارم درس بخوانم و در آینده موقعیت خوبی داشـته باشم، اما مامان و بابا برایم یک خواسـتگار پیدا کرده‌اند و ناچارم ازدواج کنم.

گل از گل گلنار شـکفت، لبخنـدی مادرانه بر لبانش نشست و گفت: مبارک باشد.الهی همیشه خوش‌خبر باشی دختر!خواستگار کی هست؟

– ظاهراً یکی از کارکنان موسسـه‌یی که پدرم در آن کار می‌کند.

– خودت خواستگار را دیده‌ای؟ مورد پسندت هست؟

– نه.خـودش را ندیده‌ام.فقـط وصـف او را شـنیده‌ام و بر اساس همان شنیده‌ها حس می‌کنم آدمی نیست که بتوانم با او کنار بیایم و...

گلایـل، انگار می‌خواسـت چیـز دیگری هم بگویـد، اما بغض امانش نداد، با بند انگشـت، قره اشـک سمجی را که از گوشـه چشمش نیش زده بود، پاک کرد و مادربزرگ، سری به‌علامت تامل تـکان داد و گفـت: لابد، در خـودت هم آمادگی ازدواج را نمی‌بینی.

– همین‌طور اسـت، اما بـه خاطر پدر و مادرم ناچارم جواب مثبت بدهم.

اخم‌های گلنار درهم رفت:

– من نمی‌گذارم چنین اتفاقی بیفتد.

بعد، مثل کسـی که انگار سال‌ها منتظر بوده تا فرصتی پیدا کند و حرف دلش را بزند، گفت:

– یک چیزی برایت می‌گویم، اما دوست ندارم غیر از خودمان کسی در جریان آن قرار بگیرد.

گلایل سری به علامت تأیید تکان داد و گلنار، بعد از مکثی طولانی به‌زبان آمد:

– راسـتش، من و پدربزرگت هم همین‌جوری ازدواج کردیم پدرهایمان، در یک کارگاه رنگرزی شـریک بودنـد و برای آن‌که شراکتشـان پایدار بمانـد، علاقه‌مند بودند ما با همدیگر ازدواج کنیم و ما، چون نمی‌توانسـتیم روی حـرف آنها حرف بزنیم، بدون شـناخت از همدیگر و بی‌آن‌که هیچ عشـق و علاقه‌یی به‌هم داشـته باشـیم، ازدواج کردیـم، اما از همان اولین روزهای بعد از شـروع زندگی مشترک، متوجه شدیم وصله تن همدیگر نیستیم.ما در مورد هیچ چیز با هم توافق نداشتیم، دایم صدایمان از دست همدیگر بلند بود و به‌قول معروف تیشه می‌دادیم و اره می‌گرفتیم، مثل آبی که در یـک گودال کم‌عمق مانده باشـد، در حال گندیدن و تبخیر شـدن بودیـم، اما به‌خاطر پدر و مادرهایمان تـلاش می‌کردیم اختلافاتمان پنهان بماند و کسـی در جریان آنها قرار نگیرد، اما مگر تحمل یک انسـان چقدر اسـت و تا کجا می‌تواند زجر بکشـد و صدایش در نیاید؟ بالاخره یک‌روز که از دسـت پدربزرگت جانم به لب رسیده بود، رودربایسـتی را کنار گذاشتم و با صراحت گفتم؛ من در کنار تو اصلاً احسـاس خوشبختی نمی‌کنم، هیچ‌وقت علاقه‌یی به‌تو نداشتم و فقط بنا به‌خواست پـدر و مادرم رضایت دادم که بـا تو ازدواج کنم.

پدربزرگت هم، نه گذاشت، نه برداشت و جواب داد؛ من‌هم همین‌طور!

گلنار، آهی کشید و ادامه داد:

– از همان‌جا، راه ما از همدیگر جدا شد و حرفی بین ما نماند.اختلافی هم نداشتیم و هر کدام برای خودمان زندگی می‌کردیم.درست مثل دو تا غریبه که ناچارند توی یک ساختمان زندگی کنند، اما از یک‌طرف آن وضعیت برای هیچ‌کدامان قابل تحمل نبود و از طرف دیگر به‌خاطر آبروی پدر و مادرمان و برای این‌که خلاف میل آنها عمل نکرده باشیم، نمی‌توانستیم طلاق هم بگیریم.تا این‌که بالاخره، وقتی صاحب دو تا بچه هم شده بودیم، بچه‌هایمان هنوز کوچک بودند و لازم بود سایه پدر و مادر بر سرشان باشد، پدربزرگت، یک شب حرف آخر را زد و گفت؛ ادامه این زندگی برای من ممکن نیست.نمی‌خواهم برای تو جهنم بسازم و خودم هم در جهنم زندگی کنم. من می‌روم، تو و بچه‌هایمان در این خانه بمانید. من در برابر تو و بچه‌هایم مسئول هستم و تا وقتی زنده باشم مخارج زندگی‌تان را می‌پردازم، اما قادر به‌تحمل این زندگی جهنمی نیستم. صبح روز بعد، وقتی از خواب بیدار شدم، او رفته بود و دیگر هیچ‌وقت هم برنگشت، اما به‌قولش وفا کرد، در تمام سال‌ها مخارج زندگی فرزندانمان را ماه به‌ماه، به‌طور کامل، به‌حساب بانکی من واریز کرد و هنوز مخارج زندگی مرا می‌پردازد.

گلایل، که از شنیدن حرف‌های مادربزرگ تعجب در چهره‌اش نمایان بود، گفت:

– لابد پدربزرگ با زن دیگری ازدواج کرد و...

– نه...او هم مثل من تا حالا، تنها زندگی کرده، چون اعتقاد دارد ازدواج ما خواست پدر و مادرهایمان بوده و به‌احترام خواسته آنها حق نداریم از همدیگر جدا شویم.

مادربزرگ، بعد از گفتن آن جمله، نفس بلند و صداداری کشید و ادامه داد: آره مادر جان!من به‌میل و خواست پدر و مادرم ازدواج کردم و از زندگی هیچ خیری ندیدم.به‌تو هم توصیه می‌کنم که چنین کاری نکنی.البته مشورت با پدر و مادر و جلب رضایت آنها برای ازدواج خوب است، اما ازدواج بر اساس سلیقه و خواست دیگران، نتیجه‌اش همین چیزی می‌شود که برایت گفتم.

بعد، نفسی تازه کرد و ادامه داد:

– من با پدرت حرف می‌زنم و مطمئنم که می‌توانم او را متقاعد کنم که از نظرش برگردد. حتی اگر لازم باشد، برایش می‌گویم چرا هیچ‌وقت سایه پدر بالای سرش نبود!

گلایل، مادر بزرگ را در آغوش کشید و با بغضی که از شادی بر حنجره‌اش پنجه می‌کشید، گفت: خدا سایه شما را از سرم کم نکند.

داستان زندگی

تیغ پنجم!

بقیه از صفحه ۱۵

پنج ماه بعد، وقتی همه چیز فراموش شد و جهانگیر و زنش- که حالا دیگر پرونده‌شان مختومه شده بود- سر زندگیشان برگشتند و من هم در خانه دانشجویی دو تا از همکلاسی‌هایم سکونت داشتم، یک روز خانمی به موبایلم زنگ زد و گفت: "من مادر هرمز هستم، از من خواست به شما زنگ بزنم و بهتون بگم او اعتیاد را ترک کرده..."این تنها خبر خوبی بود که در شش ماه گذشته شنیده بودم و آن زن ادامه داد: "اگر می‌تونی به پسرم سر بزن تا خوشحال بشه!" قبول کردم و روز بعد وقتی در همان خانه به ملاقات فرتاش رفتم، مادرش مرا که در آغوش گرفت و گفت: "پس حق با پسرم بود که می‌گفت تو خیلی خوشگلی!"و بعد خاله فرتاش جلو آمد و در گوشم زمزمه کرد: "اگر قول بدی که منو ببخشی، بهت میگم که فرتاش فقط به عشق تو اعتیاد رو ترک کرد!"

خندیدم و سرم را انداختم پایین و دسته گل را به فرتاش که روی ویلچر نشسته بود تقدیم کردم تا او هم بخندد...

***

*** مهر ماه ۱۳۹۸**

حالا من و فرتاش-که هنوز ویلچرنشین است- صاحب دو فرزند کاملاً سالم هستیم. پدر و مادر فرتاش در روز عقد، سند آن خانه دو طبقه کوچک را به طور مشترک به من و پسرشان هدیه دادند تا جهانگیر و زنش هم مستاجرمان باشند و.... هرمز اما؛ او پنج سال قبل "اوردوز" کرد؛ وقتی او خانه پدری را فروخت و همه را دود کرد و خرابه نشین شد، سرانجام یک روز برادرم که "رد تیغ" روی صورتش بود و سوزن سرنگ در بازویش، نفس آخر را کشید و تنها بازمانده از آن جمع پنج نفره هم مانند رفقایش مرد...!

فانتزی

خانه شخصی

بقیه از صفحه ۲۳

تقریبا تمام خریداران که تعدادشان به بیش از ۴۰۰ نفر می‌رسید، قبل از من آمده و جلو شرکت سرگردان بودند و وقتی کاشف به عمل آمد، معلوم شد مدیر شرکت دستک و دفترش را برچیده و زده به چاک. هر کس چیزی می‌گفت و به شکلی به بخت و اقبال خودش لعنت می‌فرستاد یا بد و بیراه نثار جد و آباد مدیر عامل می‌کرد. در آن حیص و بیص، من ناگهان چیزی به ذهنم رسید و گفتم؛ به‌جهنم که مدیر عامل فرار کرده. ساختمان‌ها را که با خودش نبرده. به محل احداث آپارتمان‌ها می‌رویم و آن‌ها را اشغالی کنیم. هنوز هر کدام‌مان کلی به شرکت بدهکاریم و مدیر عامل وقتی ببیند آپارتمان‌ها را اشغال کرده‌ایم، برای وصول بقیه مطالباتش هم که شده، آفتابی می‌شود و... حاضران در محل، که انگار چنین فکری به ذهن هیچکدامشان نرسیده بود، از پیشنهادم استقبال کردند و ساعتی بعد، هر کدام‌مان، با هر وسیله‌یی که دسترسی به‌آن ممکن بود، خودمان را به محل احداث شهرک نیم میلیون نفری رساندیم و در آن‌جا، از زبان کارگرانی که مشغول کار بودند شنیدیم مدیر عامل، یک هفته قبل کل ساختمان‌ها را نقدا به یک شرکت دیگر فروخته است.

– وای... یعنی به‌همین راحتی سر آن‌همه آدم کلاه رفت و دار و ندارشان غارت شد؟

این را من گفتم و نصیر جواب داد: متأسفانه بله. راستش، وقتی خبر را شنیدیم، چیزی نمانده بود قبض روح شویم. حسابش را بکن، یک عده آدم بدبخت و مفلوک، که تازه من بهترین آن‌ها هستم، دار و ندارمان را پرداخته بودیم و دستمان هم به هیچ عرب و عجمی بند نبود.

– بالاخره چی؟

– بعد از آن‌که مدتی گذشت و از حالت شوک بیرون آمدیم، من پیشنهاد دادم به دادگستری شکایت کنیم و حق خودمان را بگیریم. وقتی آن پیشنهاد را دادم، همه گفتند که راه و چاه شکایت کردن را بلد نیستند و اگر هم بلد باشند فرصت دوندگی ندارند.

– طفلکی‌ها حق داشتند. این جور کارها چیزی نیست که همه کس از آن سررشته داشته باشد.

– ولی من، هم راهش را بلد بودم، هم فرصت کافی برای پیگیری قضیه داشتم و به حاضران گفتم تا به غایبان هم اطلاع بدهند که حاضرم نفری دو میلیون تومان بگیرم و ضمن تعقیب شکایت خودم، شکایت آن‌ها را هم دنبال کنم، که تقریبا همه گفتند که اگر ارزان‌تر حساب کنم، مشتری خواهند شد و من، وقتی دیدم متقاضی زیاد است و هر مبلغی بگیرم صرف می‌کند، بعد از چانه زدن‌های زیاد، بالاخره به پانصدهزار تومان تخفیف رضایت دادم و آن بنده‌های خدا، که امیدوار بودند با پرداخت حدود یک و نیم میلیون تومان، پول سوخت شده‌شان را وصول کنند، خودشان را بار دیگر به آب و آتش زدند و پول مورد تقاضا را آوردند و تحویل دادند و فعلاً مدتی است که مشغول رفت و آمد به دادگستری هستم و...

– پس هنوز خیلی مانده تا صاحب خانه شوی!

– شده‌ام... با حق‌الوکاله‌یی که دستم را گرفته، یک آپارتمان نسبتاً مناسب در یکی از محلات وسط شهر خریده‌ام!

انسان وقتی خود را گول می‌زند که دیگران را فریب داده

• ویرشو کو

مترجم: نیلوفر یوسفی

در این روزهای قرنطینه

این گزارش شما را آرام می‌کند



راهکارهایی برای کنترل خشم...

در دنیای امروز با وجود مشکلات، قرنطینه، کوچکتر شدن فضای خانه‌ها و نگرانی‌های گاه به گاه و معظلاتی مثل فقر کنترل خشم به یک چالش بزرگ تبدیل شده است. کافیست در یکی از روزها نیم ساعت به رفتار انسانها دقت کنیم تا متوجه بشویم چقدر مسأله کنترل خشم در این شرایط سخت نادیده گرفته شده است. در زندگی هر انسانی گاهی وقایعی رخ می‌دهد که باعث بی‌حوصلگی، کم صبری و در نهایت خشم او می‌شود. در واقع خشم نوعی هیجان است که فرد در مقابله با موقعیت خطر یا تهدید به طور طبیعی از خود نشان می‌دهد و با این کار از خود دفاع می‌کند. در نظر داشته باشید که خشم همچون سایر احساسات نشانه‌ای از سلامت عواطف انسانی بوده و برای بقا لازم بوده و اجتناب ناپذیر است. اما جالب است بدانید خشم نیز مانند بسیاری از عادتهای رفتاری در صورت توجه صحیح کاملا قابل کنترل است و با چند تکنیک ساده می‌توان آن را به یک رفتار کاملا منطقی و حساب شده تبدیل کرد.

چرا عصبانی می‌شویم؟

خشم برای انسان یک ابزار دفاعی محسوب می‌شود و اشخاص زمانی که نتوانند به خواسته هایشان دست پیدا کنند خشمگین می‌شوند. در چنین مواقعی شخص احساس حق به جانب بودن دارد. بر همین اساس فکر می‌کند حقی از او ضایع شده و عصبانی می‌شود. گاهی اوقات مداخله دیگران در امور شخصی فرد که گاهی مانع رسیدن به هدف و یا به هم ریختن برنامه‌های او می‌شود نیز دلیل دیگری برخشمگین شدن است. البته گاهی هم خشم دستاویزی می‌شود برای افراد که سعی می‌کنند با خشمگین شدن به خواسته‌های خود دست پیداکنند.

چگونه خشم را کنترل کنیم؟

محل را ترک کنید و با خود فکر کنید: برای کنترل خشم خود در زمان عصبانیت برای چند دقیقه موقعیتی که شما را عصبانی کرده است، ترک کنید. در هنگام عصبانیت شما دقیقا مانند دیگی هستید که با شعله زیاد در حال سرریز کردن است اگر حرارت کنترل نشود مطمئناً انفجاری رخ خواهد داد، ترک محیط برای چند لحظه باعث می‌شود که خشم شما اندکی فروکش کند و از عکس العملهای تند جلوگیری شود.وقتی مسأله ایی باعث شده که عصبانی شوید قبل از هر کاری سعی کنید به خودتان مسلط شوید. چند ثانیه مکث کنید تا خشم تان کمتر شود. چنانچه بتوانید دراولین لحظات پس از عصبانی شدن هیچگونه واکنشی از خود نشان ندهید آرام‌تر می‌شوید و کاری نمی‌کنید که پشیمانی به بار بیاورد.

با وسیله‌ای بازی کنید: عصبانیت ضربان قلب را افزایش می‌دهد برای کنترل عصبانیت خود چند نفس عمیق بکشید تا اکسیژن به مغز برسد وضربان قلب تان کمی کندتر شود، به این ترتیب واکنشهای شما ملایم‌تر می‌شود.اگر شما هم از آن دسته افرادی هستید که خیلی زود خشمگین می‌شوید از این راه کار ساده برای کنترل خشم خود استفاده کنید به این ترتیب که شیء کوچکی مثل سکه، یک سنگ کوچک و یا یک تیله شیشه ایی را همیشه داخل جیب خود نگه دارید و در زمان عصبانیت با آن بازی کنید.ممکن است به نظر ساده بیاید ولی با این کار حواس شما پرت خواهد شد و فرصتی می‌شود تا شما خود را بیابید و کنترل عصبانیت خود را در دست بگیرید.

نوشیدن آب و مدیتیشن: برای کنترل خشم خود در موقع عصبانیت با صدای بلند و یا در ذهن خود شروع به شمارش اعداد از یک تا ده کنید با این کار شما کمی زمان دارید تا آرام شده و بر اعصابتان مسلط شوید. روزانه زمانی را به ورزش کردن بگذرانید تا استرس از شما دور شود. با ورزش کردن و مدیتیشن جریان خون به مغز شما بهتر صورت می‌گیرد و تا پایان روز پر از انرژی خواهید بود.

نوشیدن یک لیوان آب در رفع عصبانیت مؤثر است. احتمالاً شما هم با این موضوع برخورد کرده‌اید که وقتی کسی خشمگین است به او می‌گویند کمی آب بخور تا آرام شوی. نوشیدن آب به مغز اکسیژن رسانی می‌کند و فرد عصبانی را آرام کرده و باعث می‌شود بتواند کنترل خشم خود را بازیابد.

هشدار دهید: اگر در نزدیکی شما کسی زندگی می‌کند که با رفتارش شما را عصبانی می‌کند زمانی که حالتان خوب است و در آرامش هستید با او صحبت کنید. داد و بیداد کردن هیچ مشکلی را حل نمی‌کند بلکه شرایط را سخت‌تر می‌کند. حتی الامکان با لحن مهربانانه با او صحبت کنید زیرا ممکن است که خودش متوجه نباشد که رفتارش شما راعصبانی می‌کند و عمدی در کار نباشد در این صورت لحن تند و خشمگینانه شما او را آزرده خواهد کرد. صحبت کردن در مورد مشکل و هشدار دادن راه عاقلانه‌ای برای حل مشکلات می‌باشد و از این طریق شما توانسته‌اید عامل عصبانیت را از سر راه بردارید.

تصور کنید چه شکلی می‌شوید: وقتی کنترل خشم خود را از دست می‌دهید و عصبانی می‌شوید نمی‌توانید مسائل را همان طور که هستند ببینید و دیدگاه شما تغییر می‌کند از این رو در تجزیه و تحلیل درست مشکل عاجز می‌شوید و در این





شرایط فقط به خالی کردن خشمتان فکر می کنید وقتی خود را به جای شخص سوم قرار می‌دهید و از بیرون به مسأله نگاه می کنید، با این کار منطقی‌تر به راه حل می‌رسید.

خشم را به انرژی مثبت تبدیل کنید: هر وقت حس کردید که از شدت خشم در حال انفجار هستید، مسیرتان را عوض کنید، به عنوان مثال اگر در شروع روز با همسر خود مشاجره ایی داشته‌اید از این موقعیت استفاده کنید واین خشم را به انگیزه‌ای تبدیل کنید برای انجام کارهای عقب افتاده خانه، به این ترتیب هم کنترل خشم خود را در دست گرفته‌اید و هم سر گرم شده‌اید. کار فیزیکی در این قبیل شرایط حواس شما را پرت کرده، بسیار کمک کننده است وشما را سرحال می کند.

شوخ طبع باشید: همه افراد گاهی در شرایطی قرار می گیرند که علیرغم تلاش زیاد کنترل خشم خود را از دست داده و عصبانی می‌شوند. اگر در چنین حالتی گیر کردید و عصبانی شدید خودتان را کنترل کنید نفسی بکشید تا کمی آرام‌تر شوید سپس با کمی شوخ طبعی از کسی که آزرده‌اش کرده‌اید معذرت خواهی کنید، به یاد داشته باشید که وقتی کلمات خود را همراه چاشنی شوخی کنید تأثیرش چند برابر می‌شود. در واقع شوخ طبعی کمک می کند تا اثرات تلخ تنش ایجاد شده از بین برود، شما با لبخند و شوخی نشان می‌دهید که دیگر عصبانی و ناراحت نیستید، در این صورت هر دو طرف برای صحبت کردن در مورد حل مشکل در فضایی آرام آمادگی لازم را دارند.

قبول کنید که اشتباه می کنید: اکثر رویدادها و مسائل در جهان را می‌شود تغییر داد، از این رو نباید با هر اتفاق کوچکی عصبانی شد، اگر فقط کمی توقع خود را کمتر کنید بسیاری از این مشکلات به راحتی قابل حل است. به جای خشمگین شدن سعی کنید خودتان را با شرایط موجود وفق دهید و به جای عصبانی شدن آن را بپذیرید. هیچ انسانی بی‌عیب و کامل نیست، پس هر وقت که در مورد کسی اشتباهی از شما سرزد، انتقاد پذیر باشید و اشتباه خود را قبول کنید و بدانید که با این کار چیزی از قابلیتهای شما کم نخواهد شد.

مراقب باشید که دهن بین نشوید: اجازه ندهید که حرفها و نظرات دیگران روی شما تأثیر بگذارد، و باعث خشمگین شدن شما بشود. همان چیزی را که خودتان دیده و شنیده‌اید باور کنید، بر اساس نظرات بقیه قضاوت نکنید. محکم باشید، عاقلانه و با منطق با مسائل برخورد کنید و همه چیز را با هم قاطی نکنید.

فریاد نزنید: وقتی عصبانی می‌شوید فریاد نزنید، سعی کنید شمرده و آرام صحبت کنید، تا به طرف مقابل نیز فرصت حرف زدن بدهید، به این ترتیب هم کنترل خشم خود را در دست دارید و هم رفتار نادرستی از شما سر نمی‌زند. از جمله راهکارهایی که در فروکش کردن خشم شما را یاری می کند قدم زدن است. اغلب به افراد توصیه می‌شود که به هنگام عصبانیت، همچنان که آرام آرام صحبت می کنید قدم بزنید، با این ترفند ساده شما موفق به کنترل خشم خود خواهید شد.

از دوش گرفتن غافل نشوید: اگر برایتان ممکن بود هنگام عصبانیت از دوش گرفتن برای آرام کردن خود بهره بگیرید. وقتی عضلات در معرض آب گرم قرار می گیرند شل شده، استرس و عصبانیت تا حد قابل ملاحظه ایی کاهش پیدا می کند.

اول فکر کنید بعد حرف بزنید: در هنگام عصبانیت می توانید با زمزمه کردن بعضی جملات به خودتان آرامش بدهید. مثلا زیر لب با خود بگویید "مواظب حرف زدنت باش"، "آرامشت



را حفظ کن"، "من می‌توانم" و جملاتی از این دست که می‌تواند شما را دعوت به کنترل خشم کند. احتمالاً برای شما هم اتفاق افتاده است که در حالت عصبانیت حرفهایی زده‌اید که بعد از آرام شدن از این کار خود به شدت پشیمان شده‌اید. اگر هنگام عصبانیت برای چند لحظه مکث کنید، هم به خود هم به طرف مقابل فرصت داده‌اید که راجع به چیزهایی که می‌خواهید بگویید کمی بیندیشید.

استراحت کنید و ببخشید و بگذرید: حتماً برایتان پیش آمده است که در بعضی روزها استرس زیادی را متحمل شده‌اید و از نظر ذهنی بسیار خسته‌اید. جایی ساکت را انتخاب کنید.

با استراحت حس بهتری پیدا کنید: بخشیدن حس خیلی خوبی در وجود انسان بوجود می آورد و در واقع یاد زهری قوی برای کنترل خشم محسوب می‌شود، زیرا عصبانیت دستاوردی جز ناراحتی، تلخی و بدبینی نسبت به دیگران در پی نخواهد داشت.

بیشتر گوش کنید: گوش دادن نوعی مهارت است که با تمرین کردن تقویت می‌شود. همزمان که شما به صحبتهای طرف مقابل گوش می کنید به حرفهایی که قرار است بزنید نیز فکر می کنید، پس با این کار هم به دیگران احترام می گذارید و هم احساس همدلی بین شما و آنها ایجاد می‌شود.

به گذشته فکر نکنید

افرادی که بیشتر اوقات خشمگین و عصبانی هستند، به طور مداوم در حال ناسزا گفتن و قسم خوردن و... هستند. این کار از آن دسته عادتهایی است که باید ترک شود زیرا نوعی اختلال رفتاری به حساب می آید.

در زمان حال زندگی کنید زیرا اگر قرار باشد ناراحتی و اتفاقهای بد گذشته را مدام در ذهن خود جا به جا کنید فرصت فراموش کردن آنها را نخواهید داشت و این کار نتیجه ای جز احساس ناراحتی برای شما نخواهد داشت. اگر خشم را برای زمان زیادی در درون خود نگه دارید دیگر نمی‌توانید از آن خلاص شوید. پس بگذارید اتفاقات گذشته در گذشته بمانند، فردا روز دیگری است.

موسیقی گوش کنید: گوش دادن به موسیقی در همه حال ذهن انسان را آرام می کند و باعث می‌شود تا فکرتان به سمت اتفاقات خوشایند کشانده شود، پس این ترفند نیز در کنترل خشم شما را یاری خواهد کرد. عضلات و نواحی درگیر در تنش را با ماساژ دادن ریلکس کنید. ماساژ دادن جریان خون را در عضلات تسریع می کند و بدن در حالت آرامش قرار می گیرد.

و در نهایت

عصبانیت نه تنها به فرد مقابل بلکه در ابتدا به خود شما ضربه می‌زند. گاهی خشمگین شدن باعث نابود شدن روابط بین انسانها می‌شود و گاهی خرابی به بار می‌آورد که جبران کردن آن غیر ممکن می‌شود، پس کنترل خشم را با تمرین و تمرکز به یک عادت تبدیل کنید. چنانچه با استفاده از راهکارهای معرفی شده موفق به کنترل خشم خود نشدید حتما به یک روانشناس مراجعه کنید تا در این مورد شما را راهنمایی کند.

در حالت کلی زندگی را به خود و دیگران سخت نگیرید، به افکار منفی اجازه پیشروی ندهید، اجازه ندهید آنها شما را مدیریت کنند. گاهی لازم است که چشم خود را بروی بعضی مسائل ببندید و آرام با خود زمزمه کنید که ارزش عصبانی شدن را ندارد. به این ترتیب از بسیاری برخوردهایی که منجر به عصبانیت می‌شوند جلوگیری کرده‌اید. دوستدار سلامت خود باشید.

مانند کوه کالن، کنجکاو باشید، افراد کنجکاو هرگز کسل نمی شوند

● وارش گلپ

مترجم: علی ملکی

آندرس اینیستا:

باید از این وضعیت وحشتناک بهترین سود را ببریم



مقدمه: آندرس اینیستا لوخان (متولد اسپانیا زاده ۱۱ می ۱۹۸۴) بازیکنی است که در پست هافبک برای تیم ژاپنی ویسل کوبه به میدان می‌رود. او پیش از این به‌عنوان کاپیتان در بارسلونا و تیم ملی اسپانیا بازی می‌کرد. اینیستا یکی از بهترین هافبک‌های تمام ادوار فوتبال به‌شمار می‌رود و حالا در ویسل کوبه، مشتاقانه منتظر از سرگیری فوتبال است و می‌گوید که هیچ برنامه ای برای بازنشستگی ندارد.

گفت وگوی این شماره را که برگردان گفت و گوی اینیستا با تلویزیون راکوتن و به زبان اسپانیولی بود، اختصاص داده ایم. به همراه تصاویری که خیلی از ورزش دوستان تا کنون آنها را در هیچ کجا ندیده‌اند.

بدون هیچ مقدمه ای بگویید از وضعیت تعطیلی لیگ سراسری ژاپن راضی هستید؟

"هر وقت عکسی از یک بازی یا یک ورزشگاه را می‌بینم، احساس ناامیدی می کنم که چرا فوتبال بازی نمی کنم." باشگاه ویسل کوبه، برندگان جام امپراتور در ژانویه، فصل جدید را در ۲۱ فوریه آغاز کردند و به دلیل بحران کروناویروس چهار روز بعد دوباره متوقف شد. قرار بود مجدداً در ۱۵ مارس آغاز شود. اما چه کسی می‌داند؟

هیچ به بازنشستگی از فوتبال فکر می کنید؟

با شروع مجدد لیگ من ۳۶ ساله می‌شوم و این می‌تواند یک شروع دوباره باشد، شاید زمانی که به دنبال برنامه‌های بازنشستگی هستم مربیگری آغازی دوباره باشد، اما من دوست ندارم فوتبال را کنار بگذارم. در واقع، فکر می کنم در تمام این مدت بازی نکردن به من انرژی بیشتری می‌دهد تا با انگیزه و مصمم تر ادامه دهم.

کرونا روی زندگی شما و خانواده‌تان تأثیری گذاشته است؟

از ابتدای ویروس، مدارس تعطیل و تجمعات گسترده کم شدند و مواردی مانند پوشیدن ماسک و برخی از اقدامات بهداشتی، در اینجا شروع شد و این کارها به کاهش شیوع کمک کرده است. "

"اکنون ما فقط منتظر هستیم و در خانه می‌مانیم و تا حد ممکن بیرون نمی‌رویم. فرزندان کوچکم والریا، پائولو آندره، سیینا به علاوه رومئو، کلاسها را به صورت آنلاین انجام می‌دهند.

از خودم می‌پرسم کی می‌توانیم به زندگی عادی برگردیم؟ چه زمانی می‌توانیم خانه‌هایمان را ترک کنیم؟ چه زمانی می‌توانیم به یکدیگر آغوش ببخشیم؟ ما نمی‌دانیم که آیا بهبود وضعیت هوا باعث می‌شود ویروس مانند هر ویروس دیگری کاهش یابد، همه این التهابات فکری ذهن مرا مشغول کرده است.

فکر می کنی آیا کرونا فقط روی فوتبال تأثیر زیادی می گذارد؟

"لحظه مهم، المپیک است. "آنها همه چیز را آماده و امتحان کردند تا آن را پیش ببرند، اما به تعویق افتاد. همچنین جی لیگ به تاریخ ۹ موکول شد. ما برنامه‌ریزی کرده بودیم ولی چون زمانش مشخص نیست تمرینات گروهی دوباره به تعویق افتاد. صحبت از آمادگی، برنامه ریزی، انگیزه و افزایش تمرینات است زیرا بازی‌ها نزدیک هستند و غیرممکن است که یک ماه باقی مانده، یا شاید بیشتر بخواهیم آماده شویم ما در لیگ فقط یک بازی انجام داده ایم .به عبارت دیگر رها کردن فصل بهتر است. من امیدوارم نوعی چرخش اتفاق بیفتد و همه چیز به وضوح تغییر کند، در حالی که بازگشت دوباره به بازی، اکنون دشوار به نظر می‌رسد."

برای همه تیمها این مساله دشوار است یا فقط تیمهای بزرگ تحت تأثیر قرار می گیرند؟

این یک وضعیت دشوار است نه تنها برای تیم‌هایی بزرگ مثل لیورپول، چرا که ممکن است یک عنوان از آنها سلب شود. یا همچنین یک تیم دسته دوم که در آستانه صعود است، می گوید این فصل باطل است. من هرگز نمی‌دانم چگونه می‌خواهند آن را حل کنند.

به نظر شما فوتبال چه مقدار روی زندگی مردم تأثیرگذار است و آیا مدیریت‌ها در این عرصه زمانی درست بوده است؟

فوتبال بخشی از جامعه است و نمی‌توانند از این فرار کنند. مسئولین وظیفه انجام کار درست را به عنوان یک شخص بر عهده دارند. این کارها بر روی زندگی مردم تأثیر خواهد داشت؛ ما باید تلاش کنیم تا از یک وضعیت وحشتناک بهترین استفاده را ببریم. مثلا یکی از مزیتهای آن می‌تواند این باشد که باشگاه‌ها، که از نظر اقتصادی آسیب دیده‌اند، مجبور شوند سیستم‌های جوان خود را به روی کار آورند.



آغاز فوتبال اینیستا در آکادمی بارسلونا



در کنار پیتر کراچ بازیکن تیم ملی انگلستان لحظه ای که هنوز به یاد نمی آورم که آیا من آن کسی بودم که می‌خواستم با او عکس بگیرم یا اینکه او بود."

یکی از مزیتهای این بیماری می‌تواند این باشد که باشگاه‌ها، که از نظر اقتصادی آسیب دیده‌اند، مجبور شوند سیستم‌های جوان خود را به روی کار آورند.

دلتان برای کدام دوران و خاطره فوتبالی تان تنگ می‌شود؟
بازگشت به روزهایی که تریبون‌های مراسم توپ طلا به بازیکنان جوان بارسلونا تعلق داشت من در کنار ژاوی و لیونل مسی بودم و خیلی برای آن روزها دلتنگ می‌شوم ولی آن روزها گذشته و زندگی من در ژاپن آغاز شده است.

فرانک ریکارد پس از تایید خبر نبود شما برای حضور در فینال جام ملت‌های اروپا ۲۰۰۸ چه گفت؟
این اشتباه است که حرفهایی را که به من گفت تکرار کنم. آن فقط یک شوخی بود همانند لحظه‌ای که با پیتر کراچ(بازیکن تیم ملی انگلستان که در سال ۲۰۱۹ از فوتبال خداحافظی کرد) ملاقات کردم. من هنوز به یاد نمی‌آورم که آیا من آن کسی بودم که می‌خواستم با او عکس بگیرم یا اینکه او بود."

گفته می‌شود کراچ هم دوست دارد به ژاپن بیاید درست است؟
خوب، من اینجا هستم و اگر بیاید از دیدن او خوشحال می‌شوم.

رفتار شما با دیگر بازیکنان و تیمهای دیگر چگونه است؟
کاملاً روشن است که روش من در لحظه‌های خوب و لحظه‌های بد، اول احترام گذاشتن به دیگران است، اعتماد به نفس من باعث می‌شود که بدون شکایت در هنگام بازی به کارم ادامه دهم همیشه سعی داشتم به بهترین شکل در زمان حضورم در زمین از خودم استفاده کنم و در پایان، این نکته را بگویم: این رفتار باعث می‌شود سایر بازیکنان ارتباط بهتری با من برقرار کنند.

مادرتان معتقد است که بارسلونا پس از شما افت زیادی کرده است،درست است؟
"مادر من تقریباً هرگز به طور علنی صحبت نکرده است و حرفهای او احساسی است." با این حال با گذشت زمان همه چیز مشخص می‌شود حتی زمانی می‌رسد که مسی در مورد نسل خود و بهترین دوران بارسلونا صحبت می‌کند. البته این واقعیت وجود دارد که برای بارسا پایان نزدیک است!

یعنی بحران برای بارسا نزدیک است؟
اگرچه احساس می شود بارسلونا دوران خوب خود را از دست داده است، اما لاماسیا یک میدان نبرد بزرگ است حتی اگر ستاره های بزرگی مثل ژاوی، پویول و والدز را نداشته باشد. مسی، جرارد پیکه و سرخیو بوسکتس هنوز باقی مانده‌اند و در دهه دوم حضور در این باشگاه خوب هستند و شاید هرگز نسل طلایی بارسا تکرار نشود اما بازیکنانی که در ادامه می‌آیند. از نظر سطح بازی از ما کمتر نیستند.

آیا قبول دارید در تیم بزرگی مثل بارسا می‌توانستید بیشتر بازی کنید؟
اگر نیازی به پایان بازی من در این تیم نبود نمی‌گذاشتند که من بروم و من هم کسی را


اینیستا در کنار خانواده‌اش در دوران قرنطینه

مقصر نمی‌دانم و تقصیر را در خود جستجو می‌کنم که شاید می‌بایست کاری را می‌کردم و نتوانستم آن را انجام بدهم. گاهی اوقات اتفاقاتی رخ می‌دهد که دست خودمان نیست. مثلاً اگر با همسر و یا دوست خود مشکلی دارید با او صحبت نمی‌کنید تا زمانش فرا برسد که اوضاع قبل را با کمک هم درست کنید. تنها کاری که من انجام می‌دهم این است که نظر خود را ارائه می‌دهم و مطمئناً در طرف دیگر نظر دیگری وجود دارد .

به عنوان کسی که سالها در بارسا بازی کرده است فکر می‌کنید شانس حضور در ترکیب اصلی چنین تیم بزرگی به چه عواملی بستگی دارد؟
بستگی به این دارد که مربی کیست، وضعیت باشگاه چگونه است، همیشه بازیکنی که در تیم جوانان به اندازه کافی آماده است، به تیم اول می‌رسد .سالها زندگی من در این باشگاه بود، از آنجا که ما بسیار جوان بودیم، در آکادمی بارسا بزرگ شدیم و وارد تیم اول شدیم و بین ۱۰ تا ۱۵ سال در آنجا ماندیم و کاپیتان



اینیستا در پیراهن ویسل کوبه

شدیم. همه ما در اینجا به عنوان خانواده شکل گرفتیم. ما در مورد بارسلونا، باشگاهی با بهترین بازیکنان صحبت می کنیم. و کتور، پویول، ژاوی، من: و همچنین به صورت سناریو به بوسی (سرخیو بوسکتس)، پیکه و لئو (مسی) رسیدیم. ما افرادی هستیم که کل زندگی‌مان در این باشگاه سپری شده است.

تا چه زمانی می‌خواهید فوتبال حرفه‌ای خود را ادامه دهید؟
در حال حاضر، من در تلاش هستم به فوتبالم ادامه دهم و می‌خواهم تا زمانی که می‌توانم توپ بزنم زیرا این همان چیزی است که مرا خوشحال می کند. من تا سال آینده، سال ۲۰۲۱ قرارداد دارم، اما در پایان هر فصل به آمادگی‌ام نگاه می‌کنم و احساس خوبی دارم. می‌خواهم به بازی خود ادامه دهم و از حضور در اینجا خوشحالم. البته من همیشه گفته‌ام که دوست دارم به بارسا برگردم. این هم به این بستگی دارد که چگونه؟ در چه نقشی؟ چه وضعیتی؟ چه کسی در باشگاه است؟ با هر آنچه در آنجا تجربه کردم، با تمام احساساتی که دارم، دوست دارم برگردم. "
چندی پیش بارسلونا پیشنهاد مربیگری را به ژاوی ارائه داد. ژاوی اکنون این مسأله را رد کرده، اما اذعان می کند که می‌خواهد به مربیگری تیم برگردد و ممکن است او مرا بخواهد.

خیلی‌ها می خواهند بدانند که آیا شما هم مثل ژاوی وارد عرصه مربیگری می‌شوید؟
من نمی‌دانم مربیگری خواهم کرد یا نه. در حال حاضر ژاوی چهار سال از من جلوتر است: من نمی‌دانم وقتی بازی را کنار بگذارم، کجا خواهم بود. اجازه بدهید ببینیم،چه می‌شود. به عنوان یک راه فوتبالی، بسیار خوب است .اما اکنون می‌خواهم فوتبال بازی کنم و این همان چیزی است که همه ما می‌خواهیم .



قلب‌های هوشمند؟!

م و - ه ز - د خ و...

طبق قوانین قضایی کشورتا قبل ازاثبات جرم هیچ نهاد وارگانی حق نام بردن ازمتهم را ندارد ،معمولاًاین رویّه صدمات زیادی هم به کشور زده که بدون تردید عمداً جبران آن امکان ندارد. اما در ورزش وبه صورت خاص فوتبال شرایط به گونه‌ای پیش رفته که دیگر نیازبه هیچ محکمه‌ای نیست.دستورات خلق الساعه یا به قول یکی از دوستان قوانین من درآوردی دیگربه گونه‌ای افزایش یافته که انکار آن از انکار آفتاب سخت‌تر است.بارها این جمله دردناک را از بزرگان فوتبال شنیده‌ایم که گفته‌اند مگر در هیچ جای کشور فساد نیست وفقط فوتبال آلوده است که مدام بحث فساد در فوتبال مطرح می‌شود؟

حرفی کاملاً منطقی وصد البته مطالبه ای غیر قابل انکار، اما من معتقدم هر کس در هر جایی که هست مسوول است در حد توان خویش جلوی ریشه دواندن فساد را بگیرد و اگر چنین توانی ندارد حداقل نهادهای نظارتی را هوشیار کند.اما...

همیشه دو عامل بازدارنده جدی سر راه این افشاگری‌ها است که به ترتیب عبارتند از:

۱-آخه فلانی به سفارش.....منصوب شده و کاری نمی‌شه کرد... ۲-اگه اینو هوا کنیم خود ما هم ...

وبا این نگرش است که آب از آب تکان نمی‌خورد وهر روز دایره واژگان مخفف فضای بیشتری را درعرصه رسانه اشغال می کنندامـا نمونه های دیگری هم وجود دارند که یا حس ششم فعالی دارند ویا حس بویایی جهش یافته .به طور مثال همین جناب مستطاب مهدی خان تاج،از اولین روزهایی که زمزمه‌هایی ازمبهم بودن بندهایی درقرارداد کارلوس کی روش سرمربی پرتغالی تیم ملی فوتبال کشورمان مطرح شد توسط یکی ازروزنامه‌نگاران که به صورت تخصصی در حوزه املاک شهری فعالیت می کند خبری منتشرشد دال براینکه ملکی بـا ارزش چند ده میلیاردی که بنام فرزند وهمسر ایشان بوده معامله شده است! البته داوری درباره اموال اشخاص و اینکه چگونه تحصیل شده بسی دشوار است و ان شاء الله همه ازراه حلال به دست آمده! امـا از آن روزبه بعد پروژه انتخاب سرمربی جدید برای تیم ملی فوتبال کلید خورد.یک تیم کامل رسانه‌ای چون شیری خفته در بیشه بیرون زدند که حداقل دستاوردش پاشیدن غبارفراموشی برافکارعمومی ازماجرای مذکور بودوچه ازاین بهتر که اذهان عموم معطوف آلترناتیو کارلوس کی روش شود؟

در این گیر ودار یک مسئول روابط عمومی تشنه شهرت فعالیت توییتری خود را افزایش داد وهر روز برای دیده شدن بیشتر، نام یک مربی مطرح فوتبال جهان را کاندیدای احراز پست سرمربیگری تیم ملی کرد.از مورینیوشروع کرد وبه کلینزمن و ... رسید و به اصطلاح مشغول نبض گیری جامعه شد. عطش فزاینده مردم برای جانشینی کی روش کار را به جایی رساند که جناب مسئول روابط عمومی تحت تأثیر جو روانی خود ساخته گرفتار شدوبه ناچار هر روز فیتیله خلاف گوییهایش را بالاتر کشید.اوج این توهّمات زمانی عینیت پیدا کرد که جناب سخنگوی خودخوانده فوتبال ناگهان با توییتی غریب که بشدت درفضای مجازی بازنشر می‌شد اعلام کرد افرادی نظیرزیدان ،مورینیو،مارچلو لیپی،ساری....وچند اسم دهان پر کن دیگربرای تصدی سرمربیگری فوتبال ما در صف ایستاده‌اند!!

حالا همه به فکر مربی جدیدهستند وتاج سرمست ازفروکش کردن تب حاشیه ها بـا طیب خاطر سروکله‌اش پیدا می‌شودوازویلموتس رونمایی می کندوچنان با آب وتاب از قرارداد سفت و سخت ومحکم ویلموتس حرف می‌زند که بیشتر از آنکه مویّد حرفه‌ای بودن قرارداداو باشدمهر تأییدی بود برای باختن قافیه در قرارداد کی‌روش.

کم کم به انتخابات مجلس شورای اسلامی نزدیک می‌شویم وکاندیداهای انتخابات بهترین بستر تبلیغات رادر ورود به عرصه فساد درفوتبال می‌بینند. چند روزی هم بحث فساد در فوتبال بالا می گیرد واینجاست که مهدی تاج به تقلید از اسلاف خود بهترین راه برای فرار از پاسخگویی به افکار عمومی را که حالا جریحه‌دارتر هم شده عضوی به نام قلب تشخیص داده و دل هوشمندایشان به کار می‌افتد. دقیقاً تقلّب از روی دست مصطفوی،توصیه پزشکان هم که ناگفته پیداست،استراحت مطلق ودوری ازاسترس!چاره‌ای نیست. بایدرنج سفر را به جان خرید وسری به اروپا زد!گام اول اعلام استعفاء بدون یک کلام پاسخگویی،البته که مجمع هم پذیرای چنین استعفایی است.دورهمی خودمان است!

حالا تاج هم رفته که از خاطره‌ها برود،پس زمان مناسبی است که "تق "بدهی‌های معوقعه یکی پس از دیگری در آید،خوب درمقابل بدهی‌های تلنبارشده کورسوی امیدی وجود دارد وآن مطالبات فدراسیون فوتبال از فیفا است،این ادعا حکم سرعت گیر برای شتاب گرفتن رسوایی بیشتر فدراسیون فوتبال کشورمان را دارد والبته مسکّنی برای مردم که از این همه عدم شفافیت به خشم آمده اند.امـا انگاراین مسکّن تاریخ مصرف نزدیک به انقضادارد چراکه فیفا با انتشار لیست پرداختی‌ها،مطالبات ایران را رقمی در حد چندصدهزار دلاراعلام می کند!!رقمی که میلیونها دلار گفته می‌شدوبا تکیه به این پشتوانه پوشالی توانسته بودند زبان منتقدین را ببندند،

مهدی تاج که این روزها بەدلیل سفرش به خارج از کشورحالا سیبل ثابت دوست ودشمن شده است ازنوابغ مهندسی است. او که درساخت سابقه والبته رزومه کاری استاد چیره دستی است درتمام زمینه‌ها اعلام وجود می کندوبرای نیل به تأییدیه ادعاهایش ،آدمهایی از همان جنس را جذب فدراسیون پنج ستاره خویش می کردتا برای هر ادعایش یک شاهد نمک گیر شده داشته باشد به طور مثال وقتی سر وکارش به مجلس می‌افتاد به شکل غیرمترقبه‌ای یکی از اعضای کمیسیون ورزش ناگهان صاحب جایگاهی درفدراسیون ویا حوزه انتخابیه خود می‌شد. کمااینکه وقتی بحث عدم بکارگیری بازنشسته‌ها درورزش مطرح شد او در طرفه العینی درصد جانبازی خویش را ارتقا داد وبااستفاده ازهمین بند ماندگارشد.

تاج بعد از آنکه طرح پوتین ومدودوف را نتوانست با کفاشیان ادامه دهد رویکردش را تغییردادوبا پرو بال دادن به حیدربهاروند به مصداق این مثل که می گویند:تا ریشه در آب هست امیدثمری هست... بتواند عنان اختیار فوتبال را دردست داشته باشد،مواردی از این دست در فوتبال ما کم نیست کمبودی که بیش ازهر چیز فوتبال ما را در بستر بیماری نگه می‌دارد نبود اراده جدی برای مبارزه یاخشکاندن ریشه فساد در فوتبال است چرا که بهترین حیاط خلوت ورزش و حتی سیاست محسوب می‌شود.

فوتبال ما اگرچه تجربه تلخ تعلیق را نیز چشیده اما آنقدر چهره پرور و اشتهار آور است که رجل سیاسی ما همیشه دستی بر آتش آن داشته‌اند وآنطور که از شواهد پیداست قرار هم نیست کسی این دردانه دوست داشتنی را به حال خود رها کند. اهرم قدرتمندی که تاکنون فقط شهرت می‌آورد حالابه پولسازترین صنعت کشور هم تبدیل شده است وچه دلبری از این محبوب ترودلرباتر؟

شکر خدا که عاشقان سینه چاک آن‌هم جملگی صاحب قلب‌های هوشمندی هستند که تا هوا را(پس)می بینند به درد می آیند وراه درمان را تجویز هوشمندانه پزشک معالج می‌دانند!وترجیح می‌دهند در فضای آرامبخش سواحل اسپانیا قید عشق به فوتبال را زده وبقیه رفع عطش تشنگی خدمت را درخارج از دید مردم انجام دهند تا زبانم لال، ریا نشود

مرتضی شمس

اقدام جدید فیفا برای ادامه لیگ قهرمانان آسیا

نشـریه "الاتحاد" امارات: بعد از اعلام شیخ سلمان، رئیس AFC بررسی‌ها و گفت و گوها برای ازسرگیری مسابقات لیگ قهرمانان آسیا ۲۰۲۰ ادامه دارد.

یک منبع رسمی خبر داد فشارها روی کنفدراسیون فوتبال آسیا زیاد شده تا بقیه بازی‌ها را به صورت تک بـازی برگزار کند تا لطمـه‌ای به بازی‌های لیگ‌هـای داخلی وارد نشـود. بخصـوص که در منطقه غرب آسـیا بسیاری از فدراسیون‌ها اعلام کردند از ماه آگوست(مرداد) بازی‌های لیگشان را از سر می گیرند و این موضوع باعث شده تا AFC به این پیشنهاد به صورت جدی فکر کند.

برگزاری بازی‌ها به صورت متمرکز به میزبانی یک کشـور در این پیشـنهاد جدید علاوه بر بازی‌های مرحله گروهی بلکه برای بازی‌های مراحل بعد نیز

اجرایی شـود. یعنی ادامه مسابقات لیگ قهرمانان آسیا ۲۰۲۰ به صورت تک بازی و بدون برگزاری بازی‌های رفت و برگشـت در یک کشـور برگزار شود. کنفدراسیون فوتبال آسیا از برگزاری مسابقات مرحلـه گروهی در ابتدای ماه آگوسـت(۱۱ تا ۱۷ مرداد) به صورت متمرکز در یک کشـور استقبال کرده است. البته شرط برگزاری بازی‌ها به صورت متمرکز و تک بازی مشروط به آمادگی باشگاه‌های فوتبال حاضر در این مسابقات است.

بنا به این سیسـتم جدید قرار شـده بـازی رفت و برگشت لغو شده و تمام بازی‌ها به صورت تک بازی به میزبانی کشوری بی طرف یا دخیل در این بازی‌ها برگزار شـود. با سیسـتم جدید بازی‌هـای مرحله گروهی در ماه آگوست(مرداد) و بازی‌های مرحله یک چهـارم در ماه سپتامبر(شـهریور) و بازی‌های مرحله نیمه نهایی در ماه اکتبر(مهر) برگزار شود.

دبیر کل کنفدراسیون فوتبال آسیا هم اعلام کرد که به فیفا پیشـنهاد کرده‌اند تـا بازی‌های انتخابی جام جهانی ۲۰۲۲ را در ماه مهر و آبان برگزار کنند.

استقلال به لیگ والیبال می آید؟

باشـگاه اسـتقلال با توجه به علاقه سعادتمند به والیبال قصد دارد در لیگ برتر این رشته پرطرفدار هم تیمداری کند.

احمد سـعادتمند، مدیرعامل فعلی اسـتقلال در سال‌های اخیر همواره به عنوان یکی از گزینه‌های مدیریـت در والیبـال نامـش مطـرح می شـد؛ موضوعی که به واسـطه مدیرعاملی او در باشگاه بانک سرمایه رخ می داد.

او چنـد سـالی مدیریت باشـگاه بانک سـرمایه را برعهده داشت که تیمی پرستاره در لیگ برتر والیبال داشت. این تیم با جذب بازیکنانی همچون موسوی، غلامی، شـهرام محمودی، فرهاد قائمی و... سه سال متوالی(۹۴، ۹۵، ۹۶) قهرمان لیگ برتر ایران شد و دو بار هم قهرمانی در آسـیا را تجربه کرد. حتی این تیم حضور در جام باشـگاههای جهان را در کارنامه خود داشت؛ اگرچه به موفقیتی دست نیافت. بانک سـرمایه در نهایت بعد از کسب عنوان قهرمانی در لیگ برتر ایران در سـال ۹۶ تصمیم به انحلال تیم



والیبال خود گرفت. این اتفاق خبر بدی برای والیبال ایران به ویژه سـتاره‌هایی بود که قراردادهای قابل توجهی با این باشگاه امضا می کردند.

این اتفاق باعث جدایی سـعادتمند از بدنه والیبال شد، اما بعدا از او به عنوان یکی از گزینه‌های جدی ریاست فدراسـیون نام برده می شد؛ اتفاقی که با وجود کاندیداتوری او در انتخابات رخ نداد.

حالا مدتی است که سعادتمند مدیرعاملی باشگاه استقلال را برعهده گرفته و گویا سودای تیمداری در لیـگ برتر والیبال را در سـر دارد. این خبر را مصطفی کارخانه، مربی باتجربه والیبال ایران می گوید که سه سـال با سعادتمند در بانک سرمایه کار کـرده و حـالا هم گویا در صـورت تیمداری اسـتقلال، سـرمربیگری این تیم را در لیگ برتر والیبـال برعهده مـی گیرد. وی در پاسـخ به این سوال که مساله تیمداری استقلال چه زمانی نهایی خواهد شـد، عنـوان کرد: فعلا همـه چیز در حد صحبت اسـت. فعلا که تکلیف لیگ والیبال برای فصل بعد به خاطر کرونا مشـخص نیسـت. باید ببینیم چه اتفاقی می افتد.

وی در پایان درباره سـابقه تیمداری استقلال در والیبال افزود: استقلال سابقه تیمداری در والیبال را دارد. فکر می کنم حدود ۲۰ سـال قبل این تیم در والیبال حاضر بود.



ماجرای پول اضافه بیرانوند

ماجرای واریز اشـتباه مبلغی بیش از یک میلیارد تومان به حسـاب گلر ملی‌پوش پرسـپولیس این روزها به اخباری داغ تبدیل شـده است، پولی که البته به حسـاب باشگاه برنگشت و ظاهرا در دوره مدیریـت انصافی‌فرد به قرارداد او اضافه شـده تا گاف قرمزها به نفع او تمام شـود. اما گفته می‌شود رسـول‌پناه تحت‌فشـار بیرانوند قرار داشـته و از بیخ‌وبن ماجرا را تکذیب کرد. یکی از مدیران ارشد وقت پرسپولیس در این رابطه گفت: "در آن زمان اشتباه محاسباتی صورت گرفت و مبلغ اضافه‌تری به حسـاب شماره یک تیم واریز شد. البته ما دوبار هم برای برگشـت پول به وی نامه زدیم اما وقتی پول برنگشت چون او با پرسپولیس دو فصل دیگر هم قرارداد داشـت اتفاق خیلی خـاص و بزرگی پیش نمی آمد که بخواهیم به آن بپردازیم."

شـاید یکی از نفراتی که می‌توانسـت در خصوص این پول اظهارنظر دقیقی داشـته باشد ذی‌حساب باشگاه پرسپولیس است که اتفاقا از زمان مدیریت ایرج عـرب تا به امروز تغییر هم نکرده اسـت. او درخصوص واریز مبلغ اضافه به حساب بیرانوند در زمان مدیریت عرب گفت: "چون قرارداد بیرانوند مسـتمر بوده و این بازیکن همچنان با پرسپولیس قرارداد داشت و فسـخ نکرده بود، نمی‌توان گفت پول اضافی واریز شده است چراکه در ادامه قرارداد این مبلغ محاسـبه شده و از حسابش کم می‌شود و اتفاق خاصی نیفتاده است. اما اینکه به حساب آقای بیرانوند پول اضافه‌تر واریز شده، درست است.

فقط فرد عاقل، تردید واقعی است

● مثل اسپانیایی



نازنین زهرا عباس زاده دختری ۹ ساله است که پدرش می گوید؛ به طور کاملاً اتفاقی به استعداد ورزشـی او پی برده است و در سه سالگی رشته ژیمناستیک را شـروع کرده و سه سال بعد به رشته‌های رزمی علاقمند شده و خیلی زود توانسته استعدادش را در این رشته به نمایش بگذارد. در حـال حاضر هـم این دختر ورزشـکار در سطوح منطقه‌ای، استانی و کشوری دارای چندین مقام است.

پیام‌های مهربانی

علی ملکی

نوشتن نام فامیلی الزامی است

آن دسته از خوانندگانی که مایل هستند پیام های تبریک، تولد، تشکر و قدردانی شان در این صفحه چاپ شود لطفاً از ساعت ۹ صبح الی ۱٦ (شنبه تا چهارشنبه) با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۳۵۸ تماس بگیرند یا به شماره ۲۲۲۷۱۸۱۳ نمابر ارسال دارند و یا به نشانی مجله (بخش پیام از شما، چاپ از ما) پیام خود را حداکثر در دو سطر و حداقل یک هفته قبل از رسیدن موعد آن ارسال کنند.

✽ *آرشا جان، پسر عزیزمان،* مرد کوچک زندگی ما، اضافه شدنت به جمع خانوادگیمان نشانه خوشبختی است، ما با تو خوشبخت ترینیم، ماه اردیبهشت را دوست داریم چون ماه تولد توست

بابا حمید و مامان طهورا ـ مارلیک

✽ *برادر عزیزمان، آقامجید،* ۲۹ اردیبهشت پنجاهمین سالروز تولدت را با تقدیم سبد سبد گل رز به شما و خانواده محترمتان تبریک می گوییم و آرزوی سلامتی و تندرستی برای شما داریم

مادر، خواهرانت و برادرت دکتر فریدون باختر - بهبهان

✽ *همسر عزیزم، معصومه جان،* ۲۱ اردیبهشت، سالروز تولدت را با تقدیم هزاران شاخه گل سرخ تبریک می گویم **همسرت، مرتضی بابایی-قم**

✽ *مادر عزیزم،* سالروز تولدت را در این فصل زیبا به تو ای بهترین مادر دنیا تبریک می گوییم و بدان که عاشقانه و از صمیم قلب دوستت داریم

سهیل، سبحان و نازی بابایی-قم

✽ *زهره جان، همسر مهربانم،* ۱۱ اردیبهشت چهل و یکمین سالروز تولدت را به همراه دو شاخه گل زیبایمان، زهرا و احسان جشن می گیریم، خیلی دوستت داریم و آرزوی سلامتی و تندرستی را برایت داریم

همسرت، اکبر جعفرپور - اصفهان

✽ *باران عزیز،* روز تولدت بهانه‌ای شد که بهترین شادباش هایمان را تقدیم حضورت کنیم، دلت شاد و روزگارت بهاری باد، تولدت مبارک

بابا محمد و مامان فاطمه ـ مارلیک

✽ *پسر عزیزمان، احسان جان،* ۱۳ اردیبهشت، پانزدهمین سالروز تولدت را با تقدیم ۱۵ سبد گل سرخ به تو، تبریک می گوییم، بی نهایت دوستت داریم

پدر، مادر و خواهرت زهره جعفرپور -اصفهان

✽ *پدر و مادر عزیزم،* شب و روز را با یاد شما آغاز می کنم و دم و بازدمم را با شکر خداوند و آرزوی سلامتی شما دو فرشته الهی. پانزده اردیبهشت سالروز ازدواجتان مبارک **دخترتان، نیلوفر بهشتی-قم**

✽ *نیما جان، پسر عزیزمان،* خدارا شاکریم که سلامتی ات را به دست آوردی و در کنار خانواده دوران نقاهت را سپری می کنی و امیدواریم هر چه زودتر به کار مقدس انبیا برگردی و دل دهها دانش آموز را خوشحال کنی

پدر و مادرت احمد و محبوبه سروری -شیراز

✽ *عمه عزیزم، آزاده جان،* قدم نورسیده تان را به شما و شوهر عمه مهربانمان آقا حمید تبریک می گویم و از خدای بزرگ آرزوی سلامتی شما و دسته گل مهربانتان را خواستارم **آزیتا بخششی-اصفهان**

✽ *جناب آقای دکتر وثوقی، متخصص بیماریهای عفونی،* بابت زحماتتان نسبت به معالجه پدر عزیزمان، از شما و پرستاران مهربان و زحمتکش، بیمارستان دانشوری کمال تشکر را داریم **محمد، محسن و طاهره زرپور-تهران**

✽ *کیانا جان،* تک ستاره زندگیمان، تمام لحظه‌های عمرمان بدرقه نفس کشیدن توست، تو مثل گل یاس بر خوشه دل ما هستی و عطر تو پیچیده در خانه ما، جملات در توصیف عشق و علاقه‌ای که به تو داریم ناچیز هستند و نوشتن آنها چندین جلد کتاب خواهد شد. عزیزترینمان دنیا دنیا دوستت داریم روز میلادت ۱۴ اردیبهشت مبارک باد **مادربزرگ رویا کرمی و پدربزرگ سیامک دیدار-تهران**

پاسخ های با هوش خود کلنجار بروید

پاسخ بیست اختلاف در تصویر تماشای فیلم



پاسخ بی شباهت اما شبیه: ۱-سوراخ جلوی سبد و آرم روی لباس صندوقدار، ۲-جیب پیش بند مرد و نمایشگر صندوق، ۳-برگ سمت راست درخت روی زمین و کراوات مرد داخل قاب عکس، ۴-سر بالایی قیچی و پایه بالایی تابلوی بالای صندوق، ۵-جیب پیراهن مرد و مستطیل قوطی سمت راستی روی میز، ۶-دسته سمت راست قیچی در دست مرد و در شیشه پایین میز، ۷-نقش چمن سمت راست تصویر باغبان و چشمهای زن.



پاسخ ٤ جزء حذف شده در تصویر مداخله در اداره

از: دکتر نوید خدادوست

فروردین

فردی هستید که معمولا با واقعیت‌ها روبرو می‌شوید، ولی در موردی خاص سعی در کتمان کردن آن دارید، اما حالا شرایط به گونه‌ای دیگر پیش می‌رود و به اصطلاح فردی که توانایی برایش باقی نمانده نمی‌تواند مثل کسی که خیلی با انرژی و سرحال است رفتار کند. پس بهترین کار این است که باتریهای تان را خوب شارژ کنید، چون تغییراتی پیش روی شماست و برای روبرو شدن با آن باید انرژی لازم را داشته باشید، ولی بدانید موفق هستید!

اردیبهشت

در شرایط دوگانه‌ای قرار گرفته‌اید، از یک سو با منافع موضوع مورد نظرتان روبرو هستید و به وضوح تغییر اوضاع را می‌بینید و از سویی دیگر دلتان گواهی می‌دهد که باید به شرایط قبل بازگردید و حالا بهترین کار برای شما این است که چشم انتظار گذر زمان باشید و بدانید اگر تمام تلاشتان را کرده باشید، بعدها شرمنده خودتان و زمانه نیستید. در مورد موضوع ذهنی تان هم ختم به خیر خواهد شد.

خرداد

خیلی شاید برایتان جالب باشد که با یک موضوع غیر منتظره متفاوت روبرو شده اید، اما حالا این شما هستید که تعیین می کنید چقدر برای مسایل مختلف زندگیتان اهمیت قائل هستید. البته شما جزو آن دسته از افرادی هستید که به خوبی خودتان را نشان می‌دهید و به اصطلاح دوستی و دشمنی تان مشخص است، ولی در این روزها عدم موفقیت تان را به گردن نابهنگام بودن ماجراها می گذارید و البته که درست هم می گویید!

تیر

به سادگی پیداست که تنش‌های موجود در دنیای پیرامونی تان آنقدر زیاد شده که وسوسه شده‌اید تا بگویید نمی‌توانم و در پشت دیوار دفاعی مخفی شوید، اما خودتان می‌دانید که این حرکت در نهایت شما را ناراحت خواهد کرد و اگر خلاف آن عمل کنید فرصت لازم را خواهید داشت تا مهره‌های پیش رویتان را آنطور که می‌پسندید حرکت بدهید و بدانید که برای شما امروز زمان رسیدگی به موضوع هست و اوضاع روبراه خواهد شد.

مرداد

وضعیت در ظاهر روبراه به نظر می‌رسد، اما در باطن با مسایل ناشناخته متفاوتی همراه است و می دانید که پوشاندن مشکلات هیچ تغییری در آنها ایجاد نخواهد کرد و این شما هستید که باید پرده‌های کوتاهی و بی‌توجهی را کنار بزنید و انتخاب کنید که به کدام سو باید حرکت کرد و البته پاسخ آن را هم با گوش جان بشنوید که این موضوع می‌تواند تبدیل به یک موفقیت عجیب شود!

شهریور

برخلاف خیلی‌ها که به اصطلاح این روزها کم آورده‌اند، شما به گونه‌ای عمل می کنید که گویی از شرایط راضی هم هستید و در حال اتمام وظایفی هستید که معتقدید ناتمام باقی مانده‌اند و اتفاقاً در این مسیر خیلی منطقی و موفق هم عمل می کنید، اما مشکلی که دارید این است که دیگران نمی‌توانند خودشان را با شما هماهنگ کنند و همین هم کم مشکلی نیست، پس خوب فکر کنید.

مهر

برخلاف چیزی که می‌شنوید تلاش می کنید خیلی تقلا نکنید، یا اینکه، فقط در جهتی تلاش کنید که می پسندید. در حالی که خودتان می‌دانید این نوع برداشت فقط به شما آرامش می‌دهد ولی شما تنها زندگی نمی کنید و اتفاقاً مسایل زیادی برای هماهنگی دارید که نیازمند یاری اطرافیان هست پس بدانید بین اینکه مشکلات را به شوخی بگیرید تا اینکه واقعیت‌ها را جدی نگیرید تفاوت بسیار است و کافیست بیشتر دقت کنید.

آبان

شما در مسیری قرار گرفته‌اید که چه بخواهید و چه نخواهید به زودی آنچه لازم است بدانید برایتان مشخص خواهد شد، اما از آنجا که این تمام آن چیزی نیست که شما لازم دارید، باز هم ممکن است به قول شما همه چیز به حالت اول خودش بازگردد پس توصیه می کنم، خیلی تقلای بیهوده نکنید و فقط خودتان را از مسیری که می‌دانید نتیجه نامشخصی دارد دور سازید و بدانید موفق خواهید بود.

آذر

شما جزو افرادی هستید که اطلاعات زیادی درباره جزییات زندگی خودتان دارید، ولی احساس می کنید هنوز بخش‌هایی ناپیدا باقی مانده و برای اینکه ذهنتان را آرام کنید گاهی تصمیم‌های ناآگاهانه می گیرید و این برای شما که با مراحل جدیدی از زندگی روبرو هستید خیلی چاره ساز نیست و بدانید که زبان بدن، تکیه کلام و طرز حرف زدن هر فردی می تواند اطرافیان را نسبت به موضوع مورد نظر حساس کند پس توجه داشته باشید.

دی

واکنش‌های روانی و احساسی هر فردی می‌تواند به سرعت برق ابراز شود، ولی این نتیجه کار است که مشخص می کند چنین واکنشی درست بوده یا خیر؟ پس شما که فردی مثبت هستید سعی نکنید که رفتارتان پیامی اشتباه را برای دیگران ارسال کند چون می‌دانید زندگی ما مانند یک دومینو است و یک اشتباه می تواند اشتباه‌های بعدی را پشت سرش داشته باشد و گاهی سرعت عمل تعیین کننده است!

بهمن

معتقد هستید که خواسته‌هایتان با مسئولیت‌هایتان در تضاد هستند و این موضوع باعث ایجاد احساس سردرگمی و آشفتگی برایتان شده است، در حالی که اگر خوب دقت کنید ماجرا آنقدرها هم پیچیده نیست که نشود نتیجه را با کمی اختلاف درک کرد و در این شرایط نباید تقصیرها را به گردن شرایط انداخت چون این ما هستیم که تعیین می کنیم!

اسفند

این روزها برخلاف جریان پیش رویتان قدرتی که برای انجام کارها می‌خواهید را در اختیار دارید و حتی می‌توانید دیگران را با این قدرت خارق العاده تان شگفت زده سازید، ولی می‌دانید که باید منطقی عمل کنید و وقتی در مورد موضوعی دچار تردید می‌شوید یعنی نباید عجله را در کارها داشته باشید و بدانید این روزها را هم می گذرانند!

گاهی در خواست‌ها، بنیاد باوری بوده است

● نیچه

یادها و خاطره‌ها

ثبت تصاویر می‌تواند با خاطره‌های خوش همراه باشد به خصوص اگر بتوانیم در تصاویرمان بزرگترها را هم داشته باشیم. بنابراین شما هم می‌توانید با ارسال عکسهای خود در این صفحه حضوری فعال داشته باشید



همراه با دوستان سر کلاس فنی و حرفه ای - آبادان. سال ۱۳۹۸.
مهران یاری



از سمت چپ چهارمین نفر موسی جدان همراه با دوستان - آذر ۱۳۹۸
استان خوزستان شهرستان آبادان پارک پنج حوض



از سمت راست. ایرج مالکی و علی سلطانی و احد شاملی و علیرضا حمیداوی (فرستنده) و رضا عطایی و اسفندیاری و فرشاد بویراحمدی - استان خوزستان



۷ فروردین ۱۳۹۹ دروازه ی آبادان به اهواز
با دوستان دانشکده علوم پزشکی آبادان در طرح مبارزه با کرونا
امیر معتمدی سمت راست نفر چهارم



از راست فرهاد آذری، آرمان بهمنی، محسن عزیزی، حمید شهدوستی، علی مصلح، محمد ربیاوی، سامان سروآزاد، علی معرفاوی، اشکان اسکندری
از آبادان بلوار سالیا، به مناسبت پیاده روی و ورزش ۱۳۹۹/۱/۲۹



از راست: رضا خنفری، کریم، عارف البوخنفر، فاروق زویدات
استان خوزستان
بچه های تعمیرگاه مکانیکی استادمحسن ۱۳۹۹/۱/۳۱



ایـرج میرزا مشـهور به جـلال الملـک، فرزند غلامحسین میرزا، شـاعر دربار مظفرالدین میرزا در دوران ولیعهدی بود. او در تبریز زاده شـد. در نوزده سـالگی پدرش را از دست داد و در مدرسه دارالفنون تبریز زبان فرانسـه را آموخت که بعداً نیابت همان مدرسه را به عهده گرفت. او شعرهایی بـا درون مایه اخلاقی، بزرگداشـت پدر و مادر و گسترش ادب و میهن دوستی برای کتابهای درسی سرود که شعر مادر او بسیار زبانزد است. همچنین او در سرودن اشـعار طنز نیز ید طولایی داشت و آثاری در این زمینه از او در دست است. شعری را که برای آغاز مطلب این هفته برایتان برگزیده‌ایم طنزی اسـت از مرحوم **خلیفـه رضاکفاش** که با تقلید از شـعر مادر، آن شعر را به طنز برگردانده و تحویل ایرج میرزا داده است.

گویند مرا چو زاد مادر
اندوه زمانه در دل اندوخت
بیچاره برای خرج ماما
ناچار اثاث خانه بفروخت
از چادر کهنه سر خویش
بهر تن من لباس نو دوخت
با این همه، چاه نفت آنشب
تا صبح، چراغ ما نمی‌سوخت
بر چهره پدر ز شرم مادر
از آتش فقر مشعل افروخت
بدبخت به جای کسب دانش
بر من هنر گدایی آموخت
پس ذلت من ز غفلت اوست
هم دارم و هم ندارمش دوست

ایرج میرزا طنزهای مختلفی با شرایط گوناگون دارد، می‌پردازیـم بـه نصیحتی که بـه مردان روزگار خودش می‌کند که البته کاملاً پیداست بی‌انصافی اسـت به کار بردن چنین تعابیری در مورد وجود نازنینی به نام زن ... و آنچه که ایرج گفته همان طنز اسـت و حتمـاً بانوان ارجمند از این شوخی چیزی به دل نمی‌گیرند

زن گرفتم شدم ای دوست به دام زن اسیر
من گرفتم تو نگیر
چه اسیری که ز دنیا شده‌ام یکسره سیر
من گرفتم تو نگیر
زن مرا کرده میان قفس خانه اسیر
من گرفتم تو نگیر
یاد آن روز که آزاد ز غمها بودم
تک و تنها بودم
زن و فرزند ببستند مرا با زنجیر
من گرفتم تو نگیر
بودم آن روز من از طایفه دُردکشان
بودم از جمع خوشان
خوشی از دست برون رفت و شدم لات و فقیر
من گرفتم، تو نگیر
بنده زن دارم و محکوم به حبس ابدم
مستحق لگدم
چون در این مسأله بود از خود مخلص تقصیر
من گرفتم، تو نگیر
من از آن روز که شوهر شده‌ام، خر شده‌ام
خر همسر شده‌ام
می دهد یونجه به من جای پنیر
من گرفتم تو نگیر

*** او حتـی در جایی دیگر، خود را به کوچه علی چپ می‌زند و به سیاسـت پیشگان مردم فریب زمان خود حمله می‌کند:**

تو این کرم سیاست چیست داری؟
چرا پا بر دُم افعی گذاری؟
سیاست پیشه مردم حیله سازند
نه مانند من و تو پاک بازند
سیاست پیشگان در هر لباسند
به خوبی همدیگر را می‌شناسند
بدین رو یکدیگر را پاس دارند
یکی‌شان گر به چاه افتد درآرند

***

زمانی گویا **ملک التجار خراسانی** وعده کرده بود، بوقلمونی برای شاهزاده جلال الملک (ایرج میرزا) بفرسـتد. چون از وعده او خبری نشد، ایرج این دو بیت را برایش فرستاد.

آن قول پر از مکر و فسون تو چه شد؟
الطاف ز حِد برون تو چه شد؟
با آن همه وعده‌ها که بر من دادی
غاز تو چه شد؟ بوقلمون تو چه شد؟...

ملـک التجـار در پاسـخ ایـرج ایـن رباعی را می‌فرستد:

ایرج ز خراسان طلب غاز نمود
باب طمع و آز به من باز نمود
غافل بود او که غاز با بوقلمون
چون دانه نبود جمله پرواز نمود!!

ایرج چنین پاسخ می‌دهد:

حیف است که خلف وعده آغاز کنی
با شعر مرا از سر خود باز کنی
با داشتن هزارها بوقلمون
از دادن یک بوقلمون ناز کنی!

ملک التجار دوباره چنین جواب می‌دهد:

ای آنکه سِزد خوانم اگر شهبازت
طوطی است همه کِلک شکر پَردازت
چون صرفه نبردم از تو غازی همه عمر
هرگز ندهم بوقلمون و غازت!!

***

از ایـرج میـرزا ترجمه‌ای به جا مانده اسـت که تاریخ شـوالیه دون کیشـوت نـام دارد. ایرج از شاعران دوره تجدد ادبی ایران است.

هر وعده که دادند به ما باد هوا بود
هر نکته که گفتند غلط بود و ریا بود
چوپانی این گله به گرگان بسپردند
این شیوه و آن قاعده‌ها رسم کجا بود؟
رندان به چپاول سر این سفره نشستند
اینها همه از غفلت و بی‌حالی ما بود
خوردند و شکستند و دریدند و تکاندند
هر چیز در این خانه بی‌برگ و نوا بود
گفتند چنینیم و چنانیم دریغا...
اینها همه لالایی خواباندن ما بود
ای کاش در دیزی ما باز نمی‌ماند
یا کاش که در گربه کمی شرم و حیا بود

کسـانی که از نزدیک با ایرج ارتباط داشـته‌اند گفته‌اند کـه او در زندگی روزمرّه، مردی متین و موّقـر بوده و در جمع به لفظ قلم سـخن می گفته اما هنـگام حضور در محافل خصوصی و در میان دوستان این حریم به یکباره از میان می‌رفت و به بذله گویی مبدّل می‌شد.

یک پروفسـور خاورشناس روسـی که در زمان حیـات ایرج او را ملاقات کـرده درباره او چنین می گوید: مردی بود سـیاه سـوخته، لاغر اندام و متوسـط القامه و در رفتار و گفتار شکیبا و بردبار، اشـعار ایرج وقتی خودش آنها را می‌خواند، جان می‌گرفت.

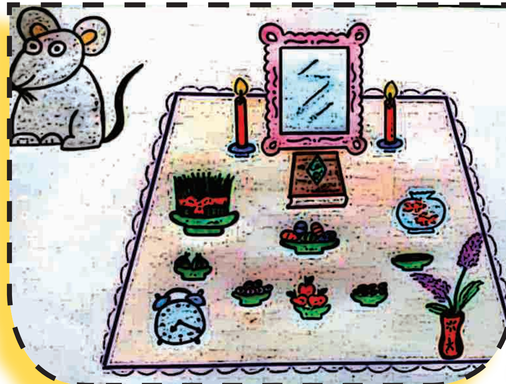
شـاهزاده ایرج میرزا در پی یک سـکته قلبی در منزلی در تهران درگذشت. او به زبانهای فارسی، ترکی، روسـی، عربی و فرانسـه تسـلط داشت و خـط نسـتعلیق را خـوب می‌نوشـت. آرامگاه ظهیرالدوله در شـمال شـهر تهـران خانه ابدی ایرج میرزا است.

ما که اطفال این دبستانیم، همه از خاک پاک ایرانیم
همه با هم برادر وطنیم، مهربان همچو جسم با جانیم
● ایرج میرزا

نقاشیهای شما



پویان رحیمی



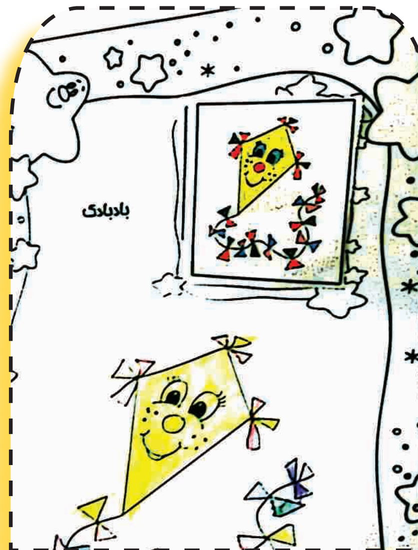
یاسین رشید



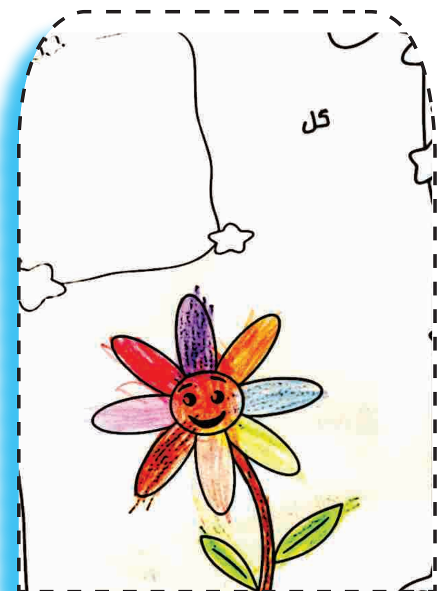
یعقوب چگنی کلاس چهارم - کرج



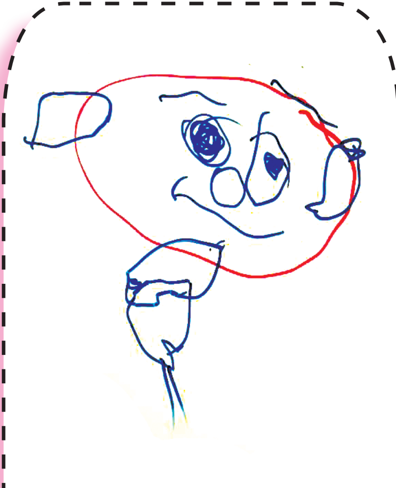
سیده هدی مرتضوی اصل ۷ ساله - تهران



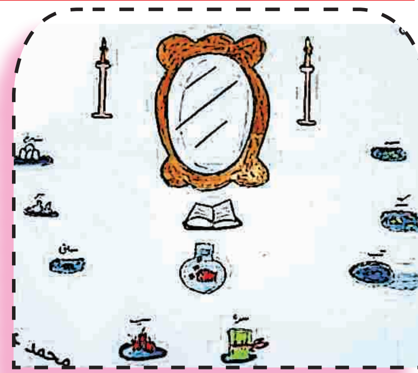
آرتین احدزاده



رایان احدزاده



آرشا دانش اندوز ۴ ساله - کرج



محمد خراسانی



محمد امین فیروزی کلاس چهارم - کرج



آرشا دانش اندوز



بهار مومنی



باران مومنی



حلما دانش اندوز



مانیا تقوی






بانک پارسیان